

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء في القلوب
والعلم نوراً يضيء في القلوب

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء في القلوب
والعلم نوراً يضيء في القلوب



حسب شأني في هذا الكتاب
كتاب على التمام من
سعاد عليان

كتاب على التمام من
سعاد عليان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سيد المرسلين خاتم النبيين
 سيدنا و مولانا نحن على آله واصحابه واصحابه اجمعين اما بعد بركاته
 انكار اباد که عقد مجالس از کار سر اسر موجب برکت است و سبب نزول رحمت رب عفو
 و اعلان توفیر و تکریم و اشاعت ذکر که هم حضرت محبوب رب العالمین سید المرسلین صلی
 علیه و سلم که رفعتنا لک ذکر که بین رفعتنا شان و نعم که قسم جان آن سرور جهان است
 مستوجب حصول قرب است و نور علی نور سیاه و درین قرب قیامت که منکرین نبوت جبه
 خاتم رسالت و مانعین و مبطین و جاحدین عظمت و وجاهت حضرت محبوب رب العز
 در مجامع و مجالس خود یاد و در پی اخفاء انکار فضائل و ارباصات و معجزات حضرت سید
 المرسلین باشند اجتماع اهل اسلام برای مجالس از کار حضرت خیر الانام علیه السلام است
 تکریم و توفیر و ذکر که هم حضرت سرور عالم صلی الله علیه و سلم البته زیاده تر موجب احکام و پر
 و مستلزم از خام شیاطین است هر چند که نزد اهل ایقان این همه عیان است اما از انجا که ایر
 آن وقتی است که جهل و سفیاض و اصول خود سری در بر افتاده که عموماً کتاب و سنت
 و معتقدات حقّه حقه جمود است و جماعت را بر طاق اخلاص گذاشته خود را شایسته
 فمیده اند و نوبت به تحقیق و تمیز و تفسیق و تلبیل بلکه تکفیر و تضلیل برگزیده گان رب جلجل
 رسانیده اند مبتدعه می تیزند او تعالی را از زمان و مکان و جهت و در بدعات حقیقه و اخل

بدی میگوید که عقد قضیه غیر مطابقته للواقع و القای آن بر ملائمه و انبیا خارج از قدرت
تبیست و الا لازم آید که قدرت انسانی از قدرت ربانی باشد بدین معنی حیثیت
کماله حقیقی با حق تعالی و محبت الهی و محبت انبیا برای مقبولین خود ثابت کند
بنی از کتاب سنت و اجماع است خبر نداشته از حیات انبیا علیه السلام در برزخ تصحیح
حقین زمین بالاتفاق حتی حقیقی جسمی ماثل حیات دنیوی است انکار کرده برین با عدم
از اعتقاد و توسل و تشفع و عدم سماع حضرت سرور نام سلام و کلام زائرین قبر مبارک را
می پندارد و دوی ایانی از خطا گردیدن شفاعت بجناب شفیع المذنبین که اما ویش
رحمیه مثل اعطیت الشفاعه و غیره ثبت آن هست و از حقیقت و یقین و قطعیست شفاعت
حضرت انکار می دارد و حال آنکه بموجب تصریح جمهور الاست اعتقاد بودن آن حضرت یقینا اول
افعه و اول مشفع و مقبولی الشفاعت واجب است رؤسیا یعنی معجزات و فضائل حساب
بر و کائنات گفتگوهای پیوده یکدیگر و کلامی بر اطلاق لفظ آید بر معجزه اختصار می نماید
مالی بر مجردی از افعال فی اعتقاد الهیست حکم شرک فی العبادت لازم می آید و در حقیقت
که در خیر که از مستحسانات الله اعلام و تفهمن هر چه خیر و موجب نفع اسلام اند با وجود اندر هیچ
و عجزات شریعت و عدم مزاحمت و مخالفت کتاب سنت اطلاق بدعت و یکدیگر معنی را
با کانه و میدان تضلیل و تکفیر ائمه دین قدم می اندازد که او بام این پیام را رخصه و سنا ویز
و م طعن می ملایم بر اصحاب کرام میگردانند بلکه نصرا و اقبال این جهال را بطور الزام بر روی عداوت
ایش نموده نوبت طعن بجناب نبی کریم و قرآن عظیم می رسانند به هر خسوف خاکی که در راه نوحی دارد
خرای باد صبا اینهمه آورده است به بدیخت چند از نا فرمانان از حسن و فضل مجالس افکار
حضرت خیر الانام سید الارابر صلی الله علیه و سلم انکار دارند و بر ابطال شرف و برکت ایام الله
سعادت بهمتامی گمارند و با وجودیکه ائمه معتدین و اجله مستعینین از فقها و محدثین سنی
این اجتماعیه مجالس شریفه در ائمه لطیفه و رکتب مشهوره و دین تشریح فرموده اند بلکه سیال
مستقله درین باب تالیف نموده اند و اگر در پای کسی درین باب غایب شکی غلبه بدین قشرباش
داخته اند و قول شایع و نامور را مردود ساخته اند تا آنکه اینهمه از مطایفه مود روی انسان

در سیرت شامی و مواهب حسن المقصد و کشف الظنون و غیره توان دریافت باینکه چندین طایفه
هوا نیه بر مجرب و انکار شکیب نموده اعتقاد شرف و برکت ایام ولادت با سعادت و نفس استجاب
اعاده شکر نعمت و عقد مجله افکار بر برکت را از زبان شقاوت توانان باینکه بزرگوار جنم کنییا قرار
میدهند بر مجرب و عاملین مجالس شریفه تمت دخول در زمرة مشرکان و خلل اصل ایمان می
دهی و آنکه این حکم فاسد چه آفتها بر پامی سازد و در ثبوت روایت دین اسلام و احکام شریعت
بوسیله اهل عدالت رخنه می اندازد و از غایت خوایت و غباوت اینقدر بهم می اندیشند که گسائی
سلسله بین خود باو نشان است میکنند هم داخل مجربین و عاملین این عمل بوده اند بمشاهده
این حال بخیاال خوشنودی ذوالجلال و کمال که بدفع طعن ملام عوام کلا انعام از حضرات ائمه اسلام
پیرانم و حمدی چند در رفع او بامان ایام تحریر سازم از جمله رسائل طائفه مجموعه قنوجیه
که جمع نموده و برادر خود و کلان سنت و این طائفه را بران ناکشش بی پایان است برای تحریر
جواب منتخب ختم و عجلاته بر تحریر آنچه در خاطر آمدنی آنکه نوبت جمع کتب کثیره و رسد درین
پیر و اختتم قول در خواص و عوام هندوستان شافع است اقول در مقام نقل عبارتانی چند
از علماء و دین بقلم می آید تا واضح گردد که تخصیص فرموده وستان محض بنا بر ایام و تغلیط عوام
می نماید علماء طائفه سطلانی علیه الرحمة در مواهب لدنیه که هستند این طائفه است فرموده و کلا ذال
اهل الاسلام یختفلون بشهر مولده علیه السلام و یعلمون الوکالة ویتصدقون
فی لیالیہ با نواع الصدقات و یظهرون السرح و یزیدون فی المبارکات و یعتنون
بقراءة مولده الکریم و یظهرون علیهم من یرکاته کل فضل عظیم الح و یمین مطلبان فظ
ابوالخیر خاوی در سیرت شامی منقول است ملا علی قاری علیه الرحمة که هم سنت این طائفه است
در مورد روی فرموده اما اهل مکه معدن الخیر و البرکة فیتوجهون الی المکان المتوا
بین الناس لانه محل مولده رجاء بلوغ کل منهم بدن لك لقصد و عزید اهتمام
الی آخره و بهر آنست و لاهل المدینه کثر هم الله تعالی به احتفال علی فعله اقبال
و بهر آنست و اما العجم هن جین دخل هذا الشهر المعظم و الزمان المکرم لاهلها
مجالس شام من انواع الطعام للقراء الکوام و العلماء العظام الفقهاء من الخ

والعام الم قولہ بالکمال فقہا و محدثین متحدہ چکی باسحقان و جاران ز فتنہ الم اقول این
قوی ست یقیم و کیدی ست علی شمس عبد الحق و ملا علی قاری و محمد طاهر صاحب مجمع البحار
عبد الوہاب بقی بکی و امام ابن جزری صاحب حصص حصین و حافظ ابن جب حبیبی و علامہ
ابو الطیب سبکی مالکی و حافظ جلال سیوطی و صاحب سیرت شامی و محمد الدین شیرازی و علامہ
سیف الدین ابو جعفر ترکی فی دمشقی حنفی و شیخ بریان الدین جمہری و علامہ محمد اللہ و امام
سلیمان برہسوی و مولانا حسن بخاری و بریان ناصحی و شیخ شمس الدین سیوطی و شیخ محمد بن
حمزہ العزلی الواعظ و شمس الدین دیلمی و قمر الدین دقلی و حافظ بن الدین عراقی و ملا
بریان ابوالصفا و حافظ ابوشامہ و حافظ ابن حجر عسقلانی و علامہ ابوالفاسر لوئی و ملا
ابوالحسن البکری و امام سخاوی و بریان الدین صاحب سیرت حبیبی و علامہ ابن حجر مکی کہ کمال
تضامین این حضرات معروف و مشہور و در کتب متداولہ مشہورہ مثل کشف الظنون بکج
و قبول مستطوره مذکورست و سوائی این حضرات دیگر علماء و محدثین اناجیہ محدثین فقہاء مشہورین
از اہل حرمین و بیچ سائر بلاد اسلامیہ در سائل و فتاوی خود و تحسان آن فرمودہ اند و سائل
مذکور تا لیف نموده اند تا ہر گاہ قصور علم بکتب علماء سابقین عبور نشود و نمود و ریافتن
از اقوال مشہورہ علماء لاحقین و فضلا و متاخرین کہ در قریبہ دین زمان گذشتہ اند چہ دور بود
کہ سائیکہ در سلسلہ سند صاحب سالہ و امثالش در روایات کتب فقہ و تفسیر حدیث و عقاید
معدودہ و در سائل امثال صاحب سالہ استناد و باو شان موجود مانند شاہ ولی اللہ صاحب
و شاہ عبد الرحیم صاحب محدث دہلوی و مرزا حسن علی صاحب محدث لکھنوی و غیر ہم اگر
گوئی کہ صاحب سالہ کہ در سکر خود بینی سرشارست ہمہ سابقین و لاحقین را بی خبر از فقہ
و حدیث بلکہ از جاہلین و ضالین بلکہ موافق حقیقہ و طائفہ از کافریں و مشرکین می شمارد پس
چہ جای اعتماد و اعتبارست و ذکر این ہمہ سابقین و لاحقین از ائمہ دین و علماء مشہورین
بمثالہ اش بیگارست پس اولاً گویم کہ اگر چہ عامہ طائفہ اسماعیلیہ و بابیہ بجهت یخوفی از خدا
و فقدان شرم و حیاء ہمین اعتقاد آرند و آنحضرت عظام و متبعین آن کرام را از نظر و ضالین
و جاہلین فی دین می شمارند اما از صاحب سالہ تصریح این امر بظاہر دورست چہ در آخرین

رساله که برای اظهار ستنا و صاحب رساله استاد صاحب رساله ثبت است و منقبت ایشان بلفظ
 استاد المحققین سند العالمین فی العالمین مولانا المفتی صدر الدین خان دہلوی درج و در آن
 سند الکتاب بدون صاحب رساله فقه و اصول فقه و عقاید و کتب دیگر علوم دین مثل بنیادی
 و تفسیر و بیاض و غیره را از مفتی صاحب موصوف مذکور است و همان سند تصدیف بدون صاحب رساله
 بغزبت و اہلیت و شرم و حیا مسطور است همان سند العالمین فی العالمین در فتوی مشہور خود کہ
 بحالت حیات شان در لکھنؤ مطبوع ہستم شدہ است جمعی فرمایند عمل مولد شریف در ماہ مولد
 حضرت سید الاولین و آخرین صلی اللہ علیہ وسلم واجتمع مومنین درین و موسعود کہ خالی باشد
 از منہیات و مکروہات الی قولہ از بہترین احوال حسنہ است و متواتر شہادت از علمای اعلام و قضات
 و مفتیان اہل اسلام و شایع کرام کابر احن کابر و اتفاق است جم غفیر را از احاطہ علمای دین
 زینہ جہم بر حسن این عمل مکرم و معمول بہ اکابر محدثین فقہائے اقطار عالم است و شک نیست کہ
 این عمل محمود و موجب مزید ثواب و برکات و نزول رحمت و شفای قلوب افشاح صدور و رقرۃ
 ہیون اہل اسلام و ارفع شیطا طین خدا لان اہل ضلال و طغیان است خصوصاً درین زمانہ دین ملک
 کہ بی ایمان باطلان از عوام بہ تقویت و ستنا و علمداری حال نوبت زبان درازی باقصی است
 رسانیدہ اندالی آخرہ و بعد نقل اقوال ائمہ دین و علمای مشہورین فرمودہ پس قول تاج الدین
 خاکرانی مالکی کہ این عمل مذموم است بمقابل جم غفیر از ائمہ دین و علمای محققین از فقہاء و محدثین
 باسختسان آن فتہ اند مقبول نیست و ردہ السیوطی کثیرین العلماء و الاعلام بایشقی قلوب ایشان
 پس تنھا از انکار خاکرانی و تفرہ او دران این عمل مکرم و مختلف فیہ گفتن غلطی فاحش است عجب
 و بس عجب از ان گزہ صفائی عقیدت کہ عمل مولد شریف را از بدعات سینہ گویند و بجز اینکہ این
 عمل بدین صفت و خصوصیت آن در ماہ مولد حضرت سرور انس و جان صلی اللہ علیہ وسلم
 از قرون ثانیہ نیست و دلیل دیگر نزد خود ندارند حتی کہ کدام روایت شاخہ از کتب غیر مشہورہ
 فقہ حنہیم ہم بچرت یا کہ است آن پیش نمی کنند و نمی دانند کہ برین تقدیر لازم می آید کہ جملہ
 مستحبات علمای متاخرین کہ کتب فقہ مذہب اربعہ خصوصاً فقہ حنفی ملوانان است در ان
 مرقوم است استحسنہ المتأخرون جملہ در بدعات داخل شود و علمای متاخرین از فقہاء باجمہم

از ابل بدع و ضلال بشمار در آیند چنانچه قسمت ایشان اثری در قرون نشسته نبود و ما هو الا انما
الامان عن الشرعيات اعادنا الله تعالى من هذه العقيدة الفاسدة مخفی که در این فکر
جمیل و لاوت حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم بلا انضمام منکرات و مکرویات شرعییه با
آن را جمع آنام و بدعات فهمیدن اجتماع تمامی علمای این سابق و حال از مذاهب باربعه شرعی
و غر با در عت عم بر ضلالت و بطلان قرار دادن ضریحین شریفین زادها الله سرخارا و الباقی
انکاشتن و اتباع سنت منحصر در افراد عدیده بلاد هندوستان و سنن چه خوش اعتقاد می
و حسن نظر نسبت به علمای اسلام و بلاد اسلام است حرره العبد المسکین محمد صدیق
ختم الله له بالحسنی و ثانیاً بر تقدیر یک صاحب ساله همه مجوزین این عمل را از غیر معتبرین
بلکه گمراه دینی می شمارد پس چرا اکثر جمیع ائمه دین فقها و محدثین برای اثبات و عادی
سخنهای بیجای می آرند و بر سر شاخ نشستن و بنابریدن بر عقل خود خط کشیدن است قوله ع
و معنی است یکی لغوی عام که عبارت از طلق محذرت است خواه عبادت بود یا عادت و دوم
خاص که عبارت است از زیادت و انتفاص در دین بعد صحابه بدون اذن شارع لا قول اولی الامر
ولا صراحة ولا اشاره پس لفظ بدعت درین حدیث و در احادیث دیگر عام است شامل همه
محدثات و این عموم بحسب معنی شرعی خاص است نه معنی لغوی عام الی قوله و باین قیود چون
تغییر نماز مسجد که بنا بر اعلام اوقات صلوة است و تصنیف کتب که الله و چون تعلیم و ترویج
و استعمال غل و مداومت بر اکل لب حنظل و مثلها که هر یک امر اینها ماذون فیہ بل مأمور به است
بر سبیل اجمال الی آخره اقول این مقام با قیاس ثابت است که چیزی که بالا جماع داخل مآذونات
شرعییه باشد گو خصوص آن صراحة از قول فعل شارع بهیئت که ناکیه ماثور نباشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند پس این مستحسانات ائمه دین را غیر اضافی
و بایسته منفع و مطرود و خرافات شان همه باطل و مردود شدند که انحضرت آن مستحسانات را
با اشاره مضامین احادیث صریحه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم متحسین گردانیده اند
و داخل بودن آنها در مومات مآذونات بلکه مأمورات شرعییه بالا جماع ثبوت سانیده اند
قطع نظر از استحسان عام دیگر بدعات حسنه حال خصوص اظهار سرور و ادای شکر نعمت مریام

مبارک ولادت شریفه انکه صاحب جمع البحار که مستند این طائفة است و نژاد این طائفة در ایه قیوم
 واجده قهار و مجد شیرین داخل در خانه جمع البحار فرموده بخروج خداوند و تیسیریه الشک الاخیار
 من جمع بحار الانوار فی غرائب القنویل و لطائف الاخبار فی اللیلة الثانیة عشر
 من شهر السرم و البهجة مظهر مذهب الانوار و الرحمة شهر ربیع الاول فانه شهر امامنا
 باظهار المحب و رفیه کل عام الی آخره اگر برین تسلی نیاید تا کلام ابن الحاج مستند خود موطا
 نماید که بناشاره آنحضرت صلی الله علیه و سلم فضیلت شهر مبارک به او لیت زیادت اعمال
 زکات در آن تحقیق می فرماید بایماند طعن بر لفظ بدعت باینکه آنحضرت بر آن مستحسان و کتب
 شرعیة اطلاق محبت و بدعت می نمایند و صراحت بدعت بمعنی شرعی را تقسیم می فرمایند پس
 این اعتراض و اشکال منقطع به حال است چنانکه مرادشان از بدعت که آنرا امور بدعیسم ساخته اند
 و بران هم اطلاق معنی شرعی پرداخته اند امری است که مخصوص سنت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 نباشد و قول فعل آنجناب از آن ساکت باشد خواه مزاج و مخالف سنت و غیر و منافق که می
 طریقه محدوده آنحضرت صلی الله علیه و سلم باشد خواه موافق قواعد عامه شریعت بالاجمال
 حکم او نقل سنت و ثابت بناشاره احادیث صریحه جناب شفیع است صلی الله علیه و سلم
 که آنحضرت این معنی عام را هم معنی شرعی فرموده اند و تقسیم آن نموده اند ملا علی قاری علیه السلام
 در شرح موطا امام محمد فرموده اصل البدعة ما احدث علی غیر مثال سابق و یطابق
 فی الشیخ علی ما یقابل السنة اجمالی میکن فی عمدة صلی الله علیه و سلم ثم ینقسم
 الی الاحکام الخمسة که از کرا الحافظ السیوطی مویذات این امر معروف و مشهور و قد
 از این دیگر سایل منقول و موطور اما اینجا اختصار منظور است و وجه تقسیم بدعت و اطلاق معنی
 شرعی برین معنی چند امر است اول آنکه لفظ بدعت بمعنی لغوی شامل کل احدث من غیر سابق است
 و لفظ سنت بمعنی لغوی شامل هر طریقه هر سنت امام هر گاه در عرف شرع سنت اصالة هم
 خاص برائی از این وجهی تقریر آنحضرت صلی الله علیه و سلم شده است و اطلاق بدعت بران نیامده است
 و بدعت تقابل سنت است پس این معنی خاص یعنی هر چیزیکه بخصوص سنت آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم نباشد البته معنی لغوی لفظ بدعت نمی تواند شد صرف اصطلاح اهل شرع است دوم آنکه

از صحابه که اطلاق لفظ بدعت بر می ثبات خودشان ثابت است با وجودیکه گاهی بدعت نخست
اطلاق بدعت نفی نموده اند پس البته این اطلاق بدون تقسیم نسبی حسنه و سیه درست نمی تواند شد
قطع نظر از اینکه نزاع منازعان در استعمال آن اطلاق معنی شرعی بران نزاع اطلاق نیست که فرضنا که
این معنی لغوی است و معنی شرعی اصطلاحی مخصوص آن معنی است که جز بر بدعت سیه
صادق نشود و اما این از کجا که بدعت است این معنی با وجود عدم مزاحمت که امری است و با وجود
در مندوبات شریعت بالا جمال حکم ضلالت لازم گردانیده آید اطلاق بدعت بران معنی دیگر است
و لزوم کلیت ضلالت برای معنی دیگر حاصل آنکه بیان معنی لغوی اصطلاحی فقره ساختن فقره اصطلاحی
پس مثبت انداختن و تحقیق و تطبیق چنانکه این معنی فرموده اند نه بدعتی را که علم طریقی
برائمه اعلام افراختن بجهان کنیدی است که شیطان تعیین خارج و در اخض و معتبره و غیر هم را که با وجود
در ان گرفتار گردانیده بقدر ضلالت رسانیده است قوله و عهد الاستقرار در عبادات بدعت
مخضه همچو صوم و صلوٰه و تلاوت و امثال ذلک بدعت غیر سیه یاخته نمی شود الی آخره اقول
منشاء این دعاوی همان که فهمی احوال اکابر امت است البته امری که در قواعد عامه شریعت مندرج
نباشد از طرف خود در عبادات داخل نمودن حسن نمی تواند شد و اما آنچه بطور عموم از مندوبات
شارع باشد اگر بدعت برکت که امری است خاص آن که منافعی و غیر عدم و معینه شریعت نباشد
بجمله آورده شود البته در عبادات بدعت هم اطلاق بدعت حسنه موافق تصریحات استعمالات
ایمیدین بران نموده خواهد شد اینجا که نظر بر خضار است بر نقل عبارت کتاب تنبییه السفیه که در مجتهد
روافض است اکتفا میرود جایکه مجتهد مذکور در کتاب ضواری الزام بدعت بر صاحب تحفه
و غیره نداده صاحب تنبییه السفیه جوابش بدین عبارت داده اگر مراد از بدعت بدعت حسنه است
نعم و مراد بدعت کس از فرق اسلامیه انقیاس بدعت را ندانم نمی شمارد و اگر مراد بدعت سیه است
پس لایس که ازین عبارت مفهوم شود چه بسیار خبری در عهد سلف نبود مثل بنا و مدارس
و قناطر و دین کتب علوم که خلف صالح پیدا کرده اند و در طریق زهد و عبادات و عبادت
و شغال اختراع بسیار واقع شده و اصلاً جای ملامت و خطاب نیست قال الله تعالی و ما کنت
ابتدعوا ما کنتنا ها علی سواک ابتغوا رضوان الله الی آخره و مویکات امر به عفو

می نماید بمقام ظاهر است که بخاری مخالفت تمام فرق اسلامی نمود و اند قول فقیر میگویم که آنچه
در قول علامه تقسیم بدعت بسو حشینه و سلبیه یافته می شود و کلیه کلنج عه ضلالت محمول بدعت سلبیه
مبنی بر خطائی است که در تعریف و تشخیص بدعت رود و داده الی قول ازین سورا نه و زان میزند
بنابر احتیاج رفع تناقض بصورت تلفیق و تطبیق بظن خود که ان الظن لا یغنی عن الحق شیئا
قیمت بدعت بسو سلبیه کردند و ضلالت بدعت را حمل بر سلبیه نمودند چون شسته تقلید محمد
هر که و نه است هر که آمد تعین نظر به تحقیق و تنقیح زائد نگرد و بر قول منقول بلا اسعان جمود نمود و فتره
رفته این دار حصول همه را فر گرفت الی آخره اقول الله الله این چه حماقت است چه سفا
وینقول الشعا بلکه تصریح است باینکه از عهد صحابه کرام تا هزار دوم که هزاران هزار تحقیق و فقر و
محدثین بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند و تقسیم بدعت بسو سلبیه و
سلبیه و حمل کلیه حکم ضلالت بر کل بدعت سلبیه نمودند معاذ الله دین و دوا عضال جعل گرفتار
بودند پس این شیئی است که باب اتمه بر جهالت صاحب ساله شهادت میداد و همین سخن لغو
بیان صاحب ساله بخله ظهور می نمود قول همین تنها حضرت مجدد در هزار دوم و ششاعت این
و تفریق متنبه و ملهم شده و تردید تقسیم بدعت نمودند الی قول بعد آنجناب علمای دیگر موفق
باین اوراق شده ضلالت بدعت با ثبات رسانیدند الی آخره اقول اولاً ملهم شدن شیخی
تعداد در هزار دوم بر تردید تقسیم امری بیک معنی مستلزم بطمان تقسیم آن امر بمعنی دیگر مقتضی فساد
اثبات حسن بعضی از او شش بآن معنی نیست چنانکه ایماه اخبار و مشایخ کبار آن شیخ نامدار در هزار
اول تصریح فرموده اند و نه این الهام تکرار تمطیل و تجلیل آن ایماه علام شیوخ اسلام دارند و آنکه
ندیدیم اسماعیلیه و یاسیه بشوئ رسد و ثانیاً قطع نظر از تصریحات ائمه دین که در هزار اول
گفته اند و بموجب قول صاحب ساله در مرض جعل گرفتار بوده اند بیاری از امور را
که کتاب و سنت از آنها بهیئت مخصوصه گذاشته ساکت است و از قول و فعل آنحضرت صلی الله
صلیه و سلم مأثور نیستند با وجود ترک شارح در هزار دوم هم همین شیخ نامدار ذی شان و دیگر
از ما و اولاد تبار سلسله ایشان سخنان و تجویز آن فرموده اند پس استدلال بکتاب احوال
آن صاحب تالی در حق صاحب ساله و دیگران ازین طائفه موجب وبال و نکال است و ثالثاً

یکدست طائفه نجدیه باید دید که در اینجا نافی خود برای تحصیل کافه علل و دین تائیدیه دوم استناد
 بیک قول شیخ میکنند حال آنکه در همین مجموعه فوجیه تبرکات شیخ و فیض مقتضای الکتابه اینجاست
 بحال آن صاحب حال باید میگذاشتند جایگاه برادر بزرگ این خورده و همچو اگر حمله سترگ بر شیخ نموده و گفته
 بعض از شارحان شریعت این قوم اشاره با سبابه را که با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع
 ائمه اربعه صاحبین و جمیع فقهاء و محدثین سنت است حرام گفته اند آنرا قطع نظر از آنکه او عاصی است
 سنت رفع سبابه با اتفاق احادیث و آثار متواتره و اجماع جمیع فقهاء و محدثین ثابت نگذارند
 باید دید که چگونه تشیع شیخ تحت تشریع در مسئله خلافیه بر شیخ لازم می نماید و ایشان را بیکدست
 متواتره و مخالف اجماع جمیع قرار می دهد پس صاحب ساله که برای تغلیط عوام نام الهام شیخ برای
 اثبات خطبیه کافه علماء و کرام تائیدیه و هم بر زبان می آید و حال آنکه بوجوب عقیده و پایبندی
 از که ام فریق می پندارد و قوله اطلاق شیخ جبار و فیض فقیه ندیده است اقول این را و
 محض است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و
 رسوله کان علیه من الاثم مثل اثم من حمل عماره و قفا گفته و قید الله بدعة بالاضلا
 لاخراج البدعة الحسنه کالمسارعة کذا ذکره ابن المذنب و جمع البحار بذیل بدعة ضلالة
 نوشته هو احترام عن البدعة الحسنه انه محدث و بدیعی و راسعة المعاصی و رشیح البغی
 فرموده بخلاف بدعت حسنه که در وقت صلوات دین و تقویت و ترویج آن باشد آنرا در مظاہر حق
 بذیل حدیث من احدث فی امرنا ما لیس منه نوشته او را عطا لیس بن اشاره به اسکی
 که نکالنا اوس چیز کا جو مخالف کتاب سنت کی شود برانید و آنرا و کفی بذلک حجته علی الخالفین قوله
 بعد اعتراف در باره امری به بدعت بودن و بر پی تقسیم رفتن بیان ناند که کی گوید بول و تقسیم
 پاک و مباح و حرام و نجس آنرا اقول جوش جهالت صاحب ساله در کمال ترقی است در هر قول
 زائد از ماسبق و او نافی میدهد محمد ابروم در میدان تحصیل و تضلیل ائمه دین قدم می بندد قطع
 از ظهور سفاهت و درین قول اشعار طعن و تبار اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 و سلم است تفصیل این اجمال آنکه از روایات معتدیه ثابت که صحابه کرام با وجود اعتراف بدعت
 بودن در باره بسیاری از امور و بر پی تحسان و مدح آن رفته اند و افاض از جهالت خود در حق

کرام الفاظ ضلالت التیام بر زبان می آرند و مدح آن انور را با وجود اعتراف و اطلاق بدعت
 مخالفت حضرت شایع می شمارند ایمنه دین فرموده اند که مدار قبح و ذم بر امر است و تغییر احکام
 کتاب و سنت است زیرا بر مجرد تلفظ لفظ بدعت و این لفظ بدعت معنی مستعمل است و بیک معنی منقسم است
 بسوی بدعت حسنه و بدعت سلبيه پس در تعبیر بدعت حسنه و حکم بحسن امری با وجود اعتراف بدعت
 بودنش هیچ جای اعتراض نیست حالا صاحب سالت میخواهد که باز همان سوسه از پنج دین بکشد
 روغن تازه دهد و فتنه افشود و خوابیده را بیدار ساخته بمشقه مله زهر بناء علیه در پرده تجسّل
 آن ایمنه اعلام حقیقه قصد تضلیل صحابه کرام دارد که هیچ الفاظ شنیعه تشنیع بر زبان می آرد و حاجیه
 اقوال علماء دین نقل نماید تا واضح گردد که تحقیق تقسیم آن ایمنه اعلام همه صواب و درست است و حضرت
 صاحب سالت بر آن کرام محض حمل نام بدعت و نسبت امام بخاری علیه الرحمه صحیح خود را وایت نموده
 که حضرت امیر المؤمنین فاروق رضی الله تعالی عنه در حق اتمام جماعت تراویح و التزام آن فرموده
 نعمت البدعة هذه شعرائی و کشف الغمّه آورده کان ابو امامة الباهلی رضي يقول احد
 قیام شهر رمضان لم یکتب علیکم فله مواعد ما فعلتم ولا تتركوه فان الله تعالی عاتب
 بنی اسرائیل فی قوله و رهبانیه ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله
 و حضرت ابن عمر رضی عنهما در حق صلوة صحی فرموده نعمت البدعة هذه و نیز فرموده ما ابتدع المساکین
 افضل من صلوة الضحی بکذا فی فتح الباری غیره امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل شرح و
 حضرت امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه فرموده افتاد عاها بدعة لان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم لم یسئها هو ولا کانت فی زمن ابی بکر و در غلبه فيها القول نعم لیدل
 ففعلها و انما یمنع هذا اللقب من فعلها و البدعة فی الاصل احداث امر لم یکن فی
 زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم البدعة علی نوعین ان کانت تندرج تحت
 مستحسن الشرع فی بدعة حسنة الخ و امام قسطلانی فرموده سعاها بدعة لانه
 صلی الله علیه وسلم لم یسئها لهما و لا کانت فی زمن الصدوق و هو
 خمسة واجبة و مندوبة و محرمة و مکروهة و مباحة و حدیث کل بدعة
 ضلالة من العام المخصوص قد رغب عمر رضی الله عنه فیما یقول نعم البدعة و هی کلمة

مجمع الحاشین کلماتی و مجمع البحار گفته فی حدیث عمر رضی قیام رمضان نعمت البدعة هی
 نوعان بدعة هدی و بدعة ضلال فمر الاول ما كان تحت عموم ما ندب
 الشارع اليه و حضر عليه فلا یدم لوعدا لا جرم علیه بحديث من سن سنة ^{حسنة}
 و فی ضلة من سن سنة سيئة و من الثاني ما كان بخلاف ما امر به فيعلم و ينكر
 عليه و التراجع من الاول لانه صلى الله عليه وسلم لم يسن لهم الاجتماع و انما
 صلاحه اليالي ثم تركها و لا كانت فی زمن الصديق و هي على الحقيقة سنة الحديث
 عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين و اقتدوا بالذين بعدي و على الآخر
 يجل حديث كل بدعة ضلالة الخ در سیرت شامی از امام ابو شامة آورده قال عمر
 نعمت البدعة یعنی انما محدثة لم تكن و اذا كانت فليس فيها ردة لما مضى فالبيع
 الحسنة متفق علی حوان فعلها و الاستقباب لها و جاء الثواب ان حسنت نیته
 فيها و هي كل مبتدع موافق لقواعد الشريعة غير مخالف لشي منها و لا يلزم من فعله
 محذور شرعي الخ قوله لم بدعت انست که بعد قرون ثلثة مشهور لما بوجود آمده و اصلش از کتب
 و سفت علم نم نشود و سندش به ثبوت نه پیوسته چه ظاهر و چه خفی چه محفوظ و چه مستنبط الخ اقول
 در اینجا چند امور ملاحظه باید بود اول اینکه در ماسبق در تعریف بدعت صرف قید بعدیت
 صحابه اعتبار داشته بود و در اینجا قید بعدیت قرون ثلثة افرو و دوم آنکه حسب این تعریف چیزی
 بعد قرون ثلثة بوجود آمده اما ایمة دین ازین شارع گواشته هم باشد و سنا سخسان گوشتی
 و مستنبط باشد ثابت فرموده باشند آراشته عابدعت و ضلالت نه توان گفت پس اکثره او
 صاحب سألهم ثم نشر بانث نیست و نابود شد و سیوم بر تعذیر اخذ قید بعدیت قرون ثلثة
 در مفهوم بدعت ضلالت حسب این تعریف چیزی که در قرون ثلثة بوجود آمده باشد اما اصلش
 از کتاب سفت نباشد بلکه فراحم کتاب و سفت باشد از بدعت ضلالت نه توان گفت
 حال آنکه وجود و ظهور ضلالت خروج و رخص قدر در قرون ثلثة بلکه در قرن اول ازین
 صحابه کرام بوده است و بالاتفاق عقاید اینهمه شرعاً داخل بدعت ضلالت اند از اینجا
 مقتضی میگردد که اعتبار تحدید زمانی در بدعت چنانکه تجدید میکنند لغو محل مستحجج همان است

که جمهور محققین علماء دین میگویند که هر امریکه مزاحم کتاب و سنت باشد خواه در قرون ثلثه
 بوجود آمده باشد یا بعد از آن مذموم و ضلالت است و هر امریکه مندرج مندرجات شارح
 و از استحسانات ائمه دین است حسن و موجب برکت است قوله لکن بعض گفته اند که منقسم بحسنه
 و سلب بدعت لغوی است آنرا قول ذکر قول این بعض و مستند بدان صاحب رساله را
 چه مفید سنا که حسب این قول این بعض بدعت بمعنی اصطلاحی شرعی جو سلب نباشد اما این
 از آنجا که حسب قول این بعض استحسانات ائمه دین اهل بدعات شرعیه مخصوصه در ضلالت اند پس
 این استحسانات که و با بیه اسما حلیه بر قایلین آن حکم ضلالت کرده اند میکنند بموجب تصریح
 همین علماء هم استحسان آن ثابت است قطع نظر از دیگر مسائل صاحب رساله آنقدر چالاکانی
 و جبروت و سفاکی اختیار نموده که بی لحاظ عقل و فهم برای تأیید مذہب خود دست ملا علی قاری
 و ابن حجر مکی و حافظ عسقلانی و سبائی رفیع الدین خان مراد آبادی و غیر هم می آورد حال آنکه
 این همه حضرات رئیس تصحیح تحسان همین محل مجلس مولد جاہل و گمراه میشمارد پس تا چند وقت
 که برای تطویل رساله احوال این علماء تفسیر و بدعت از نا فهمی ذکر کرده بنماید خارج از بحث است
 که صاحب رساله بی مقصد و مطلب آنخانه برده قوله فصل اول در ادله منع انعقاد مجلس
 برای حل مولدالی قوله از سلف و خلف معتد و مستند منقول نه آنرا قول این ادعا محض است
 چه تحسان انعقاد مجلس شریف از اکابر دین ائمه معتمدین تا استناد مستند صاحب رساله که
 لقبشان موجب شهادت آنرا همین رساله سند العالمین فی العالمین است ثابت و منقول و
 اطلاق بدعت بران به این معنی که مستلزم ضلالت باشد خیر صحیح است و بدان معنی که اطلاق بدعت
 بران می توان نمود خواه آنرا معنی شرعی گفته آید یا لغوی بهر تقدیر حکم لزوم ضلالت بران محض
 باطل و قبیح است قوله اول کچک این عمل ایجاد کرد شیخ عمر بن محمد است که هیچکس از مشایخ و صوفیه
 و علمای کرام اعرانی شناسد و در هیچ کتاب از او استناد و نیست آنرا قول در کتاب
 سیرت شافعی هم مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مستطوریست و کما
 اول بی فعل بالموصول عمر ابن محمد الملا احدا الصالحین المشهورین و به اقتضای
 فی ذلک ضابطه و غیره الخ پس ازین عبارت شهادت صلاحیت و شهرت

حضرت شیخ قدس سره و اولیت فاعیت این عمل در شهر موصل نسبت بان شیخ اجل رضی الله
 تعالی عنه ظاهرست پس در جمالت خود ذکر نیست و دیگران را چشم بر نگریستن حاجتست
 و پس در این جمله رایاد باید داشت که جابا درین ساله و دیگر سایل این طائفه کار آمدنیست
 قوله سبط ابن جوزی در کتاب مروت الزمان نوشته حکمی بعض من حضر فی بعض الموالدانه
 عد فی ذلک السماط خمسة آلاف غفر شوی و عشرة الاف حجة و مائة الف
 زبدیة و کان یعمل للصوفیة سماعا من الظهار الی الفجر و یقرص بنفسه و کان یصوّر
 علی المولد کل سنة ثلثمائة الف دینار الی قوله قد ادعی الشیخ تاج الدین عمر و بر علی الطی
 السکندری المشهور بالفاکیه ان من متاخری لما لکیه ان یعمل المولد بدعة مذمومة
 انقی اقول در اینجا حال مغالطه و افتراء را می صاحب ساله باید دید که بنام مادر است الزمان
 سبط ابن جوزی عبارت نقل نموده و در آن قول تاج الدین داخل کرده لفظ انتهی نوشته
 تا مطالعه کنندگان را شبهه این معنی شود که فاکیانی قبل از سبط ابن جوزی بوده و سبط ابن جوزی
 استناد و ذکر آن فرموده حالانکه ولادت فاکیانی در سال وفات سبط ابن جوزی واقع شده
 و کشف الظنون از قطب الدین موسی مونی آورده رأیت ان اجمع التواریخ مقصده او بعد
 مرّة الزمان فشرعت اختصاره فوجدته قد انقطع الی سنة اربع و خمسين و ستمائة و هی التي تو
 المصنف فی اثباتها الی آخره و حافظ سیوطی در بغیة الوعاة در ذکر فاکیانی فرموده ولد سنة
 اربع و خمسين و ستمائة و مات سنة احدى و ثلثین و سبعمائة اینست حال دیانت
 این طائفه در نقل که خاصه لازم ایشانست قوله دلیل اول آنکه باری تعالی از عبادات و
 اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی نیست مشروع نمود الی قوله زیادت بر نصست و
 زیادت بر نصست کما تقر فی موضعه الی آخره اقول این کلام محل بحثست بچند
 اولاً که مرادش مشروع نمودن باری تعالی ظاهر اینست که همه فروع جمیع عبادات و جمیع
 افراد کل طلوعات مشروع را بقید مخصوصه و نوافل صورت گرفته نام بنام تصریح و تعدید
 و تعیین و تحدید فرموده است پس بر چه نه چنینست غیر مشروعست و عمل بدان احدی
 زیادت بر نصست و تکریم لزوم نیست پس این ادعائیست فاسد و قویست کاسه که قطع نظر

از گذشته طبعی شش بر حال صحابه کرام رضی الله تعالی عنهم لازم میکند که باحداث بسیاری از امور
افراد فرموده اند با وجودیکه از فصوص کتاب الهیست که باینیه مخصوصه آنها ثابت نه نموده اند بلکه
بسیاری از داخل عبادات مخصوصه و هیات قطوعات معینه را که هر فایده احادیث شریفه
ثابت اند بجهت عدم ثبوت مشروعیست از کتاب الهی نسخ قرآن و زائد بر آن معاذ الله گفته اند
و عمل با حادیث احاد و را موثریکه در کتاب الهی حکم آن نیست باطل باشد و این هم فتح باب
جمله و احادیث چنانکه در کتب اصول مذکورست و اگر مرادش اینست که قرآن مجید اصول عام
جمله عبادات و خیرات و مندوبات را بطور اطلاق حاوی است و هر چه از اطلاق فعل خبر
و جاس مندوبات مشروعه عموماً کتاب الهی مخالفت داشته باشد غیر مشروح است
و عمل بدان زیاده بر نص پس بر تقدیر ترجیحات آمده دین عموماً که با خصوص از کلام مجید
ثابت نباشد الزام نسخ و اذن و بر عمل بولد خصوصاً تمت از و نیست بخادون و دینی که غیر
و توضیح اکابر دین از فقه و محدثین افتادن غایت و ضلالت است و نه انبیا و کتب اصول
تصریح است باینکه زیادتی نسخ بودن و نبودن آن متنازع فیه و محو است عنایت مراد از آن
زائد کردن امری با عقدا در کثرت یا تنه طریقت در امر منصوص مخصوص است که بچیز زیادت نزد
حقیه داخل نسخ نیست پس از احادیث صحیح هم که احاد باشد اثبات بچیز زیادت جائز نیست
و نزد شافیه و حنبلیه داخل نسخ نیست نه اینکه هر امری که در قرآن مجید مذکور نبود و در کتب
از آن ساکت باشد قول بآن و عمل بدان مستلزم تخریج نسخ قرآن باشد یا در امر منصوص امری
دیگر قصد تحجاف نیست برکت یا حسب تعامل حادث مرعی نبودن بی آنکه رکن و شرط
گردانیده آید مستلزم نسخ باشد که این هم مخالف مقررات محققه اصول است پس از نا فهمی
خود حواله بکتاب اصولیه نمودن و لب با اظهار تخر خود کشودن و برای اظهار منطق دانی خود
قیاس مرکب ساختن و بر عدم تکرار حد وسط نظر نینداختن امری است قبیح که لا ینفی علی کل
ذی فکر سلیم عقل صحیح چون بجدید در بر مقام با وجود عدم فهم مراد و آیه بلکه زیادت بر نص
و مستلزم نسخ بر آن توضیح و تکفیر ایه اعلام و ابطال استخوان مستحسانات آن که امیش میکنند
میخواهم که در مقام عباراتی چند از کتب مشهوره اصول نقل کنم در مسلم الثبوت نوشته شده

مسكنه زيادة عبادة مستقلة ليست نسخا الحجة ببحر العلوم وشرح فرموده اى ليست نسخا
 للمزيد عليه وان كانت من جنسه فانه لا يرفع شيئا من المزيد عليه وهو ضرورى الخ
 ونيز در مسلم وشرح نست واما زيادة جزء فى الواجب كالغريب فى الحد للزنا وازيادة
 شرط بعد اطلاق الواجب كالايمان اى اشتراطه فى رتبة اليقين فعمل هو
 نسخ حكم المزيد عليه فالخفية قالوا نعم نسخ وهو المسمى بالنسخ بالزيادة والشا^{فعية}
 والخاتبة واكثر المعنونة قالوا لا نسخ الى اخره وبعد بيان مذاهب نوشته لنا ان
 المطلق عن تلك الزيادة دل على الاجزاء مطلقا سواء مع الزيادة او محروكا
 عنها لانه اى المطلق كالعام يدل على افرادة التى هى مع الزيادة او محروكا عنها با^{لا}
 وليس هناك صارف عنه لان الكلام فيما لا صارف غيره هذه الزيادة وهى
 مفروض الاشفاء زمان وجود المطلق فيحمل على الاطلاق ويدل عليه التقيد
 بجزء او شرط ينافيه فانه يقتضى عدم الاجزاء بدونه فيرفع هذا التقيد
 حكما شرعيا وهو اجزاء الافراد التى هى محروكة عن هذا التقيد وهو ظاهر جدا
 الخ ونيز در مسلم نوشته ولهذا امتنع الزيادة عندنا بجزء الواحد على القاطع كالمطهر
 للطواف الخ وشرح بعد بيان فروع گفته ثم هذا القدر انما يكفي لعدم اغتراض هذه
 الامور الخ ونيز در مسلم وشرح ببحر العلوم در بيان جواب ليل مجوزين تا سخت اجماع گفته
 قلنا اولاً ان الآية كانت ساكنة عن حال الام مع الاخوين كان امير المؤمنين
 عثمان رضى الله تعالى عنه ردها فى هذا الحال من الثلث الى السدس فسأل ابن عباس
 ان الآية لا يثبت لها فاستدل امير المؤمنين ضربا لاجماع فيما سكت عنه الكتاب
 وهذا ليس من النسخ فى شئ وهو ظاهر جدا الى اخره وبتبيين فرموده اما وصف الحكم
 فقد اختلفوا ان الزيادة على النص نسخ ام لا وذكروا انها اما زيادة جزء كزيادة ركعة
 مثلا على ركعتين او شرط كالايان فى الكفارة او ما يرفع مفهوم المخالفة الخ
 در توضيح بعد بيان مذاهب وودلائل مختار خود نوشته فلا يراد التغريب على الجمل والنية
 والترتيب والولاء على الوضوء وهو اى الوضوء على الطواف والفاضة وتعديل

الا ان كان على سبيل الفرضية بخبر الواحد والايمان على الرقبة بالقياس الى لا يرد
 قيد الايمان على الرقبة في كفارة اليقين بالقياس على كفارة القتل يرد ههنا
 انكم زدت الفاتحة والتعديل بخبر الواحد حتى وجبا وانما لم يثبت الفرضية
 لانها لا تثبت بخبر الواحد عندكم فان الفرض عندكم ما ثبت لزومه بدليل قطعي
 والواجب ما ثبت لزومه بدليل ظني فقد رخصتم على الكتاب بخبر الواحد ما يمكن
 ان يراى به وهو الواجب فيمكن ان يجاب بانالم يزد الفاتحة والتعديل على وجه
 يلزم منه نسخ الكتاب لانالم نقل بعدم اجزاء الاصل لولا الفاتحة والتعديل
 حتى يلزم النسخ حينئذ بل قلنا بالوجوب فقط الى اخره ودرج القدير وبحث تسمية
 آورده فادى لنظر الى وجوب التسمية في الوضوء غير ان صحته لا يتوقف عليها ان
 الركن افاي ثبت بالقاطع وبهذا يندفع ما قيل المراد به نفى الفضيلة لئلا يلزم نسخ
 آية الوضوء يعني الزيادة عليها فانه انما يلزم بتقدير الافتراض لا الوجوب الى اخره
 الذين بيان بصراحت تمام بثبوت رسيد كه از مجرد تجويز امر كيه مخصوصه در قرآن مجيد كه كونه
 و مشروعيت آن از نص ثابت نباشد و فوقان حميد از ان ساكت باشد تجويز نسخ قرآن لازم مي آيد
 و در نه برخلاف و ات كه كليه ثابت با حديث شريفه هم حكم لزوم نسخ كتاب لازم خواهد آمد بجز
 بثبوت رسيد كه امر كيه در قرآن شريف مخصوص است با مقيد بصورت خاصه نسبت ركن آيه
 يا شريك و اشهد ان امري ديگر در ان البته داخل نسخ بالزياده است اما زيادت امري ديگر در ان
 با شهادت و نسبت و كليت و شرطيت بلكه بطور محاسب بلكه بطور وجوب هم داخل نسخ نص است
 پس بر چنانچه قائلين تحسان عمل خفيل فكر موكده شريف كه سچگونه در ان زيادت كه امري ركن و شرط
 بر چنانچه اختصاصه مخصوصه كتاب التسميت بحواله قاصده الزيادة على النص نسخ نسبت تجويز
 نص كتاب امر خود را بغير سازي و اقتراير و از ي ست و ثالثا احتياج آيه كه مي اكملت لكم دينكم
 آية بر ابطال تحسان آيه دين كه از او او خاصه عيمات مندرجات مطلقه كتاب و سنت و
 مندرج تحت قواعد و اصول شريعت اند محض جمالت است مراد از آيه كه مي اكملت لكم دينكم
 و نصير قواعد عامه شريعت است تجويز او خاصه بلكه احكام و تخصيص صدر كذا آيه جملي است

فهم این معنی از آیه کریمه منتفی بر مجرد و مهم است که چنین فهم را هم منکرین قیاس هم زوده بود و چه عجب که صاحب رساله کلام و محبت منکرین قیاس را دیده و تبحر احتجاج کرده است قاضی ناعم الدین بسطی و در تفسیر اسرار التشریع فرموده الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاکظهار علی الادیان کما هو بالانصص علی قواعد العقاید والتوقیف علی اصول الشرائع وقوانین الاجتماع الخ علامه خطیب در حاشیه فرموده هذا جواب عن جلیل نفاة القیاس فانهم فسکوا علی ابطاله بان الدین کل فی آخر عهد النبی صلی الله علیه وسلم فلو کان القیاس جائزا بعد وکان ذلك القیاس لابد ان یکون لاکظهار حکم لم یکم معلوما فکان القیاس موجبا کمال الدین فلم یکن کاملا فی ذلك الزمان والجواب عنه ما ذکره هو ان المراد باکمال الدین تحقیق قواعد العقاید وتبیین قواعد الاجتماع وهذا لا ینافی وقوع الاکظهار وخصیج الاحکام بعده الی آخره در تفسیر کبیر گفته المسألة الثانية قال نفاة القیاس دلت الآیة علی ان القیاس باطل وذلك لان الآیة دلت علی انه قد نص علی حکم فی جمیع الوقائع فالقیاس ان کان علی فی ذلك النص کان عبثا وان کان علی خلا کان باطلا الی آخره بالجمله زیاد ویکه ثانی آیت کریمه باشد و آنرا مستلزم نسخ گفته آید برخاست علماء دین صدادق نیست زیاد ویکه صادق می تواند شد منافی آیه کریمه مستلزم تخریج نیست برین دلیل اول بر ابطال و انکار عمل مولد محض فی بنیاد و سعی صاحب رساله هم در انجا بیان است فقیر میگوید که از اصول همین مقدمات مسلمه او بعد طرد و اخراج من خرافات مخترعات و حجاب و بسلیجید برای ابطال حکم تحریم و مانعت این عمل ترتیب می توان داد مثلاً می توان گفت فقیر و بکریم حضرت بنی کریم در شرع شریف مشروع است پس اظهار شکر نعمت وجود و با خود بها و عبادات و صدقات و دعوات اهل اسلام و جمیع مسلمین بر احوال و استیاضات و معجزات و فضائل حضرت سید الانام صلی الله علیه وسلم و کثیره ایام و ولادت با سعادت که یکی از افراد اصل توقیر مطلق آنجناب صلی الله علیه وسلم است بهر حال احتیاج آنرا شکر نعمت و فضل و ثناء ایابا سعادت علامه این حاج و غیره از بیان سوال وی جلشانه حاجت فرموده اند فرجهان محمد مجلس خورشید که یک از اخوان حضرت و کرامت حضرت و فضائل جمیع

باینکه است که مخصوصه تخصیص حکم آن در قرآن شریف نباشد با وجود عدم مزاحمت حدود
خاصه مخصوصه شریعت بلکه با وجود عدم ثبوت تحریم و کراهت و مانع از مجتهدین است
حکم به تحریم آن نمودن و راه انکارش بیرون لب شیخ حکم مطلق و زیادت بر خصوص شریعت
کشودن است چنانکه در اصول مقرر شده است مثلاً در بیان کفاره که ذکر مطلق رقبه است پس
انکار از تجویز اعتناق عبد کافر که یک فرد از افراد آن است گو در قرآن جمید ذکر آن مخصوصه نیست
حسب قول اهل اصول خفیه زیادت بر نص مستلزم نسخ آن اطلاق است در مقام نقل فقره
از رساله و حاشیه مولوی خورم علی که از کابر طائفه بوده اند برای دهن و وزی امثال رساله
ضروری است در رساله مطبوعه مذکوره در بحث آجباب و حاشیه است که انبیه بعد صلوة شسته
اگر گویی که دست برداشتن در وضو صحیح نمودن از احادیث قولیه و فعلیه البته ثابت است لیکن در وضو
عقب صلوات خمس بیست کذائیه چه دلیل است گویم و باید التوفیق که چون ثابت شد که رفع الیه
از آداب و عادت و جالب اجابت است و موقت بوقتی و دهن و وقتی نیست پس حاجت و دلیل
دیگر نمانده اند بلفظه ایضاً باید دانست که دست برداشتن وقت و حاور و مالیدن بدانها
با حدیث صحیح و حسان قولاً و فعلاً در نماز متسقاً و غیره ثابت است گو با التزام عقب صلوات
بیست کذائیه مروی نباشد الی آخره قوله و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید عدم صدق
حق تعالی آنرا قبول اگر از انبیه کریمه تصریح فرموده و دادن بیست کذائیه هر چه بطوع و جمله افراد
مخصوصه عموماً خیر و کل احکام خاصه جمیع امور در نص مراد می بود گنجایش ذکر این ایراد بود
حال آنکه در کلام ائمه شریف بر گزینہ تخصیص تعیین صورت کذائیه جمیع تلوعات و بیست مخصوصه
جمله نوافل و سجرات و تعدید کل افراد کل امور خیر تصریح و تخصیص نفروده است پس چگونه این
از انبیه کریمه مراد توان شد و چرا بر انبیه دین و علماء معتدین و بر حسان صورت کذائیه استحسنات
مخصوصه علم تعلیل باید برافروشت و اگر این معنی را معین داریم لازم می آید عدم صدق
حق تعالی در قول او و هذا اخلف عمتع و محال لا محال فیہ لا مکان و الاحتمال عندنا
معاشراصل الحق نکر آنکه عامه بها عیالیه که بر التزام انکار و مقدر و ریت کذب او تعالی شانه
مقررند و از استیصال و امتناع آن سکارند و انانیه شان قدس است انسانی را بر تخصیصه شیعیه کذب

برای تقدیریت و امکان این عیب فاحش بحساب مقدس ربانی دلیل ساخته و بر تقدیر عدم
 آن بلزوم از و یاد قدرت انسانی بر قدرت ربانی پیرداخته اگر چه نزیل ثونک کفر بود
 این استدلالات کاسد و اعتقاد فاسد مسلم داشته و در رساله کلام الفاضل مولای خود
 در مغاک انماض انداخته بر اوت ذات خود از ان ضلالت و انحاشی و انکار از ان
 اعتقاد پنداشته اما چون عامه اسماعیلیه بنا بر پاسداری رئیس طائفه قول فاضل کبیر
 خود را باطل و مردودی شمارند حسب ارشاد مولای خود همان قول را کالوجی می انگارند
 از ایشان عجب نیست که تجویز وقوع آنهم کنند قوله و این احتجاج و در وهنگی بدعات بکار
 می توان آمد آنکه اقول هر چند تا فقهی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما در اینجا
 یکدو قول دیگر از علماء دین معتدین و مستندین صاحب رساله باید شنید صاحب هدایه
 بعد از ذکر تلبیه سنون در بحث جواز زیادت تلبیه بر قدر ماثور نبشته دکلا ینبغی ان یجمل
 بشئ من هذه الكلمات لانه هو المنقول باتفاق الرواة فلا یقصر عنه لوزادها
 جاز خلافاً للشافعی هو اعتبره بالادان التمشید من حیث انه ذکر منظم و لنا
 ان اجلاء الصحابة کابن مسعود و ابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنهم و ابی هريرة رضی الله عنهم
 الماثور و لان المقصود الثناء و اظهار العبودية فلا یمنع من الزیادة علیه السلام
 دیرین مقام باید فهمید که اگر استدلالات صاحب سالح صحیح باشد الزام تجویز شیخ امر سنون ماثور
 بلکه شیخ نفس کتب با سیر صاحب هدایه و سالر ائمه حنفیه بلکه بموجب روایت صاحب هدایه
 بر حضرت ابن مسعود و ابن عمر و ابی هريرة رضی الله عنهم نیز مستحب قبل صاحب رساله
 می توان نمود و نیز صاحب هدایه در آنچه مقصود از ان مطلق ثناء معبود بود زیادت
 بر قدر ماثور تجویز فرمود پس بر اظهار و اعلان عقد مجامع ذکر آنحضرت و تحباب به اسے
 شکر نعمت و ولادت با سعادت که مقصود ایمه دین و عامه مسلمین از ان ثناء و تعظیم
 و رفعت ذکر و تکریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بیچگونه مزاحم و رافع امور محدوده
 حضرت شارح نیست بلکه داخل افراد توقیر و مندرج در ان اصل عام است اگر بالفرض
 لفظ زیادت صادق نیز آید تا هم بموجب قول صاحب هدایه از تجویز زیادت منع نموده

نمی شاید و در مختار و در بحث خواندن در و شریف در فصل صفة الصلوة گفته و
 تدبیر السیادة لان زیادة الاخبار بالواقع علی سبیل الادب فهو افضل
 من تركه ذكره الرمی الشافعی و غیره ام در غنیة المستملی گفته و ان زاد فی دعاء الاستغفار
 بعد قوله و تعالی جدد لفظ و جل ثناءك لا يمنع من زیادة و ان سكت لا یومر به
 لانه لم یذكر فی الاحادیث المشهورة ام باجماع این احتجاج فاسد و مخالف تحقیق محققین
 بکار نمی توان آمد و زیادت احکام ثابت از سنت بر کتاب آمد و زیادت احکام مجتهدین
 بر کتاب نیست و زیادت امید وین و علماء کاملین بر زمانه تا قیامت داخل نسخ با زیادت
 نیست بلکه اخبار احکام عمومات کتاب آمد بر افراد خاصه و تفصیل مجزئات انست ایام
 شعرا و مستفید صاحب ساله در میزان گفته فان قلت فساد دلیل المجتهدین فی زیادت هم
 الاحکام التي مستنبطوها علی صریح الكتاب السنة و هلا كانوا وقفوا علی حد
 ما ورد صریحا فقط و لم یزیدوا علی ذلك شیئا لحديث ما تركت شیئا یقربکم
 الی الله الا و قد امرتکم به و لا شیئا یبعدکم عن الله الا و قد نهیتکم عنه
 فالجواب لیاض فی ذلك الاتباع لرسول الله صلی الله علیه و سلم فی تبیین ما
 اجل فی القرآن مع قوله تعالی ما فرطنا فی الكتاب من شیء فانه لو لا بدینا کیفیة
 الطهارة و الصلوة و الحج و غیر ذلك ما استلزمنا احدا من الامة لمعرفة استخراج
 ذلك من القرآن لا کما نعرف عدد رکعات الفرائض و النوافل و لا غیر ذلك فکما
 ان الشایع بدینا بسنة ما اجل فی القرآن فکذلك الائمة المجتهدین و بدینا
 ما اجل فی احادیث الشریعة و لو لا ما اضهر لنا ذلك لبقیت الشریعة علی احوالها
 و هكذا القول فی اهل کل دهر بالنسبة للزمان الذی قبلهم الی یوم القیامة ام
 قولهم چنین حضرت محمد و صاحب مجالس البار را الی آخره اقول حضرت محمد و خود امور
 مخصوصه الزمره غیر ثابت از کتاب و سنت را تجویز و تمسک نمود و اندر بیکه کمال تاکید نبات
 امر بر مردم است و احادیث این زمان فرموده اند از اجماع است و ذکر خلفا و راشدین رضی الله تعالی
 عنهم و در خطبه که حضرت محمد و در مکاتیب خود آورده و اصل شعار ساخته اند و در حق تبارک

به تحریر این کلام پرداخته اند که ترک نکند آنرا بعد مگر کسی که دلش مریض و باطنش خبیث باشد
 اگر صاحب ساله را عقلی و فکری باشد و بیند که دلیلش بر تقدیر تمامیت بر حضرت شیخ هم
 بعینه اعتقاد می توان نمود که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی
 دانست مشروع نمود و دین ایشان کامل کرد و چنانکه در قرآن است که اکملت لکم دینکم
 برین تقدیر اگر ذکر خلفاء را شدین هم در خصوص خطبه نماز جمعه و عیدین از امور دین می بود
 البته حق تعالی آنرا مشروع میفرمود چه جای آنکه از شعائر باشد و حق تعالی از شعور و حیثیت آن
 خبر ندهد و چون شارع از آن بحث نکرده معلوم شد که احداث آن زیادت بر نص کتاب است
 و زیادت بر نص نسخ نیست لکن تقریر فی موضع و اگر این زیادت را معین داریم لازم آید
 عدم صدق حق تعالی و بنا خلف پس ثابت شد که این عمل محدث است و سندش از کتاب
 ثابت نیست بر آیه باب انصاف مخفی نیست که اگر و ایمل صاحب ساله تمام است کلام چند شیخ
 ایراد و ملامت و اگر کلام حضرت شیخ حق و درست صحیح است احتیاج صاحب ساله مبرور
 و باطل و قبیح است و از همین جا اکثر دلائل مبرور و مردود و شش و اگر آن دلائل مبرور باشد
 کلام حضرت شیخ مردود و مشکوکی توان گفت در خطبه نماز التزام ذکر خلفاء کبار و اهتمام
 این کار از حضرت سید ابراهیم صلی الله علیه و سلم با ثور نیست لا قولاً و لا فعلاً کفی بهذا منقاد و نیز
 می توان گفت که التزام این عمل اتمام آن از جموع اصحاب کبار و ائمه است اطهار منقول
 با آنکه این حضرات در قطب محبت و حقیقت خلفاء را شدین اقدم تمام است و این غایت
 از چند حالات یا خطبه در ایام سعادت و فرجام ایشان نه بود یا احوال امری غیر سبب
 و مشروع را در عین خطبه که بهیئت خاصه از کتاب نیست ثابت نیست از دین ششم و نه
 یا از ثبوت و برکت و خوبی این ذکر تا دان بودند و بعد بطلان الشقوق الاخر مانند مگر
 شان از احداث عمل زیادت امری در خطبه با ثور و اگر کسی بر اثبات اتمام این امر از کلام
 صحابی همت بر گمارد و دین محبت و او حسب تصریحات طائفه پیش نظر دارد و اولاً آنکه
 اثبات دعوی از صحاح بسند متصل سازد و دیگر آنکه به نقل التزام این عمل محدث در عین خطبه
 عیدین و جمعه از جمیع اصحاب ائمه است لا اقل اکثرشان با نقل سکون با قیاس بلا تکرار احدی

پرواز و بودن این هر دو امرها عیله با نجات نیست و نیز می توان گفت که عملی که فی نفسش شایسته
 اما فعلش این سرور را ثواب باشد ترک آن در حق عین امت اتباع است و فعل آن موجب مواخذه
 خدا و نیز می توان گفت که اگر این زیادت در خطبه ناز عید و جمعه هر قدر فرومی و ما ثور سنون
 جائز هم باشد لکن با وظایف الناس علیه واعتقاد که طریقه لازم است بجهت لایحیون
 بنو که و یطعنون علی من اسقط هذا الذکر و فی خطبه حجت و صل الینا بعض
 من اشهر بالعلم انه قال هو من الشعائر فلیحکم بالکراهة و المنع و ای بر تحقیق صاحب
 که با وجود یک از کلام او ظاهر است اینکه علماء دین تا بنابر سال بر پی تحقیقی جمود نموده و در اعضا
 گرفتار مانده بودند همین تنها حضرت محمد و در هزار دو م شناخت احوال شان ندیده شده
 تحقیق امر حق نموده معینا بموجب دلائل خود همان حضرت محمد در ایام خود تخریب کتاب
 و شناخت احسان امر محدث بدعت گرفتار می سازد و باز برای مغالطه عوام بذر و بدعت حضرت
 محمد می برد و از مقتضای ایمان و انصاف آن بود که اگر صاحب رساله را بحسب ظاهر
 چیزی مخالف تحقیق سلف در کلام حضرت محمد و بنظر سیده و از حملش بر تافه می خود گیر
 و در عین مانع گردیده تا و بیل کلام می ساخت یا به حمل بر سومی پرداخت آخر مجتهدین هم خطا
 نموده اند که این همه از الزام تضلیل آیه دین از عهد صحابه و تابعین تا اکابر و پیشوایان حضرت
 و دیگر فقها و محدثین و الزام نیست تخریب قرآن یا پیشوایان اخفاء و ایهون بود اگر خصوص
 فکر پیشوایان طریقه حضرت محمد و کرم و فخر میگویند بنا بر اختصار رساله بر یک سینه کفایت میکند
 حضرت خواجه محمد شریف حسینی نقشبندی از اجله خلفای حضرت خواجه غزنی از صدیقی کشتا
 حجة الله که درین از رساله حضرت قطب الوقت قیوم سحانی جناب خواجه محمد پارسا نقشبندی
 از اکابر علمای دین و فقهاء محمد بن و از اجله خلفاء نامدار حضرت خواجه بهاو الدین بوده اند
 آورده قاتی رضی الله عنه بدان آید که الله سبحانه توفیق و لیسر علیک بفضل سله که طریقه
 که بدعت حسنیه که موافق اصول شریعت مطهره بود و متضمن مصالح دینی باشد و منافعی و فواید
 شایسته باشد از حسنات علمای دین و کبرای اهل یقین روح الله و احکم بود و در میان است
 که خیر الامم اند و از او اله شرقا و خلفا بسیار است و اکثر من این بحیثی من عهد الصحابة

والتابعین الی یومئذ الی آخره انتهى بکلمات الطیبة اینست حال حواله حضرت مجدد و قس علی که
 حال اقوال صاحب مجالس الابرار و الطرابعین الانصاف و لا یکن من المستغنین الاشرار قوله
 و لیل دوم آنکه عمل مولد از صاحب له علیه الصلوة والسلام ماثوره شده لا قول اول و لا فعل اولی
 بهند منعیس الاجماله بدعت است الی آخره اقول اولاً که مجرد عدم ماثوریت از قول و فصل
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم دلیل ممانعت شدن نمی تواند که قطع نظر از تحقیقات محققین است
 بچند وجه مخالف تقریرات پریشان صاحب ساله هم مستلزمی است اصحاب تابعین و تبع تابعین
 که آنحضرات با وجود اطلاق بدعت و محدث بودن و اقرار عدم ماثوریت از آنحضرت است
 فرموده اند که کتب ظاهر نزد صاحب ساله هم داخل ممنوعات و ضلالت نباشند حال آنکه
 به تفسیر تمامیت این دلیل همین استدلال بر ممانعت آن سخنان هم جاری می توان نمود
 و الا فمردم عدم ماثوریت از سنت برای ممانعت کافی نخواهد بود و ثانیا اگر مراد از اینها
 ممانعت و اطلاق بدعت اینست که استحباب اعاده شکر نعمت با انواع عبادت و اعتقاد
 فضیل ایام و لاوت از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه اشاره ثابت است نه صریح و سند
 نه ظاهر است نه خفی نه ملفوظ نه مستنبط و اوله عامه شریعت شهادت آن نمی دهد پس اطلاق بدعت
 بدین معنی برین حمل قوی است که بطلانش قطع نظر از تحقیق دیگر محققین خود از قول علامه
 ابن حاج مستند صاحب ساله که ایشان را از اجله ائمه امت و محققین کتاب و سنت شمار
 ظاهر و باهرست که عبارتش بعد ازین بنقل خواهد رسید پس ادعای نفی ثبوت حجت از سنت
 مرتفع گردید اگر گویی که هرگاه آن تعریف بدعت برین عمل صادق نیست پس بعضی از ائمه دین
 که با وجود استحسان آن اطلاق بدعت نموده اند محض جحش گویم از فقد اصطلاحات
 و اختلاف عرف مجازات مانع نیست عن ابن عمر رضانه قال فی صلوۃ الضحی انما
 بدعة و نعمت الله عة قوله دلیل سیوم این عمل از فضل اصحاب کبار اهمیت
 اطر منقول نشده اقول اولاً این استدلال تمام نیست چه اکابر ائمه دین از فقها
 و محدثین مستندین صاحب ساله در بیان این از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرموده

با وجودیکه بهیئت کذائیه منقول از اصحاب کبار و اہلبیت اطہار نبوده اند کہ خود آن ائمہ دین
 بدان اقرار نموده اند از آنجمله است احتجاج بہیئت کذائیه رجعت قہقری برای تکریم کعبہ عظمیٰ
 در طواف و اداع علامہ شامی در حاشیہ در مختار و بحث خلاف قبر گفتہ اذ اقصا بدہ
 التعظیم فی عیون العامة حتی لا یختصوا صاحب القبر و یجلب لادب الخشوع
 للغافلین الزائرين فهو جائز و انکان بدعة فهو کقولہم بعد طواف الوداع یرجع
 قہقری حتی یخرج من المسجد اجلالاً للبیئت حتی قال فی المنہاج انه لیس فی سنیۃ
 مرویة ولا اثر محکم قد فعلہ اصحابنا کذا فی کشف النور الخ و تحقیق این مسئلہ بہ تفصیل
 تمام در شرح مناسک علی قاری باید دید و آنچنان دیگر بسیاری از امور را ہم کہ بعد صحابہ کرام
 و غیر ہم منقاد شدہ اند و فراموش نمودند و شارح ندارند علماء دین این مستحبات می شمارند
 تا آنکہ صاحب حدیث العلم علی الاطلاق گفتہ و الا سردار بالمساعذۃ فیما لم ینبہ عنہ
 و صادر معتاد ابعد عصر ہم حسن انکان بدعة الخ حالاً باید دریافت کہ مغالطہ صاحب
 در اینجا ہم جاری می توان ساخت کہ این محل بطریق صحیح مرفوع متصل از آنحضرت صلی اللہ
 علیہ وسلم ثابت نشدہ بلکہ از عموم اصحاب اہلبیت ہم در صحاح بسند معتد صحیح مروی
 نگذردیدہ با آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و جملة اصحاب کبار و اہلبیت اطہار در غلبہ تکریم
 شمار آمدند و تعظیم بہیئت احد اقدم امت اند و این از چند حال خالی نیست یا کعبہ را
 سادات فرزند نام ایشان نبود یا کعبہ ہم بہیئت خاصہ کذائیه را از دین شمرند یا از مشربیت
 و اجر این محل نادان بودند الی آخر المغالطہ باجملة ہمین مغالطہ در جملة مستحبات فقہاء
 و دیگر ائمہ دین جاری می توان کرد اگر کوی احتمال دارد کہ صاحب سالکہ بر طبق مذہب
 اسماعیلی ہمہ آن ائمہ دین را از ضالین و مبتدعین بلکہ از شرکین می پندارد و گویم برین تقدیر
 دین را الہ برای ایشان ندو عاوی خود چرا از ایشان سند می آید و ثانیاً میگویم کہ مجر عدم
 نقل چیزی دیگر است و نہایت ترک و عدم فعل چیزی دیگر مغالطہ صاحب سالکہ اگر جاری
 تواند شد بر تلافی سند نہ در اولی صاحب فتح القدیر در بحث تسمیہ وضو بعد از آنکہ عدم نقل آن
 در حدیث است و ثانیاً صاحب فتح القدیر علی ہذا ذکر نموده و روایات آن فرمودہ و باجملة علم

النقل لا ينفى الوجود الخ ليس قول اويا ماه ربیع الاول در ایام شان نبود یا ذکر ولادت
 و حمایه نبوی را به تخصیص یوم و ماه بهیئت گذاشته اند از دین شمرند الخ بر تقدیری صادق می آید
 که صاحب ساله این امر ثابت می نمود که آنحضرات باذن شارع صرف در دیگر ایام و ماهها ذکر
 حمایه نبوی میکردند و در ماه و ایام ولادت بحجت عدم اجازت شارع ترک می نمودند
 در اینصورت گنجایش ذکر این امر بود که ترک آنحضرات خالی ازین سه شق نبود الخ چنانکه بعض
 علما در بعض مسائل صلوة گفته اند و چون صاحب ساله این امر ثابت نه نموده بلکه ائمه دین
 فضائل مجالس از کار با حادیث صحیح و معتدل صحابه اختیار بزرگ حضرت سید ابرار در همه زمان
 و احوال بآثار صریح ثابت می نمایند پس گنجایش این بهمست که آنحضرات درین ایام بحجت
 عدم اجازت ترک نموده اند اما قول بهیئت گذاشته متعارفه این دیار پس این قول هم دلیل مانع
 نمی تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس از کار شریفه و زیادت فضل عبادات در آن
 مستبرکه لطیفه و شرف ایام و ولادت با سعادت جناب رسالت و استجاب اعاده شکر نعمت
 رب الارباب از مضامین احادیث سید المرسلین حسب تصریح ائمه دین مستندین صاحب ساله
 ثابت است پس بر هیئت گذاشته یکجا نمودن چند حسنات مشروطه که شارع حکم آنها را مقیم بقیه
 و مخصوص بهیئت و مشروط بشرطی نفرموده باشد همچو اعراضات کردن و لب به تفصیل اکابرین
 کشودن اطلاق احکام مطلقات شارع را نسخ نمودن است و آنهمین جا حال فساد و دلیل چهارم
 هم ظاهر گردید که حسب تحقیق محققین از علمای حنفیه و غیرهم برای استحسان افواه مقیده مستند
 تحت مستحبات عامه شریعت که شارع حکم آن علی الاطلاق فرموده باشد و مقیده بعدم آن
 قیود مخصوصه زائده نه نموده باشد تخصیص بر تخصیص از مجتهدین سابقین و غیره نمی نیست چنانکه
 مستندین صاحب ساله تصریح آن نموده اند مثلاً در بیان استجاب جماعه برای نماز
 امر اض نوشته و منه له ما رفع الطاعون قول ابن جریر و عده ای حسنه و کل طاعون
 و بلاء و لا عکس الخ علامه شامی در حاشیه نوشته قوله حسنه که فی النزهة و الیه راجع
 تعویها الاحکام الخمسة كما و خلاصه فی باب الامانة الخ و فی ذلک لکل طاعون
 و باد نوشته و هذا بیان لدخول الطاعون فی باب الامر اض المصنف و سیه عندنا

وان لم یضوا علی الطاعون بخصوصه الا مقام تعجب است که اسماعیلیه برای اثبات
تفضیل امیه دین از مجوزین عمل مجلس شریف و تحریم و ممانعت محفل منیف گاهی عدم ذکر
استحسان آن بخصوصه در کتاب و سنت پیش می آرند و گاهی عدم نقل از اصحاب مجتهدین
دلیل بر گرای مجوزین می شمارند اما اینقدر نمی فهمند که آخر حکم تحریم و ممانعت امری تفسیق
و تفضیل مجوزین آن بهم از احکام شرعی است پس برای آن دلیل خاص از کتاب و سنت
و نقل صحیح از اصحاب مجتهدین است چرا ضرورت نیست اگر عموم و اطلاق دوم بر حدیث نیند
پس با وجود نافی مطلبش عموم کتاب و سنت در خوبی تکرم آنحضرت و اطلاق حسن مجالس
اذکار و توقیر حضرت سیدابرار چو برای مجوزین این عمل که هیچگونه مزاحم شریعت نیست دلیل
استحسان آن نخواهد گردید و اگر خود را مجتهد قرار داده و با وجود عدم نقل از مجتهدین سابقین
در تحریم این عمل قیاس مع الفارق بر سبایل صلوٰه و غیره نموده آبروی اجتماع و نیند پس
استحسان محققین خفیه و شافعیه و غیرهم را از فقها و محدثین و علمای معتدین که اگر چه منصب
اجتهاد و استقلال ندارند رسیده اما در اصول و فروع مذاهب خود با کماینبغی تحقیق و تدقیق
نموده اند و در کمالان علمیه و علمیه و تحقیقات دینی این جمله را باو شان نسبت یکی از بزرگم
نیت و در وعادی نمود و باو شان ستاد هم میکنند چرا دلیل جواز این عمل نیاید فهمید
و اگر کسی باز بر سر سخن نرسد و سر کلام نفهمد از نافی خود استحسان سخنان خاصه و بهیئت
که انبیه و اثبات آن از اصول عامه مطلقه شرعیه را موقوف بر منصب اجتهاد و استقلال دارد
تا گوشتش فرازد که علمای کمالین از عهد تمانده مجتهدین تا شاه عبدالعزیز صاحب خیره
علماء و لاحقین که باستحسان سخنان مخصوصه تصریح فرموده اند و آنها را از اصول عامه
مطلقه شریعت ثابت نموده اند این امر را موقوف بر منصب اجتهاد و استقلال ندانسته اند
و این سخنان را اجتهاد و انکار نکرده اند و کوی خرم علی در شفاء العقیل ترجمه قول جمیل عالمیکه
شاه در ایام دهلوی اوراد و شغال و اعمال سلاسل خود نوشته اند و از شاخ چشیده
انبار آستید و در گلو وقت دعا آورده اند از شاه عبدالعزیز صاحب در ترجمه

مذکورہ آورده مولانا فی سبب بایا کہ بعض ثواب اقنوں فی اعتراض کیا ہی آستین گردن میں
 ڈالنا کیونکر جائز ہوگا حالانکہ اوجیہ تاثرہ دین یہ ثابت نہیں ہم جناب دینی بہین
 کہ فلسفہ یعنی چادر کا اولٹنا پلٹنا نامستقایدین رسول علیہ السلام سی ثابت ہی
 تا حال حال کا بدل جاوی تو اس طرح آستین گردن میں ڈالنا امر مخفی کے اظہار کی واسطی
 یعنی تصریح کی لہی یا واسطی گردش حال کی حصول مقصود سی کیونکر ناجائز ہوگا الی آخرہ کچھ
 کہیکہ کتب دینیہ سابقین و لاحقین دیدہ است خواہد فہمید کہ مستحسان امور یکہ مندرج
 درمندوبات شریعت اند و بکتاب سنت فراغت ندارد موقوف بر حصول اجتماع نیست
 تحقیق و تدقیق اصول و فروع و نلکہ علوم دینیہ کفایت میکند کہ مجوزین این عمل را بخوبی تمام
 حاصل بوده است و باوجود اینہم دعویٰ گر کنند فہم سخن گوئیم شریعت بقول کہ دلیل بختم
 عدم نقل قول و فعل غیر البشر و صحابہ عالیقدر کی از دلائل و براہین مذہب امام ابوحنیفہ است
 چنانکہ در کتب معتبرہ فقہیہ پنج ہادیہ و بحر رائق و مستملی شرح منیۃ المصلیٰ وغیرہا جامعہ عدم نقل
 حجت گرفتہ اند الی آخرہ اقوال اگرچہ عدم نقل مذکور علی الاطلاق از دلائل و براہین مذہب
 امام ابوحنیفہ علیہ الرحمہ ہو و نحو یکہ جمیع اقوال و تحککات علمای دین را ہم باوجود عدم مزاحمت
 شریعت منع می نمود لاجرم جماعت محققین از خفیہ حکم باحسن استحضار تحککات مخصوصہ بقصد
 باوجود عدم نقل مذکور نمی فرمود قطع نظر از اقوال دیگر محققین صاحب سالہ کہ ہرگز بدایہ
 و مستملی پر دخت نظر انصاف سومی تحقیقات ہمین صاحب ہادیہ و صاحب بحر و صاحب
 مستملی نظر باید انداخت انما جملہ آنکہ صاحب ہادیہ در بحث تلفظ نیست فرمودہ و یحسن ذلك
 لاجتماع الغنیۃ الی آخرہ و صاحب بحر رائق در ہمین سلسلہ بعد از آنکہ از منیۃ مستحب بودن آن
 بر مذہب مختار و از مجتہبی تصحیح آجہاب آن و از کافی و تمیزین تشن بودن نش بقصد جمع خوینیت
 و از اعتبار و محیط و بدایع سنت بودن نش و از غنیۃ و فتح بدعت بودن آن بطور اختلاف
 نقل نمودہ میفرماید فخر دمن هذا انه بدعة حسنة عندا قصد جمع الغنیۃ
 وقد استفاض ظهور العمل بذلك في كثير من الاعصار في عامة الامصار
 فلعل القائل بالسنة اراد بها الطريقة الحسنة لا طريقة النبي صلى الله

عليه السلام وورثته المستعملين بعد انكسار ابن بهام لفظ بدعت آورده بطور ستره اگر فريزه لکن عدم النقل
وكونه بدعة لا ينافي كونه حسنة **قوله** صلوة رغائب جماعت فوافيكم انفراد ما وراي موافق ما توره
ومسئله باوجود نظير آن در اصل شرع وواقع شخصه صرف بنا بر عدم نقل از ابن سرور مكره و داشته اند **قوله**
اولاً بطور صريح رساله توان گفت كه عدم نقل از ابن سرور مستلزم مانعت كراست چنانچه در مستندات صاحب رساله
از بحر رايق و در مختار و طحاوي و طوابع الانوار و كافي و چلبی و مستطلي و غير با بسياري از
امور را با وجود عدم نقل از ابن سرور صلي الله عليه وسلم جابر و مستحسن نگاشته اند و آن امور
غير ما توره و مسئله را در مواقع شخصه بنا بر عدم نقل از ابن سرور مكره نه پنداشته اند در
بحر رايق گفته و في التخصيص ذكر الخلفاء الراشدين مستحسن بذلك جري التوارث و يذكر
العيمين و در مختار گفته يندب ذكر الخلفاء الراشدين والعيمين و نیز در در مختار گفته
التسليم بعد الاذان حدث في ربيع الآخر سنة في عشاء ليلة الاثنين شهر
في الجمعة وهي بدعة حسنة وايضا في الدر المختار قراءة الفاتحة بعد الصلوة
جهر اللهمات بدعة قال استاذنا لكنها مستحسنة للعادة والآثار وايضاً
في الدر المختار في مسألة المصافحة بعد العصر وقوله انه بدعة اي حسنة
مباحة كما افاده النووي في اذكاره وغیره في غيرة الى آخره و هم در در مختار گفته
والتلفظ عند الاذاعة بها مستحب هو المختار وقيل سنة راتبة بعد اجابة سنة
علماء نا اذ لم ينقل عن المصطفى والحجابة والتابعين بل قيل بدعة الخ طحاوي
بعد برهنة نوشته لكنها احسنة على المعقولات سيما الخ و نیز در در مختار نوشته وجا تجلية
المصحف لما فيه من تعظيمه الخ وايضافيه وعلى هذا لا بأس بكتابة اسامي السور
وعلا لآي والعلامات فهي بدعة حسنة الخ و نیز در در مختار گفته ولا بأس به
عقب العيد لان المسلمين توارثوه فوجب اتباعهم وعليه البلخيون ولا يمنع العامة
من التكبير في الاوقات في الايام العشرة به ناخذ بحس ومجتنبي وغیره الخ طحاوي
ورفصل جمع آورده مسئل العلامة محمد البرهمي توشى عن حكم الترقية فقال ضاعبة
حسنة استحسناها المسلمون وقال صلى الله عليه وسلم ما رآه المسلمون حسناً

فهو عند الله حسن الخ باجملة از كتب مذكوره و دیگر كتب معتد مشوره اگر شود این امر نقل
 نماید و فخری میگوید پس علی الاطلاق بحواله این کتب و عاودن که بعد سبب امام اعظم عدم نقل
 از آن سرور موجب منافست است و بران بنا تفصیل علی و دیگر کتب تحسان این عمل فرموده اند
 نمودن سهامت است و ثانیاً صلوة رغایب و چنان صلوة نصف شعبان به هم بسیاری از متققین
 دین مستندین صاحب ساله و امثالش بنا بر بلا کر است و ششم اند پس استشهاد مکرر و چندین
 صاحب ضعیف المستمل و غیره از علی الاطلاق مذسب امام ابو حنیفه نسبت نمودن در حدیث
 در همین العلم گفته و کل ما ورد فيه فضیلة كصلوة الوضوء و دلیل النصف من شعبان
 و کانیوا اظهروا علیها الخ و چنان است در کتب العباد و غیره کتب فقه معتد است و این
 و ملا علی قاری در شرح اربعین بعد نقل قول علامه ابن حجر نوشته و فيه ان الصلوة خیر
 موضوع و احیاء کل لیلۃ بالعبادة و مشروع و اذا لم یصح حدیثها لم یلزم علم
 فعلها ما نفع لا یعتقد سنیتها مع انه جاء فی لیلۃ شعبان و هو البها و صوابها
 و قد سماها الله تعالى فی القرآن لیلۃ مبارکة فی سن حوسن الخیرات و منازل
 البرکات فصلوة مائة رکعة بای طریق که نبیكون من البدع المذمومة مع ما ورد
 عن ابن مسعود رض ان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن الخ و نیز ملا علی قاری
 در رساله فضائل نصف شعبان فرموده قلت جملة بعض الرواة لا یقتضی من الحدیث
 موضوعاً و کذا انکاره الالفاظ فیذبحی ان یحکم علیه بانه ضعیف ثم یعمل بالضعیف
 فی فضائل الاعمال اتفاقاً مع ان نفس الصلوة النافلة فی تلك الدلیلة ثابتة عن النبی
 صلی الله علیه و سلم بطرق صحیحة فلا یضر ضعف بیان الکمیة و کیفیة فان الصلوة
 خیر موضوع و احسن مشروع عند کل مقبول و مطبوع و هذا تبیین جواز ما یفعله
 الناس فی بلاد ما وراء النهر و خراسان الروم و الفرس و الهند غیر مائة رکعة کل رکعة
 فیها سورة الاخلاص عشرين مرآت علی ما ذکره صاحب الفوت و الاحیاء و غیرها
 فانه وان لم یصح و لکن لا مانع من فعله و له علی وجه الدوام نعم اعتقاد کونه سنة
 غیر صحیح عند العلماء و کذا ادعاء جماعه مکرره عند بعض الفقهاء الخ اما دومی نقل

جماعت پس آنهم علی الاطلاق کی مکروه و ممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانکه فرمود این شافعی
 چه اکثر محققین بدون تداعی جائز بنا کرده است و باید تداعی مع الکراهیست نوشته اند و در معنی تداعی هم
 در کتب فقهیه اختلافها نگاشته اند علامه کفوی در طبقات حنفیه و در ذکر امام صدر کبیر برهان الدین
 محمود صاحب محیط بر این نوشته و فی باب الامامة من کتاب الصلوة من المحيط قال لا یکره
 الاقتداء بالامام فی النوافل مطلقا فهو القد و الرغائب و لیلة النصف من شعبان
 و هو ذلك لان ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن خصوصا انما استقر فی
 بلاد الاسلام و الامصار لان العرف اذا استقر نزل منزلة الاجماع و کذا العادة اذا
 استقرت و اشتهرت و فی اکثر بلاد الاسلام یصلون الرغائب مع الامام و صلوة
 لیلة القدر لیالی رمضان لم یشتبه بان النبی علیه السلام صلی لیلۃ النصف من شعبان
 و لیلة الرغائب القد و مع ذلك صلی المومنون مع الجماعة فی اکثر اعمار الموحدين
 و بلادهم و ما رآه المومنون حسنا فهو عند الله حسن فی تلك الصلوة مع الجماعة
 مصالح و فوائد اخبر غیبات المومنین فی تلك الصلوة و اعطاء الصدقات و الیدیه
 و الاطعمه و الحلاوی غیر ذلك و منع بعض الفقهاء ذلك لکرا فسادهم اکثر من
 اصلاحهم کان فی المنع منع الصدقات و منع رغبة الناس عن الحضور فی الجماعات
 و ذلك لیس مرضیا عقلا و سمعا و من افقی بذلك فقد اخطا فی دعواه انهم ملخصا
 و بعد بیان اختلافات نوشته و رأیت فی فتاوی الصوفیه لایکره التطوع بالجماعة
 مطلقا اذا صلوا بغیر اذان و لا اقامة لعدم التداعی حقیقه و هو الاذان و الاقامة
 و فی بعض فی شرح الکافی الناصح فی صلوة الکسوف حیث قال انما یکره التطوع
 بالجماعة اذا صلوا علی وجه استدعاء الناس الیها بالجماعة كما یدعی الی المکتوبة
 و لا شک ان استدعاء الناس الی المکتوبة لایکون الا بالاذان قوله اذا نادیتهم
 الی الصلوة الآیة و النداء لیس الا بالاذان فکذا الاستدعاء ذکره فی الجامع الصغیر
 الحانی و یؤیده ما فی الظهیریة فعلم ان التداعی رفیع الصوت بالاذان و الاقامة
 و فی السراجیه ان امامة النبی علیه السلام لیلة المعراج كانت فی النوافل ذکر الکمر

الفاضل يعقوب في شرح الشريعة واضح ما جاء من نوافل الصلوة صلوة التوسعة بعد
نقل ما في المقدمة من صلوة الرغائب والبركة والقدر بقي ههنا بحث محمدي
هل يكره امثال تلك التطوعات بجماعة ام لا قال في خزائنه الفتاوى الطوع بجماعة
في غير رمضان مكروه وقال شارح النقاية لا يكره الا قتداء بالامام في القنات
والرغائب نصف شعبان لان ما ياباه المؤمنون حسنا فهو عند الله حسن الى آخره
مختصا وثالث قياس كذا بحث عنها بصلوة رغائب وجماعت نقل قياس مع الفارق
صاحب فتح القدير في بحث تلبية وشرح قول هداية ولو زاد فيها جاز خلافا لما في هو اعتد
بالاذان والتشهد من حيث انه ذكر منطوم ولنا ان اجلاء الفقه اياه كابن مسعود
وابن عمر وابي هريرة رضي الله عنهم زادوا على المأثور وكان المقصود التثنية واظها بالعبودية
فلا يمنع من الزيادة عليه الخ وبيان عدم جواز قياسه بياض التلبية بقدر من يبادر
تسليما بخلاف التشهد لانه في حرمة الصلوة والصلوة بتلبية بالواحدة انما
لم يقبل شرعا كحالة عدمها ولذا قلنا لا يكره تذكرا في تلبية حتى اذا كان التشهد الثاني
قلنا لا يكره الزيادة لانه اطلو فيه من قبل الشارع نظر الى فراغ استعمالها في كل
عدم نقل جماعت ودرنا نقل ليس او تصابير افراد وكرهت جماعت بجماعت كرهت تلبية بجماعة
شارع وراى دوايد كرهت شريعت شرع وراى ان جماعت بجماعة مقترنة مودة وورع نظر في
افراد مقرر موده انما يكره عدم نقل كذا في جماعت فاعلم في عين تارة حكم بجماعة خصوص
صلوة رغائب في غير جمعة فممنوع بجماعة كذا في جمعة كذا في جمعة كذا في جمعة كذا في جمعة
داخل بجمعة صلوة بجمعة باوجود اندراج تحت اطلاق احكام عامه بجمعة كذا في جمعة
انما شرط بشرط ومقيد بقيدى ومخصوص بجمعة بجمعة باوجود عدم لزوم تغيير وجمعة
كدامى بجمعة صرف بوجه عدم نقل ازان سرور على ان اطلاق ممنوع شود چه جائى كذا في جمعة
منقوله باثورة راصف بجمعة بجمعة بجمعة بجمعة بجمعة بجمعة بجمعة بجمعة بجمعة بجمعة
ايضا اعلام ممنوع وكرام گفته شود وانه من مقام بوضوح رسيد حال فساد استدلال
بقول صاحب هداية لا يكره ان يتنفل بعد طلوع الفجر باكثر من ركعتي الفجر لانه عليه السلام

قوله عجب است که جماعت نقل در غیر موارد مستثانه و نقل بعد طلوع صبح از قول قیاس
 این عمل بر خصوص بیات صلوات و اوقات آن که قیاس مع الفارق است پس این چنین
 در نقل الجملی صاحب رساله قابل خندیدن است لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 قوله دلیل ششم آنکه علم نوشته اند که همچنانکه اتباع و در عمل باید در تکرار نیز شاید که
 اگر مراد این است که همچنانکه در فعل یا مورات شرعیه اتباع شارع باید همچنان که گفت از نسبت
 شرعیه اتباع شارع باید پس استدل بر آن بر اثبات همانست بمحاسن شریف و نسبت
 ضلالت بخیرین این عمل محض لغو است و اگر مراد این است که به او کبریا در فعل آنحضرت ثابت
 نباشد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم به عمل آنرا که استثناء باشد علی الاطلاق موجب ضلالت
 مجوز و فاعل است پس گوید در کلام کسی اینگونه استقال یا فاعله شود بر تقدیر صحیح نقل به نسبت آن
 بسوی علمای علی الاطلاق بود به کبریا فاعله اتفاق و نسبت در عموم این اتفاق باشد از علمای
 حاطل است و این را و علماء تمام از ضعیفان ائمه اسلام برین بنایند و باطل است و وی از
 و مسلم و مالک و غیرهم عن الصدیقه رضی الله تعالی عنهما اجمع رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یحیی الخلی و ابن کلاب و النعمان و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و هو یحیی ای یحیی خشیة ان یعمل شیء من علیه یحیی الخلی و اگر در آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 قرینه خاصه ای تحریم و مخالفت حسب ششم بخیرین و در بای بود و آنست که در متن سؤال
 بدان درست خواهد بود اما علی الاطلاق بر استثنای ضلالت مستثنای ائمه و در حق تحریم انویک
 مندرج شده و بات مطلقه شارع اند است لانی بخیر و تکرار آنحضرت صلی الله علیه و سلم نه توان بود
 قوله کذا فی المواهب اللطیفه الخ قول در عبارت مواهب لطیفه حسب نقل صاحب ششم
 المسائل که این قبیل بدل دلیل الحاکم تلفظ آمده و در این نسبت الحاکم با علی قاری هم نموده حاشا
 آنکه در مرقاة فروع و اختلافوا فی التلخیص بما یدل علی الذیة بعد اتفاقهم علی ان الجواهر
 غیر مشروع فالاکثر و علی ان الجمع بینهما مستحب آنرا و بعد از آن نوشته و قبیل که بخیر
 التلخیص بالذیة فانه بدعة و المتابعة كما یکون فی الفعل یکون فی الترتیب الخ باز
 در روایت این قول نوشته قد یقال یسلم انما بدعة لکنها مستحسنة الی آخره پس

در خصوص بحث موهب لطیفه هم همین قدر که بعضی قائل این قول هم انداد عامی بتوان نمود اما
ادعای اطلاق و ایهام اجماع و اتفاق کی جائز خواهد بود با خصوص در صورتیکه تصریح مستند
صاحب رساله اکثر علما قائل باینست خلاف در خصوص همان مسئله باشد پس چه جای آنست که
در دیگر مسائل حسب ادعای اطلاق آن قول را استدلال جائز مقرر داد و آید و نسبت ضلالت
بایمه دین از فقها و محدثین کرده آید لایسما در حالتیکه صاحب موهب لطیفه بسیاری از امور را
با وجود عدم فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم در تألیفات خود متضمن نموده باشد طرفه آنست
که از این دلیل نسبت ضلالت بسوی محققین دین متین و ایمه شرع مبین که اندک مجوزین این عمل اند
لازم میگردد و بطلان اکثر اقوال صاحب رساله نیز که بر طبق این دلیل ثابت میگردد آنرا ندانی
بآری اگر ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم معنی مزعوم و مایه علی الاطلاق واجب الاتباع باشد پس
برپایه تقدیر موجب همین دلیل حرمت مستحکات تابعین و شیخ تابعین بلکه صحابه که ام رضوان الله علیهم
علیهم اجمعین هم ثبوت خواهد رسید و معاذ الله نسبت ضلالت بسوی آنحضرت هم عاقلان و کاتبان
که آنحضرت است با وجود اطلاق بدعت و اقرار ترک آنحضرت و عدم ثبوت استسناد صحاح و تخریفات
فرموده اند حالانکه همه آن امور باتباع آنحضرت واجب الترتک بوده اند و اگر صاحب رساله
از این دلیل نیز نموده اند از آنکه محسنات آنحضرات و تعییمات شرعییه پیش آرند و همین حدرا از
جانب دیگر لطیفه و محدثین مقبول نیندازد و از نسبت ضلالت بسوی آنحضرات باز آید از آنکه
خود توبه نماید و ما یلینا الله البلاغ قولم قال صاحب مجمع البحرین فی شرحه الخ قول هر چند که کتاب
بازگور غیر موجود و اعتماد بر نقل این طائفه نه توان نمود لیکن قطع نظر از آنکه اگر در عبارات منقول
در نقل آنحضرت امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی عنه لفظ تردید موجود که ان الله لا یشیت علی فعل
حق و یفعل الله رسول الله او یحیث علیه پس امریکه عدم فعل آنحضرت و ترک آنجناب را این باب
ناتمامه و نقول باشد معذرت و ترغیب شرعی در آن موجود باشد موجب قول مرقضوی صرف
باینستدلال ترک و عدم فعل آنرا حرام و ضلالت نه توان گفت پس آوردن صاحب رساله این
قول را در رد این دلیل محض بیکار است اما آنچه تفریع برین نموده حیث قال میخاد لاکست
برینکه اگر علی فی نفسه مستحسن باشد اما فعلش از آن سرور ماثور نباشد ترک آن در حق است عین

اتباع است و فعل آن موجب تواضع خدا است میگویم که در اینجا دلالت است بر اینکه صاحب ساله
 با وجودیکه بی فهم و ادراک است معذایم چالاک و بی باک است صراحت در قول مقتضای تردید
 موجود است آنرا پس مشت می اندازد و یک شق را از آن گرفته بر مطلب خود راست می سازد
 و ثانیاً روایت نهی را ساقط است آنچه دیگر فقهاء و مفسرین روایت می فرمایند که حضرت
 امیرالمومنین با وجودیکه مردمان را مشغول صلوٰه و مصلی عید دیدند اما نهی فرمودند و تفسیر کبر
 آورده عن علی رضانه رأی فی المصلی اقاموا یصلون فقال ما رأیت رسول الله ^{الله} علی
 علیه وسلم یفعل ذلک فقیل لا تفعلوا هم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله تعالی
 ازایت الله ی نهی عبداً اذا صلی الخ و ثالثاً قیاس عمل مولده و دیگر مستحسانات انبیه دین
 بر احکام بیات نماز با و اوقات صحیح نمی تواند شد کما در ابعاد و خصوصاً سکنه نماز نفل
 بر و عید هم مجوزین و فاعلین آن حکم ضلالت چنانکه فرمودم ^{طایفه} و سبب است
 چه درین فعل در سلف اختلاف بوده است بعضی اکابر دین از صحابه و تابعین عادت بخواندن
 نماز قطع میداشتند و آنرا حسن و جائز می فرمودند و بعضی دیگر برای اظهار آنکه کسی این سنت
 را شبه نماز عید نداند که زمانه قرب اسلام و عدم تدوین احکام بود آنرا ترک می نمودند و بعضی
 دیگر حسب احتیاط خود قائل بکراهت هم بودند که در شرح حدیث اینهمه تفصیل موجود است
 و قاضی خان فرموده و عن بعض الصحابة انهم كانوا یطوعون قبل صلوٰه العید الخ
 و در مذاهب ائمه مجتهدین هم اختلاف است در مذاهب امام شافعی بقول مشهور هیچ کراهت ندارد
 امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده و لا حجة فی الحدیث لم یکرهها الا انه لا یلزم من
 ترك الصلوٰه کراهتها و الاصل ان لا یمنع حتی یثبت اجماع و در مذاهب فقهی هم اختلاف است
 قول مشهور همین است که در جبهه کراهت دارد اما بسیاری از فقهاء جایز بلا کراهت می دانند
 و نفی را محمول بر نفی سنت می پندارند و تا تأخر خانیة آورده قال و یکو الموازی معنی
 قول صحابنا رحمهم الله تعالی لیس قبل العیدین صلوٰه ای صلوٰه مسنونة لان
 الصلوٰه قبل العیدین مکروه الا ان الکوفی نص علی الکراهة الام شیخ عبد الحی
 محدث در شرح سفر السعادت آورده و گفته اند ما در این نفی آن است که پیش از عید

مسنون نیست نه آنکه مکروه است فی حد ذاته آنکه در وجه قول مشهور اینکه اگر چه مجرد ترک دلیل
 مخالفت نیست اما با وجود حرص بر احراز فضل نماز نفل در سایر ایام که درین روز عادت گرفت
 از جمله نوافل قبل عید مقرر و مستمر گردید البته تغییر آن عادت مخصوصه در چه که است اگر چه
 تنزیهی باشد که برای آن است تحریمی دلیل خاص بر نبی و منع باشد مع هذا آنچه فائزین
 نوشته اند حاشا این مستندین صاحب سالک باید شنید در درختار از بحر آورده اما العوام
 فلا یمنعون من تکبیر ولا تنفل اصلا لقله و غلبه فی الحیارات و کماله قولی دلیل بقوم
 فقها نوشته اند لو کان فی شیء وجوه کثیرة فوجب لكل الجوان و وجه واحد جوب
 الحکمة ترجیح جانب الحکمة آنکه ای قولی در همین حال عمل مولد که تذکر شمائل و احوال
 و ولادت و دیگر صفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی نفسه مستحب است و محبوب چون بانحصا
 ناشر شرع و قیود و نهی غنه مخلوط شد با حجت و مکروه گشت آنکه اقول اولاً که او عالم و محقق و
 باقیه و منشی عنه آنوقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت می نمود حال آنکه جواز بلکه استحباب اجزای
 و قیوآن از شرع شریف ثابت است اما اجتماع و احتفال برای ذکر حضرت سرور عالم
 صلی الله علیه و سلم و درود و شریف و بیان احوال مبارک و خواندن قرآن مجید و نعت شریف
 پس کفایت میکند در و احادیث بسیار در صحاح و آیات تضمن فضائل مجالس از کار
 و ترجیح مسلم آورده عن ابی هریرة لا یقعد قوم یکون الله الا حقیر الملائکة
 و غشیة تمطر الرحمة و نزلات علیهم المسکینة الحدیث صاحب تحفة الاخیار ترجمه مشارک
 که از این بیان معتقدین و باب اسماء علییهاست بدین حدیث شریف نوشته قرآن اور حدیث پنهان
 نه اگانه اینها گویند که و خط او نهیحت کرنا در و اور کلمه پنهانیه سب ذکرین داخل است
 اما شریف و انستق نشان ولادت با سعادت و تجاب اعدا و شکر این نعمت پس آنهم مسلم
 مستندین از ایام دین مستند با ستاد حدیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 باری اگر بر دیگران عثمانوش نیاید در کلام علامه ابن حجاج که در اجله مسلمان است مطاعه
 نماید اما سرور و فحیته بزرگ نعمت و ولادت پس آنهم در دین مبین محمدی تبیین است که صاحب
 مایه المسائل هم قائل آن گردیده و پنج حیل برای انکار آن ندیده اما اعتقاد و تقاضای دعا

و حصول منزلت برکت از فضل عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین و اوقات نیک و از منتهی متبرک پس
 آنهم حسب تحقیق مفسرین و محدثین از مضامین آیات و حدیث ثابت است و در تفسیر یک سند معتقد گفت
 می کنم در تفسیر عزیزی بذیل تفسیر سوره قدر نوشته شده باجماع مضمون این سوره معلوم میشود که عبادت
 و طاعت را سبب بقا یافتن یک مکانات متبرکه و حضور و اجتماع صاحبان در ایجاب ثواب ایش
 برکات و انوار مرتبتی عظیم حاصل میشود الی آخره فقیر میگوید که بیان مشاهده همین انوار و برکات
 والد ماجد صاحب تفسیر عزیزی در فیوض الحرمین نموده چنانکه فرموده کنت قبل ذلك بحکة
 المعظمة فی مولد النبی صلی الله علیه وسلم فی یوم ولادته والناس یصلون علیه صلی
 علیه وسلم ویدلکون ادها صاته التي ظهرت فی ولادته و مشاهده قبل بعثته وراث
 انوار اسطعت دفعة فاملت تلا و الا انوار فوجد قوام قبل الملائكة الموكلين بامثال
 هذه المشاهدة و بامثال هذه المجالس رأیت فی الحظ انوار الملائكة انوار الرحمة الخ
 اما تقسیم طعام و شیرینی پس حالش اینکه قطع نظر از استخوان دیگر علما و دین این سکا شیب حضرت شیخ نجی و هم
 که حسب ظاهر میسرند و معتقد صاحب ساله اند عمل بختن طعام بروحانیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 و نورانیدن بسلمان ثابت است و عبادت که از امر و طعامهای مثلون فرموده ایم که بروحانیت
 آنسور علیه الصلوة والسلام نیند و مجلس شادی سازند الی آخره و شاهه الی اسد عباد مجد و مستند
 اسما عجل و باوی از والد و مرشد و پستاد خود شاه عبدالرحیم صاحب انفسان المعارفین آورده و ایام
 وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی فتوح نشد که طعام نیاز آنحضرت صلی الله علیه وسلم تهیه شود
 قدری بخود بریان و قد سپاه نیاز کردم الی آخره بلکه شاه عبدالعزیز صاحب عوی جامع بر جوانان
 نموده اند که در رساله دینی که در زبده النصائح مطبوع هم گردیده است در دفعه طعن الترام عوس
 بزرگان خود از خود در بیان جواز عوس فرموده اند این طعن مبین است بر جعل بر احوال طعن علیه
 زیرا که غیر از فرائض شرعی مقرره هیچکس فرض نمایی و اندامی نیارند و تبرک بقبور صاحبین ایداد
 ایشان بابد و ثواب تلاوت قرآن و دعای خیر تقسیم طعام و شیرینی امر محسوس و خوب است باجماع
 علما و تعیین روز عوس برای آنست که آنروز دیگر انتقال ایشان می باشد از دار العمل بدار
 الثواب و الا هر روز که این عمل واقع شود موجب فلاح و نجات صحت و عافیت را لایزم است

که سلف خود را باین نوع بر احسان نماید الخ باجملة قیود هیت گذاشته اند اینها و امثال اینها که ایمنه دین جانز
 میدارند و باید بهما عیالیه موجب ضلالت می انگارند همه آن قیود و استجاب آنها از مضامین احادیث
 و آثار ثابته و اگر کسی از جمله امیری از حریمات و مکروهات بعمل آورد آنرا خارج از بحث و تحقیق و اصل مسئله
 باید بشمر و پس از اطلاق محکوم و برون تذکره شامل آنحضرت باقی و منعی عنه و خصمانه نامشروع نفوه
 ساختن و برای ابطال عمل مولد بزرگتر قول فقها لو کان فی شیء وجهه کثیره پرواضح سفاهت
 که این عمل چنانکه آمده دین سخنان آن فرموده اند چنانکه از وجوه حرمت و ران ثابت نیست و تائید
 فقها اگر ام اینهم فرموده اند که از مجرای اقتران و مجاورت کلامی امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق
 غیر مشروع نیست و در غنیه مستقلا در بیان افادات و وقت خطبه آورده و لذا ذهب بعضهم الى ان
 البعد فی زماننا من الامام افضل کما یسمع مدح الظلمه لکن الصحیح ان المقرب افضل
 لما مر من الحديث و الحاصل ان الله توفضیلة فلا تترك لاجل ما یجاورها من معصیه
 غلیظه کاتباع الجنایة التي معها نائبة الی آخره علامه شامی و یروى مختار و بحث زیارت قیود
 آورده قال بن حجر فی فتاواه ولا تترك لما یحصل عندها من منکرات بالمعاسل لان
 القربات لا تترك لئلا یلحق ذلك بل علی الانسان فعلها و انکار البدع بل از التها ان ممکن
 قلت و یؤیده ما مر عن عدم ترك اتباع الجنایة و انکان معها نساء نائبات الخ پس اگر
 جمله امور نامشروع و بعض مجالس در بعض اوقات قرین این عمل نمایند بموجب این اقوال اقتران
 آن امور خادجه اصل عمل مولد را حرام نخواهد ساخت قوله دلیل ششم آنکه در حدیث شریف است
 من تشبه بقوم فهو منهم سوالی قوله در بنود چشم شیطانی است که در آن قول گفته اند حسب اعتقاد شما
 میشود پیش این بصیرت و بصیرت تفاوت عید مولد باین احیاء نیست الخ اقول حسب تصریح
 محققین سید بن صاحب ساله هم مراد از تشبیه ممنوع نیست که موافقت کفار و فعل مخصوص ایشان
 که از شعارشان باشند نموده آید ملا علی قاری در شرح فقه اکبر حضرت امام اعظم رضی الله تعالی
 عنه آورده اما جواب بعضی العلماء فی مقام الانکار لیس هذه الکسوة بان لیس فلسفه
 الاذکیة ايضا بدعة فلیس فی محله فانما ممنوعون من التشبه بالکفرة و اهل البدعة
 الذکیة فی شعارهم لا یمنعون عن کل بدعة ولو كانت مباحة سواء كانت من

افعال هل السنة او من افعال هل البدعة فالمدار على الشعار الى آخره و همچنان امریکه
 به نیت ادای رسم جاهلیت و بقصد تکلف مشابعت ادانموده شود گویند موم نباشد داخل تشبیه
 ممنوع است پس برای تفصیل انکه اسلام و ابطال شرف ایام و ولادت با سعادت حضرت
 سید الانام علیه الصلوٰة والسلام متبرکه و شریف دانستن آن ایام و اظهار فرحت و سرور
 بذکر احوال فضائل حضرت سید رسل و ایصال ثواب تلاوت قرآن مجید و دعوات اخوان
 و ادای دیگر صدقات و قربات را بقصد شکر نعمت که عمل مولد عبارت از ان است داخل تشبیه
 من تشبه بقوم فهو منهم و لیس منایر داخل و با این کلمه شیطانیه که مابین این عمل و جنم
 اشطنی بنود که در آن تولد کنهیا حسب اعتقاد ایشان میشود هیچ تفاوت نیست تفوهم غفلت
 قولی است باطل و قبیح و امری است لغوی و ضعیف اگر کسی عیاد کفار را مانند جنم کنهیا و هر جان
 و غیره عید میگردانید البته در آن ذکر و عید فهو منهم و لیس منایر رسید حال آنکه
 مشرف دانستن ایام و ولادت با سعادت و اظهار سرور و فرحت بذکر احوال خاتم رسالت
 صلی الله علیه و سلم نه از اعمال شعار نصاری و بنو دست و نه ادای رسم کفار و جهالت
 از ان مقصود است و از آنجا که اضرای صاحب ساله ای آنکه بفهم سخن رسند برای تکفیر ایام
 اکثر ذکر این حدیث میکنند در پنجامشالی از اربعین اسحاقیه می نویسم در سلسله چو چک
 که رسم اهل هندست نوشته و ستادن جشن و غله و غیره از طرف نانهای مولود اگر نیست
 صله رحم باشد جائز نیست الی قوله و اگر نیت ادای رسم جهالت باشد جائز نیست که
 در ان تشبیه بر رسم بنود لازم خواهد آمد و آن درست نیست قال علیه الصلوٰة والسلام
 من تشبه بقوم فهو منهم الی آخره باید دید که امر واحد یعنی طریقه موجه چو چک به نیت
 که از قسم خیر است داخل تشبیه نه ساخته و به نیت ادای رسم جهالت حکم بلزوم تشبیه نموده
 با دخال در عید من تشبه بقوم فهو منهم در انتم و تفصیل عدم لزوم تشبیه کفار درین
 عمل ممکن نبودن اندراج این عمل در عید و جواب تحریر برادر بزرگ خواهد آمد قوله
 دلیل نم آنکه در حدیث شریف است الامور ثلاثة امر تبین لك رشد فانیعه
 و امر تبين لك عیبه فاجتنبه الی قوله و عن نعمان بن بشیر رضی الله عنه سمعت

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان الحلال بين والحرام بين وبينهما مشتبهات لا
 يقول جمهور محققين ايده دين كه بستند صاحب سئاله اند در شروح حديث تصریح فرموده اند
 كه استدل بر شياعيات و اباحت پس چيزيكه از شارع دليل تحريم پريان قايم نباشد داخل
 حلال دين است پس استدلال باین حديث بي فهم معاني و بي ديدن شروح حديث درست
 ملا علی قاری عليه الرحمه در مرقاة شرح مشکوٰۃ شريف فرموده الحلال پيداي و اضمحلال
 حلاله بان و در نص عليه حلاله او محله اصل ميكن استخراجه اجزائيات منه كقوله تعالى
 خلق لكم ما في الارض جميعا فان اللام للنفعة فعلم ان الاصل في الاشياء الحلال الا
 ان يكون فيه مضرة و احكام دين اي ظاهر لا يخفى حرمته بان و در فيه نص عليه
 حرمته و بينيها مشتبهات اي مورد ملتبس كونه با ذات جوهه الى كل من الحلال
 و احكام اله و نیز ملا علی قاری در مرقاة بذیل حديث شريف و سكت عن شياء عن غير
 تسبيان فلا يلتزموا عنها فرموده حل علی ان الاصل في الاشياء الاباحة كقوله تعالى
 هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعا اله و نیز در مرقاة در كتاب لا طعمه بذیل حديث
 ما سكت عنه فهو ما عفا عنه نوشته فيه ان الاصل في الاشياء الاباحة كقوله
 در بخا بايد فرست كه طائفه هو اليه را كيدي و يكرست و آن اينكه شيايی را كه در كتاب است
 تحريم و منع آن نفی دست بلكه قول مجتهدی هم در تحريم بلكه كه است آن غير موجود با وجود
 اندراج در مند و بات شريعت و نبودن هیچگونه مزاحمت گاهی داخل حرام دين و گاهی
 داخل معتبرهاست پس سازند و اصل در شياعيات عی انكارند و بمسلكه متعلقه قبل پشت
 می نهند و برای اثبات بدعای خود بعض عبارات مبهمه مجمله از تافهی نقل می کنند اگر
 در بين مقام بغایت اختصار باین بحث هم اشعار و مضامنه ندارد بر اهل تحقيق چنانچه
 كه بعد پشت انحضرت بدلائل كتاب و سنت اصل حلت و اباحت است اما بحسب فقه
 اين حق را انهم بحسب جمهور حنفیه و شافعيه مختار اباحت است و اگر کسی ادرين تحقيق شياعيات
 روي داده محققين بر دقتش پرداخته اند صلاحت در رد المحتار حاشيه در مختار در احكام
 بر قول و مختار و جواب از طرف صاحب بهايه فرموده اول ان ما من الهاديه

ليس مبنيا على ان الاصل الاباحة لان الخلاف المذكور فيه انما هو قبل وقوع الشرع
وصاحب الهداية انما اثبت الاباحة بعد وقوع الشرع بمقتضى الدليل يعني
ان مقتضى الدليل اباحتها لكن ثبت العصمة بعارض وقد صرح بذلك في اصول
اليزدوي حيث قال بعد وقوع الشرع الاموال على الاباحة بالاجماع ما لم ينظر
دليل الحرمة لان الله تعالى اباحها بقوله جعل لكم ما في الارض جميعا ان لم يكن
الرابع ان نسبة الاباحة الى المعزلة مخالف لما في كتب اصول فني فخر الرازي والحاج
المختار الاباحة عندهم بوجوه مختلفة والشافعية آخوه في شرح اصول اليزدوي
للعلامة الاجل قال اكثر اصحابنا واكثر اصحاب الشافعي ان الاشياء التي يجوز ان
يرد الشرع باباحتها وحرمتها قبل وقوعه على الاباحة وهي الاصل في باب احتياج
من لم يبلغها الشرع ان ياكل ما شاء واليه اشار محمد وهو قول الجبائي اصحاب
الظاهر وقال بعض اصحابنا وبعض اصحاب الشافعي ومعتزلة بغداد انما اصل الحكم
وقالت الاشعرية وعامة اهل الحديث انما اصل الوقف حق ان من لم يرد له الشرع
يتوقف ولا يتناول شيئا فان تناول لم يوصف فعله محل ولا حرمة وكان حبه انما
البغدادى تفسيد لا يستحق ثوابا ولا عقابا واليه سأل الشافعية منه ابو القاسم
وهو انك في مجالس الامراء روى عن المعذورين سويدان عمر صلى في طريق مكة
شراى الناس يذهبون مذهبا الحق قول او لا تركه بواضع متبركة ببيان في نسخة
خصوصا مساجد وشاهد وآبار وآثار ان حضرت صلى الله عليه وسلم اجتمعوا بمكة
وغيرهم ائمة دين ارسلف تاخلف ثابت صحيح يست يس يك ووقول راكه موهم خلاف ان شانه
بش آوردن واكثر دليل قاطع برائى تفصيل ائمة دين از مجوزين حمل مولد دانستن وليلى ستمطع
بر سفارت صاحب ساله امام بخارى صحيح خود آورده حد ثنا محمد بن ابى بكر المقدمى قال
نا فضيل بن سليمان قال نا موسى بن عقبة قال نايت ساله بن عبد الله بن يحيى ما كن
من الطريق فيصل فيها ويجدث ان اباها كان يصلى فيها وانا نكأ الذي صلى الله عليه وسلم
يصلى في تلك الامكنة الحديث ظاهر مبنى وشرح صحيح بخارى آورده الوجه الثانى فى

بیان وجه تتبع عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما فی مواضع التي صلى فيها رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وهوانه كان يستحب المتبع لآثار النبي صلى الله عليه وسلم والتبرك بها ولو نزل الناس
 يتبركون بمواضع الصالحين الخ ورجع مسلم وروی است که گفت حضرت ابن مالک رضی الله عنه
 فی بصری شئی فبعثت الی النبی صلى الله عليه وسلم انی احب ان تأتینی وتصلی لی فی موضع
 فاتخذ مصلی فی رواية فخط لی خطا امام نووی در شرح آورده ای اعلم لی علی موضع لاخذ
 مسجد ای موضعا جعل صلوات فیہ متبرکا بآثارک فی هذا الحديث انواع من العلم
 ففیہ التبرک بآثار الصالحین الخ شرافی مستند صاحب سألہ واما الشرح کشف الغمہ آورده
 وكانت الصحابة رضی الله عنہم یستحبون آثار رسول الله صلى الله عليه وسلم فکل
 مکان صل فیہ یصلون فیہ حتی کان ابن عمر رضی الله عنہما یتعاهد شجرة هلیق فقیل له فی ذلك
 فقال آیتہ صلی الله علیه وسلم نزل تحتها مرة فاننا تعاهدناها حتى لا تبیس الخ ورجع ب
 المقلوب آورده واز انجمله نیست که زیارت مساجد نبویه و تتبع آثار محمدیه که در اشامی طریق اخذ
 و در بیان مساجد باثوره مذکور شدند لازم وقت و انداخته شاه ولی اسد دهلوی در معانی بحث
 طهارت نوشته اند حقیقت طهارت منحصرت در غسل و وضو بلکه بسیار چیزها در حکم وضو و غسل
 هستند چنانکه صدق ادا و فوشتگان و بزرگان با بخوبی یاد کردند و در مواضع متبرکه و مساجد معتبره
 و مشاهد سلف صالح معتکف شدن الخ و در تفسیر عریزی فرموده و برکت در کلام و انقاس
 و افعال و در مکانات ایشان و هم صحبتان و اولاد و نسل ایشان و زیارت کنندگان ایشان پس
 در بی نظایر میگردد و اما و تهر ران است سیوم آنکه بعض مواضع متبرکه که مورد نعمت و رحمت الهی
 گشته اند یا بعض خاندانهای قدیم اهل صلاح و تقوی خاصیتی پیدا کرده اند که در آنها احداث
 توبه نمودن و طهارت بجای آوردن موجب سرعت قبول و ثمرات نیک می باشد الخ باجملة حسن
 تبه که بمواضع متبرکه و ادا ای عبادات به نیت حصول برکت از سلف و خلف ثابت است و ثابته
 قطع نظر از دیگر آثار صحیح همین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد و بر ایشان تیر که بشمار مسجد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم از صحابه و تابعین که در آن لفظ بآی الناس ین هبون بوجود و نبود
 در این وقت گاهی صحابه و تابعین پس چگونه عمل آنحضرات کرام را موجب ضلالت اعتقاد کرده

و بنا بر قیاس بر آن حکم سوله هم همان قرار داده ایکس یک به سیه و مطا لیکت حدیث و فقهی شریف است و همان
 این لفظ نیک میدانند و اینجا یک و مثال مذکور میکنم علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف و ربانیه فقه
 الفطر آورده و قال بود او دهن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال کنا نخرج اذا کان فینا رسول الله
 صلی الله علیه و سلم زکوة الفطر عن کل صغیر و کبیر حراً و عماراً و صاعاً صاعاً و صاعاً
 من اقصی او صاعاً من شعیر او صاعاً من قرا و صاعاً من زبیب و نزل فی شرحه حدیث من
 معاویة حاجا او معقراً فکلهم الناس علی المنبر فكان فیما کلهم الناس ان قال انی اری مدین
 من الشام صاعاً من قرا فاخذ الناس بذلك قال ابو سعید فاما انما فلا انزال خرج به
 ایدما عشت قال ابووی هذا الحدیث معناه ان حدیثی که قال نه فعل صحابی و معنی
 رضی الله تعالی عنه و قد خالفه ابو سعید و غیره من الصحابة عمر بن الخطاب و غیره
 و اعلم بحال المنع صلی الله علیه و سلم فقل ان قواه فعل صحابی و معنی لا نه و افتره
 خبره من الصحابة اجماع الفقهاء و ایدای قوله فی الحدیث فاما و الناس ففعل الناس و لا نه
 فكان اجماعاً فلا یضرب الفطر ابی سعید و غیره و لا نه و افتره و معنی ففعلهم و معنی ففعلهم
 فتوت و در غیره و آورده و اخرج عن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه انه لما قمت فی البصر انکر
 الناس علیه و قال استنصر فاعلم ان یومیه انه کان منکر عند الناس لیس
 الناس اخذوا الا الله بحیابة و التابعدین و منهم باجماع امریکه از صحابه و تابعین و غیره
 مره می باشد بجهت خلاف کلامی روایت در مسائل فقهیه آنرا صلاست قرار و اولی نظر آنرا
 صلاست بر آمده است و همان در محض صلاست است و ثانیاً این امر را صلاست است و یکنوا
 معروفه که مثبت است تمام حضرت امیر المومنین فاروق رضی الله تعالی عنه بر یارت آنحضرت و ساجده
 و مشاهد آنحضرت هستند و در جذب القلوب آورده که روزی امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه
 بر یارت سجد قبلاً که فرمود سوگند بخدا این غیر خدا را ویدم که با اصحاب خود سنگ برانی بنمای اینچ
 می کشید و اسد اگر این سجد در طرفی از اطراف عالم می بود چه جگرهای شتران که در طلب می زدیم
 پس شترهای خرم طلبید و جاربوی بر بست و تنظیف خرس و خاشاک نمودیم و نیز در جذب القلوب
 آورده که چون امیر المومنین عمر رضی الله تعالی عنه شام کرد با اهل بیت مقدس مصاحبه نمود که بگوید

و بشرف اسلام مشرف شد عمر بن الخطاب رضی الله عنه باسلام او غایت فرح و سرور دست داد و وقت
 رجوع با وی گفت یا کعب خواجه کی با ما مدینه آیی و زیارت سید انبیا کنی صلی الله علیه و سلم گفت
 نعم یا امیر المؤمنین انا افعل ذلك بعد از قدوم مدینه مطهره اول کاری که عمر رضی الله عنه کرد سلام بخیر بود
 صلی الله تعالی علیه و سلم آنرا و را بعبادت تقدیر سلامت از معارضه هم ازین اثر بطلان فضیلت
 و استحباب تطوعیت تبرک با ثمار و مشاهد نبویه علی صاحبها الصلوة والسلام و ضلالت معتقدان
 که فرجه ام ساجدیه است ثابت نیست که بعضی آنکه گرام در ابتدا شیوع اسلام بر ایشانم و التزام
 بسیار علی ذاباب خیر و مستحبات و تطوعات برای اعلام و تمیز احکام انکار فرموده اند با وجودیکه
 جمهور محققین ائمه دین قائل و معتقد استخوان فضیلت بلکه مداومت همان امور خیر بوده اند پس
 عرض تعلیم آنست که کسی از اذعادات مفروضه واجب نه نگارد چنانکه لفظ فلا یعمدها
 درین اثر هم دلالت بر آن دارد علامه عینی در شرح صحیح بخاری بعد ذکر استمرار ناس از عهد
 صحابه و تابعین بر تبرک بمواضع صاحبین فرموده قالوا اما ما روی عن عمرو بن لایه که از آن
 فلانه خشون یلتزم الناس الصلوة فی تلك المواضع فی شکل ذلك علی ما یأتی
 بعدهم و یرخی لك واجبا و کذا ینبغی للعالم اذا ما فی الناس یلتزمون النوافل التزاما
 شدیدان یتخصص فیها فی بعض المذات و یتبرکها لیعلم بذلك انها غیر واجبة
 و رخصه الطالبین آورده قد ورد عن بعض الصحابة انکار صلوة الضحی فسر ذلك
 ما روی ابن المبارک من اصحابنا باسناد عن ابن عمر رضی الله عنه انه قال ما صلیت منذ
 اسلمت الا ان اطوف بالبيت و انما البدعة و نعمت البدعة و انما الحسن
 ما احذثه الناس کان ابن مسعود رضی الله عنه یقول فی صلوة الضحی یا عباد الله لا تقبلوا الناس
 علی ما لم یحمله الله فلیکن کنترا لا بد فاعلیها فصلوها فی بیوتکم و کل هذا لا یدل
 علی ما قد من ذکره من الفضائل الواردة فی فعلها انما ارادوا ذلك لئلا
 یشبه بصلوة الفرض فیعتقد الناس وجوبها و لیس کل الناس سواء فی نشاط
 العبادة فطلبوا التسمیل علیهم الی آخره قوله و كذلك لما بلغه ان الناس
 یسئلون الشجرة التي بویع تحتها الخ اقول انک تکتب معتد به و آیات معتد به

که شجره که بعیت تحت آن شده بود مشعبه گردید و دو کس را بهم از حاضرین بعیت اتفاق اجتماع بر
 نیفتاده و در صحیح بخاری شریف آورده عن نافع قال قال ابن عمر رضی الله عنهما من العام المقبل
 فما اجتمع منا اثنان على الشجرة التي بايعنا تحتها كانت رحمة من الله الى آخره در صحیح
 مشعبه مطبوعه و علی از کرامانی آورده فما اجتمع منا ای ما وافق منا و جلان علی الشجرة
 انما هي التي وقعت المبايعة تحتها بل خفي علينا مكانها و بعد از آن حاشیه است
 كانت رحمة من الله ای کان اخفاءها علی و رحمة من الله لئلا يعظمها الناس
 تعظمها ممنوها شرا كما قاله النووي غيرة و نیز در صحیح بخاری از سعید بن المسیب روایت
 حدثني انه كان فيمن بايع رسول الله صلى الله عليه وسلم تحت الشجرة قال فلما
 خرجنا من العام المقبل بسيناها فلم نقدر عليها الا في يوم و در روایت دیگر آمده فوجعنا
 اليها العام المقبل فعميت علينا الحديث ليس قول بعض علماء و کرام که قائل قطع بها
 شجره معينه اند چنانچه شهادت صحابه کرام که در صحیح بخاری شریف موجود است راجع گردد
 و روایات صحیح بخاری قابل اعتماد نباشد اما آنچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره
 حضرت امیر المومنین مروی است پس تحقیق تحقیق فرموده اند که شجره دیگر بود که بعض کسان
 باده جو و غائب گردانیده شدن شجره بعیت آنرا از غلطی همان شجره بعیت فهمیده بودند
 پس برای رفع شیوع کذب افترا امر قطع گردیده در رساله مکاتیب شاه عبدالعزیز صاحب
 دهلوی که جمع نموده مولوی حاجی رفیع الدین خان صاحب مراد آبادی علیها الرحمة
 مرقوم آید الذي يظهر من مجموع الروايات ان الشجرة التي غُتت على الناس بعد وقوع
 البيعة حكمة مخفية والمحل انه تعالى لما علق الرضا بالبيعة تحت الشجرة كان
 مظنة ان يسبق الرضا من العوام ان تلك الشجرة دخلت في تعليق الرضا فوقع الله
 تلك الشجرة عن ابصارهم والقوم كانوا حديثي عهد بالجاهلية وعبادة الانصاب
 حتى قالوا يوما للرسول صلى الله عليه وسلم اجعل لنا ذات اواط كما كانت لكم ذات اوطاس
 ذكرها ثم لما عين بعض الناس موضعها بالقياس والحس وكانت تلك الشجرة
 في الحقيقة غير هاهنا امير المومنين بقطعها الا لان التبرك بآثار الصالحين

ملامت غیر محمود بل لاجل الجعل والغش فی التبرکات امر مذموم الی قوله فالامر
 بالقطع ایضا کان لاجل ان عمر رضا کان یعلم ان الشجرة غمعت عن الابصار وان هذه
 الشجرة لیست تلك الشجرة التي مرشانا ان يتبرک بها وقول جابر رضا لو كنت
 ابصر اليوم لآرتکرمکان الشجرة لایدل الا علی انه کان یضبط مکان الشجرة وهو
 لایدل علی بقاء الشجرة بل یدل علی دفع معرفة الشجرة الی وانا اگر بفلاف شهادت
 صحابه کرام قول بعض علماء تسلیم کرده شود و محمول بر سهو نکرده آید و گفته شود که آن شجره مخصوصه
 جانب مخفی نکرده شده بود و همان شجره را قطع کردند تا هم تبرک و توسل بآثار و مساجد تبرکات
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم که ماثور از صحابه کرام و سلف عظام است چگونه صرف باین دلیل
 حکم مانعت آن الزام ضلالت بر فاعل آن که در عوم و بایسته نموده آید که اگر بنا بر ضرورت
 دفع و نهیم بداخلت آن در قبولیت و رضوان بیعت بجهت قرب دخول احوال عوام در ایام
 و نیز بجهت عدم تدریس احکام انکار بر التزام صلوة تحت آن نموده آید یا آنرا قطع نموده
 بالاثرائان نیست که حضرت ابن مسعود و غیره انکار بر صلوة ضحی میفرمودند مع هذا انکارشان
 در تهمین اطلاق بدعت بران که بنا بر محلت تمیز احکام بود مستلزم حرمت صلوة ضحی
 و ضلالت متمزم و باو ام آن نکرده قولی قبل لابن مسعود ان قوما اجمعوا فی المسجد
 یصلون ویصلون علی النبی صلی الله علیه وسلم ویرفعون اصواتهم فی المسجد یصلون
 یصلون الله صلی الله علیه وسلم فما ظنک بالذین عقدوا عجايب مع الله صلی الله علیه وسلم
اقول اما لا ان حضرت ابن مسعود در برابر افعین اصوات در مسجد به تسلیل و صلوة الحکامه
 و نه در نبود این رفع اصوات در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده مقصود از آن
 رفع تسلیف طاهر صلیان بود نه تسلیف یا در آن چه بود چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از رفع
 اصوات در مسجد فرموده اند و در عهد صحابه کرام در مسجد شریف بکمال استیقام و سیرت تکلم بودند
 پس اگر کسی عجز از تسبیح و تسبیح و رفع اصوات تسلیل و تسلیف را هم نموده خود مخالف سنت قرار دهد
 کمی مستلزم آن است که بعمل مولد که امیه و بن حسان آن فرموده اند و معهود بودن اجزاء آن از سنت
 ثابت نموده اند که جمیع آن چند عبادات ثابت در جلسه واحدة مخصوصه ماثور نباشد و اینچنین

مخالفت هیچ سنت ندارد خواه بخواه برای تضلیل کار بدین جهت مخالفت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 نهاده آید مثلاً این قیاس مع الفارق جهالت از معنی لفظ مخالفت است و ثانیاً رفع صوت با کلام
 در مساجد مسلم است فقیه فرجه که بعضی فقها با استدلال اعمادیت مخالفت و رفع اصوات مکروه
 می پندارند و دیگران جواب از آن استدلال داده بجهت دیگر و لایزال می پندارند و پنجم
 حضرت ابن مسعود رضی الله عنه را مانند انکار بعضی صحابه کرام بر صلوته ضحی و اطلاق بدعت بر آن بزرگوار
 مصححت تعلیم و تمیز احکام می آرند پس قطع نظر از آنکه قیاس عمل مولد بران درست نبود و خصوصاً
 این مسئله هم که استدلال آن نبوده و مطلب اسماعیلیه که تضلیل و تکفیر آمده است محمدیه و الزام نیست
 مخالفت شریعت بر آنحضرت است و نه نمود در شباه و نظائر در احکام مسجد جایگاه نوشته و رفع صوت
 بالذکر لا للمنفقه الخ علامه جمعی مطلق این قول فرموده قد اضطرب کلام ابن زبیدی فی صحت
 المسئلة فقال فی فتاوی الفاضل الجرجانی بالذکر حرام و قد صحیح من ابن مسعود انه سمع قوماً
 اجتمعوا فی مسجد ال قوله ثم قال فان قلت المنع کونه فی الفتاوی الجرجانی بالذکر و لو قل
 لا یمنع استئذان عن الدخول قلت قوله تعالی من اظلم من منیع مساجدنا ینکسر
 فیها اسمعه و ضعیف ابن مسعود و غیره یمکن ان قلت الاخراج من المسجد و نسب الیه
 بطریق الحقیقه یحوزان یکون لا اعتقاد هم العبادۃ و تعلیم الناس بانه بدعة و
 الجائر یکون غیر جائز لفرض الحقیقه فلما اعلی الجائر یحوزان یحوزان لغرض کماله و الله
 علیه و سلم الا فضل تعلیم الجواز و ما روی فی الصحیح انه علیه الصلوۃ و السلام قال
 لراخی اصواتکم بالتکبیر اربعاً علی انفسکم انکم لا تدعونهم ولا خائباً انکم تدعون
 سمیعاً قریباً انه معکم الحدیث یحتج انہ لم یکن فی رفع مع الحیة فقد روی فی الصحیح
 فی غزوة و عدم رفع الصوت جنوب بلاد العدو و خدعة و امارۃ رفع الصوت بالذکر
 فجاء کما فی الاذان و الخطبة و الحج و الاختلاف فی عدد تکبیر التشریق لا یدل علی
 ان الجهر بدعة لان الخلاف بناء علی کونه سنة زائدة علی اصل الفعل كما اختلفوا
 فی ان سنة الاربع من الظاهر بتسلیمة ام بتسلیمتین ذلك لا یدل علی ان الاول یکن
 بتسلیمتین یکون بدعة او حراماً و فی تفسیر الشیخ الی لا یحب المعتدین الی الجهر و الله اعلم

فیدل علی کراهته و قد ذکر الشیخ عبد الوهاب الشعان ما نصه اجمع العلماء
 سلفا و خلفا علی استنباط کراهه جماعه فی المساجد و غیره ما مر غیر نکر الا ان
 یشوش مجهرهم بالذکر علی نائم او مصل او قارکما هو مقدر فی کتب الفقهاء قولہ اذا کون
 وصف العبادۃ فی الفعل المبتدع یقتضی کونه بدعة حسنة لما وجد فی العبادات
 ما هو بدعة مکرهه **انقول** ایراد این نقل درین بحث خلاف عقل است امیر دین که
 تقسیم بدعت بسوی حسنه و سیه نموده اند و تحسان عمل مولد فرموده اند کی گفته اند که چر و صفت
 عبادت برای حسن کیفیت میکند بلکه تصریح نموده اند که هر امریکه در آن تغییر و مزاحمت کدامی واجب
 و سنت باشد آن بدعت سیه و حرام و مکره می باشد آری امریکه بیگونه مزاحم و مغیر واجب
 و سنت نباشد و در عبادات جاری نموده اند و بات مطلقه شرع مندرج باشد گوشت کذا نیکه
 از آن حضرت صلی الله علیه و سلم مأثور نباشد اما امیر دین تحسان آن فرموده باشند همچو امر را باعتبار
 اصل عام سنت و باعتبار خصوص بدعت حسنه فرموده اند و بر حصول ثواب و بدعت حسنه
 اتفاق نقل نموده اند **قولہ** دلیل بر اینهم علی نوشته اند که اتباع امر غیر صحیح روا نیست **انقول**
 اولاً که علی تحقیق نوشته اند که اصل در هر مسئله بحث است پس سیکه در خصوص علی که فسادش
 منصوص نیست قائل بحث کرده ایم آنست که اصل که در اثبات آن حاجت و دلیل دیگر ندارد
 البته کسیکه دعوی خلاف آن دارد و محتاج دلیل اقوی است برای ابطال خصوص آن عمل ملا
 علی قازی علیه الرحمه در رساله صحت اقتداء بالخالف فرموده و من المعلوم ان الاصل فی کل
 مسئله هو المعیة من غیر الکراهة اما القول بالفساد او الکراهة فیحتاج الی حجة
 من الکتاب او السنة او اجماع الامة **انقول** شکی نیست که علم حرمت و بطلان مجلس فرموده
 و فطانت مجریزین خصوص این عمل تا حال حاصل نیست زیرا که عدم ثبوت حرمت خصوص این عمل
 و ضلالت مجریزین آن را از خصوص کتاب و سنت مثل دیگر ممنوعات مخصوصه محتاج بیان نیست اما عدم
 ثبوت تحریم و مانعت از خلیس نیز اینان نیست که اجتماع و لزوم قیاس و چنانست عدم ثبوت
 از اجماع چه در تحریم و مانعت آن قول مجتهد واحد نیز بقول فاشد و تا با اتفاق اهل اجتهاد چه در سلب
 مستحق شد که این عمل حرام و منہج نیست و او عا و تحریم آن صرف از سبب نفس است و بس صاحب را

بذیل آنکه کریمه قل لا اجد فیها او حی الی لایه می نویسد و فیہ تنبیہ علی ان القدر بما انما ثبتت
 بوحی الله و شرعه لا یجوز فی المنطق الا ان اگر گوی که در صورت نزاع میان احتیاط و قول کریم
 گویم اینهم مخالف تحقیق محققینست علامه شامی در رد المحتار از علامه نابلسی آمده و لیس الاحتیاط
 فی الافتراء علی الله تعالی باثبات الحکمة او الکراهة الذین لابد لهما من دلیل بل فی
 الاباحۃ التي هی الاصل الا ان اگر صاحب ساله برای اثبات تحریم این عمل تفصیل بخیزد آن بعض
 احادیث که بطور عموم و اطلاق در ذم بدعت وارد اند ثبت نماید پس اولاً به تصریح اکابر مولا و عموم
 به امر میست که مراحم سنت باشد و جواب تفصیل شمه اطلاق بدعت سابقاً گذشت و لا احتیاج می آید
 فلا صدمه پس آنکه بدعت بدان معنی که عموماً مذموم است بر عمل مولد صادق نیست و بدان معنی که
 اطلاق این لفظ می توان نمود آن معنی مراد شارح از عموم و کلیت در ذم بدعت نیست و تانیاً برین تقدیر
 او عاود اینک چه شد پیش از کتاب وسنت محتاج بیان نیست محض بیان است چنان عمل که فردی از افراد
 تکریم نمی کریم است و مزاحمت با مورد مذکور شارح ندارد و احتیاج توقیف و تکریم که در امور غیر مقصود
 التعمیم مطلقاً و بالتعمیم است برای ثبوت افراد خاصه کفایت میکند چنانچه سند این معنی که چیزی که در
 مقصود شارح مطلق ثناء و تعظیم باشد زیادت بر قدر ماثور در آن جایست سابقاً از هدایه غیره
 مرقوم گردیده و قطع نظر از آنکه احتیاج احادیث او ای شکر نعمت بعبادت که از مضمون حدیث صحیح
 بشما و ت ای دین ثابت است پس این قاعده است ثابت است از سنت که برای ثبوت افراد مندرجه
 تحت آن همین قدر کفایت میکند پس در ثبوت و محقق جمع چندی از عبادات ثابتة مثل کثرت
 و دعوت اخوان و شکر نعمت هیچ شک باقی نیست **قول** دلیل و از روی تمهید نوشته اند کل مباح ادلی
 الی اعتقاد الواجب و السنة فهو مکروه **الح** **اقول** اولاً او درین قول ذکر امر مباح است پس
 امور یک قریب اند مثل ذکر شمائل و اربابیات و معجزات و نجائب و دعوت احباب و احطار صدقات
 و شکر نعمت و غرضت بذكر ان حضرت کی مندرج درین قول تواند شد که بدین امور ثابت است از سنت
 و تانیاً همان قضا اینست نوشته اند که احتمال مکروه بودن معنی می آید مکروه تحریمی و مکروه تنزیهی نظراً
 ادلی و نیز تصریح می نمایند که ثبوت دلیل خاص مانع حکم مکروه تحریمی صرف بود چه عدم ثبوت
 از سنت بلکه از ترک هر سنت هم لازم نمی گردد و در مختار نوشته و کوه الترویج تنزیحاً الترویج

اجلسه المستوفى شامى ورماشيه امدوده علة كونه مكروها تزيها اذ ليس فيه نهي ليكون
 مكروها واما ما في النسخة من رفع القدر وبحث تفصل قبل مغرب بعد ترجيح عدم سنيت نوشته شهر الثنا
 بعد هذا نقل المسند وبيان ما ثبت الكراهة فلا الا ان يدل دليل آخر له وارجاء العلم
 اما مجرد السواد فليس بمكروه لكنه ليس بمحبوب باذنا صاحب الشيا بان الله البصر الخ ورمز
 گفته فان المكروه ما ثبت فيه نهي وهذا العريش فيه ولعلهم ارادوا بالكراهة خلافا لاول
 پس في امر باج هم صرف بدليل مكروه نوشته باوجود عدم ثبوت نهي خاص حكم كراست تحريري لازم
 نخواهد بود چه با آنكه مرسوم اسما عيليه اعني تفصيل وفسيق قائل و مجوز آن رونمايد و قول بعض فقها
 بكرهت صوم ايام بيض دليل تام و حجت عام نسبت بر اى اثبات تفصيل مجوزين عمل مولود فاه
 آن از علماء اكرام و ائمه اسلام چه متحققين فضيلت مداومت امور خير و مندوبات را عموم
 نوشته اند صرف بر اعتقاد و وجوب و لزوم اشكار نموده اند اما م حيني در شرح صحيح بخاري نقل
 باب احب الدين الى الله اذ و مد فرموده الثالث فيه فضيلة الدوام على العمل والحسن
 على العمل الذي يدوم ويكثر القليل الدائم على الكثير المنقطع انما افا كثرة الخ و
 بعد از است و قد ثبوت الله تعالى من التزم فعل البر ثم قطعه بقوله و بهانية
 بتدعوها ما كتبناها على امر الا ابتغاء رضوان الله فصار عموها حق عاينا
 الا ترى ان عبد الله ابن عمر ندع على راجعة النبي عليه السلام بالتخفيف
 عنه لما ضعف ومع ذلك لم يقطع الذي التزمه الخ قوله دليل سنوهم و قد
 شريفست ما حدث قوم بدعة الارفع مثلها من السنة الخ اقول سميكة
 مطالعة شرح حديث از ائمه است كرده است نيك ميداند كه مراد در احاديث شريفه
 بر امرى است كه مخالفه مزاج و معتبر كرامى سنت محدوده مخصوصه باشد در مرقاة بذيل حد
 ما حدث قوم بدعة نوشته اى مزاجه لسنة الخ و بذيل ما ابتدع قوم بدعة هم
 قيد مزاجه افرو ديم است اگر صاحب ساهه با طاعت رجوع اليه دين نباشد يا بران
 اعتقاد شريف بايد تاير اى تسلي و عبارت مظهر حق كه نوافه اكابر طائفة است و بخبا
 منقول ميگردد و شرح حديث اول نوشته ندين بكمالى كسى قوم نى بدعت يعنى حجت

که مزاجم سنت کی ہوا الخ و بذیل حدیث دوم گفته نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت بیچ دین
اپنی کی یعنی بدعت بسیدہ کہ مزاجم سچکا ہوا الخ پس امر یکہ مزاجم سنت نباشد و نہ اسراج
عمومات مندوبات شرعیہ باشد بچو امر را حکم احادیث مذکورہ شامل نیست گو بعضی دیگر
اطلاق بدعت کردہ آید مانند ذکر خلفاء کرام و عین مکررین در خطبہ جمعہ و جمعیین در جنت
قدسری برای تکریم کعبہ شریفہ وقت و اربع و التزام و استقامت جماعت تراویح و دعا و تہجد
ضحی و اذان ثالث جمعہ و امثال ذلک از بیہودہ قبیل سنت عمل ہوا کہ قطع نظر از ثبوت
اجرای آن اسنت ہیست کہ آئید کہ عبارت از جمع چند عبادات متفرقہ در یکجا ہیست
یچگونہ مزاجم و مخالفانہ کہ امی سنت نیست و داخل عبادات مندوبات و نہ در احکام
جائزہ و کارست و از تخریفات ایہ دین ہیست پس اول اندراج آن تحت احادیث مذکورہ و نہ
معنی مراد از ان احادیث بران ثابت کنند ہمچو حکم آن لازم گردانند ثبوت او شرعاً و نہ
اما خواہ مخواہ بر یکی عاقدین مجلس مذکور و اصحاب مجلس ترک فرض و واجب نہ گردانیدن
قطع نظر از آنکہ کہ فی سنت صریح اثبات اصل مقصد نمی کند کلام در تہمان ایہ اعلام را
اسلام مثل صاحب جہنم صمدین و امام قسطنطنی و حافظ سیوطی و ملا علی و جمیع کتب
حضرات ائمہ بد مذہبی و ضلالت نہادین خود را مقدس قرار دین باوجودیکہ خود ہم زمان
استخوان یکند کمال حماقت و ضلالت است قولہ دلیل چارہم آنکہ این فصل در صدر اول
واقع نشدہ الخ اقوال جواب این مخالطہ سادہ تا بطور نقص و حل مرقوم گردیدہ و مستلزم ہون
ترک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و عدم فعل آنجناب ہیچیز ان عدم فعل اصحاب سنت کہ است از
تحقیق مستندین صاحب سالیہ ثبوت رسیدہ کہ احادیث مزجیہ تطویل است اما این قدر برینجا و نہ
کہ او عام عدم وقوع علی الاطلاق در صدر اول قرون سابقہ فی احاطہ علی ہر یکات جمیع
افعال جمیع اکابر صدر اول و قرون سابقہ محل کلام است و چگونہ محل کلام نباشد کہ اول
کرام ملانین خیر الانام در بسیاری از مسائل باوجود انقسم کمال اطلاع بآن امکان آنحضرت صلی
علیہ وسلم بنابر احتیاط از دعوی عدم وقوع فعل در سنت احتراز می نمودند و صرفاً بر عدم علم گمان
خود اقتصار می نمودند از ہنگام آنکہ در صحیح بخاری و صحیح مسلم و صحیح ابوداؤد و صحیح ترمذی

استفسار نمود که آیا آنحضرت صلی الله علیه و سلم نماز چاشت میخواندند یا نه حضرت وی بر نطق اخاله
 اکتفا فرمودند آخر احقیاط وی رضی الله تعالی عنه مقرون بصواب بود که ثبوت همان فعل از علم
 شهادت دیگران در نزد قوله دلیل باز دهم آنکه زمان امر سیال غیر قار است **اذا قول الله** **محققین**
 شرح معین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین و احادیث حضرت سید المرسلین صلی الله
 علیه و سلم فضیلت و شرف از منتهی لایحقه که نظیر از منتهی سابقه اند بجهت آنچه در ان زمان از نفع
 الهیه ظاهر گردیده ثابت فرموده اند و نزول نعمت را در یک زمان سبب تخصیص و تشریف نظر
 قراوه داد مانند و این امر متافاتی بسیار و غیر قار بودن زمان ندارد آنام فخر المذین بر ازی علیه الرحمه
 و تفسیر کبیر فی آیات کریمه شریفه مضامین الذی انزل فی القرآن هدی للناس بینات الهدی
 و القرآن الایه آورده اما قوله انزل فی القرآن اعلم ان الله سبحانه لما خص هذه الشهر
 بهذه العبادة بید العلة لهذا التخصیص و ذلك هو ان الله سبحانه خصه باعظم
 آیات الربوبية و هو انه انزل فی القرآن فلا یجد ايضا تخصیصه بنوع عظیم من
 آیات العبودية **الی قوله** ثبت ان بین الصوم و بین نزول القرآن مناسبة عظيمة
 فلما كان هذا الشهر مختصا بنزول القرآن و جبان یكون مختصا بالصوم **ام صاحب**
 بیان نماید که حصول نعمت نزول قرآن را در یک رمضان علت تخصیص و تشریف مطلق ماه رمضان
 قراوه این قائل مناسب است آن گردیدن مخالف عقل و موافق و هم است یا معاملة بعکس **قال رسول الله**
صلی الله علیه و سلم فی جواب من سأل عن صوم الاثنين فیہ ولدت الحديث لما صلی قاری
 علیه الرحمه در قراة آورده فیہ ان الزمان یتشرف بما یقع فیہ و کذا المكان یسأل انفسی
 و جهالت خود در میدان تمجیل و تفضیل انکار اسلام تا ختم و بعد ما ی حدیث رسول قبول نیست
 و عالم طعن و طام بر افراختن منکاست و ضلالت است و بس آنام حدود سند امیر المؤمنین ابو بکر
 آورده عن عائشة رضی الله عنها ان ابابکر لما حضرته الوفاة قال یوم هذا قالوا یوم
 الاثنين قال فان مت من لیلی فلا تنظر و انی الغد فان حبل لا یام و الی الی الی قریب ما من
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در استقبال فرموده کان کاحه **صلی الله علیه و سلم** **نشی**
 في شوال و ابتداءه في شوال و كانت تحسب ان يدخل النساء من اجلها في شوال على ان ذاك
 جملة

و تقول هل كان في نسائه عندة الخطي منق قد تكلفوا البتة في في شوال الحظاوي في روزه وفي
منهاج الجليلي شعب الايمان الذي في ان الدماء مستجاب يوم الاربعاء بعد الزوال قبل وقت العصر
لانه صلوات الله عليه وسلم استجيب له على الاحتجاب في ذلك اليوم وكان حجابي في ذلك في ههنا
وذكر انه ما بدت شي يوم الاربعاء الا ترفيد في البداية بفوا التدريس فيه الهه انا انچه گفته و لا بد
باسعاد حضرت نبوي روزي شده بود انچه اين اعراضی است شيخ برار شاه حضرت سيد المرسلين
در حديث صحيح است في ذلك الحديث صاحب ساله بيان نمايد كه بآن اثندين كين و اودت با معلوت
در ان شده بود و ديگر ايام اثندين با مناسبتي هست يانه و قول تحفه او لا خارج از بحث است كه يكسره چهره
در اثندين چيزي نيز است و اعتقاد بقا و شرف و برکت در نظر از زمان قبل نعمت چيزي نيز است و همچنان
عبد كرد و ايندين امري است خارج از بحث و تا بيا بر نقشه تفسير اينكه قول تحفه موافق مدعاي صاحب ساله
معارضت آنچ و تفسير عريزي جا بجا مشرف كرده بآن مانا اينچ و همچنان نعمت زمان سابق بآن مانا
از انچه در وجه خصوصيات وقت ضحي نوشته اند تقويم آنكه اين وقتي هست كه كلام حق تمام يا حضرت
موسي في وقت شده بود چهارم آنكه ساحران فرعون در اين وقت بديدن شيره حضرت موسي و عليه السلام
ايمان آورده اند پس اين وقت و قضايت آنكه نور حق بر ظلمات باطن است كه در امت سابقه زمان و اثندين
و در خصوصيات شب كه گفته اين شب به جماعت چند شرف داده اند الهی قوله سوم آنكه نزول قرآن مجيد
در اين شب واقع است و اين شرفي است كه نهايت ندارد و چهارم آنكه طهيت فرشتگان نيز در اين شب است
و ثانيا تحسان التراز مجلس شريف و اعواس كه ابو خويش از جده صاحب تحفه و هه دوم شده صاحب تحفه و هه
صاحب تحفه و هه در ان تلامذه را شدين ايشان چنانست كه بر كسي مخفي تواند شد ايك انتباه افلاس
المعارفين في فضائل و مناقب و فتاوي صاحب تحفه مثل رساله و نيز و رسايل مولوي فيج الدين هه
و رسايل مولوي شيد الدين في فضائل و مناقب مفتي صدر الدين في فضائل و مناقب صاحب ساله و غير هم سر و دست
و مشهور اند فها هو صاحب الرساله عن جانب صاحب التحفه في اسلافه و اخلافه و هه
جوابان رساله الاثنا الساعين طرفه است كه مولوي رفيع الدين صاحب ساله رساله خود اين رساله
صاحب ساله را تصحيح کرده و ساخته اند چنانچه در رساله مسائل فرموده زمان اگر چه رسايل غير است
اما انچه بآن تقدير كرده ميشود زمان را از شرف روز و ماه و سال انها را شرعا و عرفا دور و نكرت

چون یکدوره تمام میشود باز از سر شروع میشود و همین حساب مضامین شهر صوم و فیه شهر و غیره
 شود دیگر را در دوره حکم اتحاد با نظیر او میشود چنانکه در حدیث است که هر فو عرض کند در حضور
 جناب نبوت که حق تعالی بجات حضرت موسی علیه السلام و غرق فرعون در بین دو که دست بر آشی
 روزه میگیم بنات حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود انا الحق من تبع موسی فصام یوم عاشوراء و انما
 بصیامه و نیز حضرت نبی صلی الله علیه وسلم بلال را وصیت کرد که در صوم روز دوشنبه و روز دوشنبه
 و فیه انزل فیه هاجت و فیه اهتوا الی آخره قول که وجوب صوم یوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان
 و الطاهرین سبب بودن هر دو در عالم صلی الله علیه وسلم که اگر سال آینده زننده باشد بجا نهد و زننده باشد بجا نهد
 حکم کنم تا ملت را از ملت موسی علیه السلام مختلف باشد منسوخ شود و احتیاج صوم عاشوراء با انضمام
 صوم دیگر اگر چه باقی سنت الی آخره اقول هر گاه که به جای آوردن حضرت صلی الله علیه وسلم صوم
 عاشوراء با احتیاجات یهود و یهودیه احیای محنت موسی علیه السلام اعتراض نمود و سوسه طبع صاحب سال
 از آنکه اسلام باطل گردید که در صوم عاشوراء بر فضیلت صوم رمضان منسوخ شده چه اگر نظایر را
 با هم در آن زمانه لاحد و سابقه هیچ علامه و مناسبت نمی بود بعد گذشتن صد سال از پیغمبر حصول تعجب
 حضرت صلی الله علیه و آله و سوز و دشتن آنجناب این روز برای شکر نعمت باز احاده شکران نعمت چنان
 آنکه نسبت به نعمات حضرت موسی علیه السلام چه معنی داشت که حصول نعمت بجات حضرت موسی
 علیه السلام و صیوم آنجناب در روزی شده بود که از عاشورای عهد حضرت خاتم رسالت صلی الله
 علیه و آله حاصل صد سال از شست و احکام باضی جهاست و حکام حال استقبال جدا و احاده
 بعد از تمجیل الی آخره المغالطه نا آنچه گفته که در مولد انبیاء صاحب محمدی بقصد دست الخ ابرقش
 است تحقیق نشنید بر مرد و دست نا آنکه در قول علامه ابن حاج هم از پیغمبر حدیث شریف شرف
 و عظمت الیوم و لاد و احتیاج احاده شکران نعمت تصریح موجود است قول که دلیل شایسته هم عت
 از اعلی علم صیوم انچه الی قول که صوم مصری در کتاب خود اتفاق علمای هر چهار مذهب است منع
 این نقل کرده ام اقول الحق تعجب نشایست و دیده بصیرت را که می سازد و سبب شوم فیه
 و در هر چهار کتب ضلالت می اندازد و در هر چهار کتاب مملو مصری مملو موجب تعجب
 آنکه بر آنکه مشهور بین شیعیان و غیر شیعیان است که در هر چهار کتاب مملو مصری مملو موجب تعجب

سابقاً حکم جمال الشیخ عمر بن محمد ملا بان زور و شور نموده که یکی مشایخ و صوفیه علماء و کرام و راغبی است
 و در هیچ کتاب از او نماند و در وی نیست الخ با وجودیکه در سیر شامی کتابی است معروف مشهور و صاحب
 و کبری طائفة هم از او سخن می آرند صراحة استناد و شهادت صلاحت و شهرت شیخ مذکور است و اینجا
 که استناد به مصری می نماید هرگز محمولیت مصنف مصنف بخمال نمی آرد و قطع نظر از همه این آراء بحث
 و کلام که در این بیان است بطلان کذب قیل مصری از نامه مسائل اسحاقیه عیان است بلکه صاحب سیر شامی
 اقوال جانبی تسان و تجویز اعتراف میکند و از اسلام میدارد و گویند قضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد اینجا
 بر خلاف دیگر مقامات کثرت را سبب جمع نمی پندارد و باجماع اگر درین مقام فقره کفی الله المومنین القتال
 که صاحب ساله برای اشعار تکفیه ایست محمد بن بکمال بنی باکی نوشته بر نویسم باکی ندارد و اما احقر قطعاً
 که خارج از تحقیق بحث است بی فائده می پندارد و قوله قال ابن الحاج الخ اقول قول ابن حاج مجتهد
 آنچه و ساوس صاحب ساله را از پنج و بن بر یکند محبت گردانیدن و بنا بر تفسیل اکابر دین بر این
 نهادن بر علم و دیانت خود خط کشیدن و در فضیلت و اضلال کشادن است ابن حاج مذکور در ضلال
 همان قول منقول و موطور بعد از آنکه ترک نمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمل را بر محبت خود بخوف و ترس
 و سزاوار بودن شهرت و بزیادت عبادت با وجود عدم زیادت حضرت بیان نموده و فرموده می باید
 لکن اشارة عليه الصلوة والسلام الى فضيلة هذا الشهر العظيم بقوله للسائل الذي سأل
 عن صوم يوم الاثنين ذلك يوم ولدت فيه فتشريف هذا اليوم متضمن لتشريف هذا
 الشهر الذي ولد فيه فينبغي ان يحترم حوالا احترام و يفضل بما فضل الله به الاشهر
 الفاضلة و فضيلة الامكنة و الاذنمة بما خصها الله من العبادات التي تفعل فيها
 لما قد علم ان الامكنة و الاذنمة لا شرف لها لانهما و انما يحصل لها التشريف بما
 به من المعان فانظر الى ما خص الله به هذا الشهر الشريف في يوم الاثنين الا ترى ان
 صوم هذا اليوم فيه فضل عظيم لانه صل الله عليه و سلم ولد فيه فعلى هذا ينبغي
 انه اذا دخل هذا الشهر الشريف الكريم ان يكوم و يعظم و يحرم بالاحترام اللائق به بما عا
 صل الله عليه و سلم في كونه فيفضل اوقات الفاضلة بمباداة فعل البر فيها و كثره الخ
 ازین عبارت خرافت بسیار از خرافات صاحب ساله و دیگر اسامی علیه ظاهر گردیده حال از صاحب ساله

استقامی بود که صاحب بیان این حاج را مردود می انگار و یا مسلم میدارد و قابل قول نگذارد
 از اصحاب جمل و ضلالتی شمارد و یا از باب علم دیانت می پندارد و بر تقدیر اول حجت این حاج
 آوردن مخالف محض است و بر تقدیر ثانی حکم تفصیل مجوزین عمل مولد فسطح حجت است و فاضل و کنگر
 من المتعصبین اولی العناد فان التعصب العناد اصل الشقاق والفساد و نیز حافظ سیوطی
 که مستند طائفه است جرح و تشکیق تقدیر این حاج فرموده چنانکه از سیرت شامی ظاهر است باینکه چون
 عبارت مجروحی نقل رفیع آن جرح از دیگر ائمه مشهورین کار را رباب دیانت نیست مگر خاصه
 لازمه و مایه که مدار مذمبشان بر امثال همین امور است و نیز محققین بر کتاب خل این حاج
 کلامها نموده اند و بس است برای اسکاات مخالفین آنچه شاه عبدالعزیز صاحب بستان المذنبین
 فرموده این مردوق حنفیه در شرح مختصر خلیل بقرینی آورده که ان این ابی حمزه و تلمیذه این
 الحجاج لا یعقله علیها فی نقل المذنب هب و غرض او ازین کلام اعتراض است بر صاحب
 مختصر خلیل زیرا که اعتماد او در نقل مذمب بیشتر بر مدخل این الحجاج است انتی سیوطی در شرح
 این ماجه در حال مدخل نوشته علی ان فیه مواضع لا یسلم به انکارها و فی عن علی شاه الله
 تعالی ان اختص و اهذبه و اجرده الی آخره قوله قال الشیخ تاج الدین الی آخره
 اقول و لا قول فاکسانی که بر عدم علم ایشان بمنی است چنانکه علامه مذکور از انصاف تصریح
 بیان فرموده کی بر اقوال دیگر محققین ترجیح میدارد که صاحب سالیه بنا بر تفصیل ائمه دین از ان
 حجت می آورد و ثانیاً قول مذکور با وجودیکه بی دلیل محض است مستندین صاحب سالیه شایع
 سیوطی و علامه ابن حجر و آن نموده اند که در انسان العیون مذکور و بر تفصیل سیوطی فاکسانی
 و سیوطی الهمدی و الرشاد مسطور و بهرگاه که حال قول فاکسانی که از مشهورین است و قولش در
 کتاب مشهوره برای رد مذکور است چندین است پس چه جای ذکر ذخیره السالکین و تحقیق القضاة
 پس استاده و نور الیقین است و الا اثبات اعتماد این کتاب را حواله که شب مشهوره و ثانیاً شرح
 فقر مذکور و ثالثاً بیان و به ترجیح اقوال کتب مسطوره بر تحقیقات محققین مشهورین متدین
 صاحب سالیه بر مبنای ضرورت و تأییدها مگر آنکه حکم تفسیق و تفصیل دیگر ائمه دین که مجوزین
 این عمل اند و متعصبان ایشان نیست انصاف نیست و نیست قوله ثانیاً اقول

این چه جبر است و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی است اگر صاحب ساله را حظی از عقل و انصاف ملحق
 کلام شیخ را که از بحث نزاع خارج است برای اثبات تضلیل ائمه و بن پیش نمی نمود و عبارتی که در
 باوانی باشد اقتضای ذکر آن نمودن که صراحتاً منع حاصل می شود بحث عنه در این سطر نیست
 مفید نیست همان شیخ در مکتوب صد و هفتم از جلد ثالث مکاتیب خود نوشته اند و بیکر آنچه در باب اول
 خوانی اندراج یافته بود در نفس آن خواندن و صوت حسن در قصائد لغت و مناقب خواندن
 چه مضائقه است ممنوع تکریم و تغییر حروف قرآن است و التزام عیالات مقامات لغت و تکریم
 در حقیقت اشاعه است **الحاق اول** جوایشین تفصیل بالا گذشته قوله مولوی عبدالحی در بعض
 مکاتیب میر احمد بریلوی پیرو خود نوشته اند **الحاق اول** ذکر یکچندین مقابله ائمه محققین خصوصاً
 اساتذ و شیعی خود در دین کار را باب حیانت قوله بعض شافعیه همچو ابوالخیر سخاوی
 و ابوشامه غمیل الدین جعفر شیخ نصیر الدین که این حمل را بدعت گفته اند در نوع است بعد
 تقسیم بدعت بسوی حسن و سید اول قسمت بدعت با تشان اسارت ثابت کنند پس این
 عمل را بدعت حسن گویند **اقول** ثبوت تشان بدعات حسن از صحابه کرام و دیگر ائمه عظام از
 حنفیه و شافعیه و غیر هم از ما سبق بوضوح رسیده و موجب این عدم بلام بودنش بدلیل اطلاق
 محققین مستندین صاحب ساله نقل کرده بلکه صاحب ثنیه السیفیه بنقل اجماع فرق اسلامی
 بران پرداخته که قولش شجره حیثیه و سوسه رد افضح و اسما علیه و ما بهی را از پنج و بن قطع بسته
 و ثانیا لفظ بعض شافعیه ضمن ای تعلیل عوام است چه تشان این عمل تصریح محققین
 و حنفیه و غیر هم تا استاده صاحب ساله بنقل مشهوره معتبره ثابت و معلوم و اسما و چند
 از علما کرام و محققین اسلام در ما سبق هم فرموده **قوله** استناد باشخاص مقلدین چه باشد و دیگر معتبر
 خاصه مقلدان مذنب حنفی را که قائل با حنفیه بودن امام خود اند و اگر عاملین عمل مولد درین سلسله
 غیر دلائل اقتدا شافعیه کجاست ماکان جائز دارند باید که در امور دیگر معمول شوافع که مدلل اند
 بدلائل بسیار همچو تائید با بجز دافع الیه دین ترجیح فی الشهادتین و غیره من العبادات نیز
 اقتدا باحضرات نمایند **الحاق اول** قوله که درین سلسله اقتدا شافعیه چه ضرورت چنانکه علی
 شافعیه قائل بود این عمل اند چونان محققین عظام از علما و حنفیه که حامی فروع و اصول

بدین جهت خود و محقق و مدقق طریق خود اندر تصحیح یا تمسک این عمل فرموده اند و سنیان و محققین شیخیه
 برای تأیید کلام چیزی دیگرست و تعلیم به پیشان امری دیگرست و ثانیاً در امر دیگر مجتهدند و بحث
 منقول نباشد اما مخالفت با اصول بهنداشته باشد اگر بعضی محققین اند که دیگر مذاهبت الهیست که
 آنحضرات هم از ائمه دین متین از کائنات شرع حدین اند و سنیان و موده آید بلکه اقتدا جابروشته شود
 آن نیست که اموریکه صریح مخالفت ارشاد و اجماع و مجتهد مذاهب یا مخالفت اصول مذاهب خود باشند
 و از تحقیق مجتهدین مذاهب خود صریح آن امور یا مرجوحیت آنها بر ما است و عمده صحابه کرام بثبوت رسیده
 و در آنچه امر مهم تر که اتباع مجتهد مذاهب خود و تعلیم مذاهب دیگر لازم گردانیده شود این بحکم صاحب
 الزام بالا باینهمه و قیاس مع الفارقست **قول** حیف است که در عمل بدعت اقتدای غیر خود دارند
 و در عمل سنت سخن غیر نه پذیرند **اقول** و سنیان و این طعن قبیح جعل صریح است محل طرح که تجویز است
 عمل مولد است و سنیان صاحب ساله و اساتذه و اساتذه شان هم فاعل کن اند هیچگونه انصاف
 اعلامیست و تصریح مجتهدین مخالفت و یا مرجوحیت آن ثابت نیست و اموریکه آثار سنیان داده
 این طعن می نماید جملۀ مجتهدین بسیاری از آن امور مخصوصه خود مخالفت و منسوخیت آن را احادیث
 شریفه خاصه مستفیض نموده و در بسیاری از آن مرجوحیت سنیت آن بد دیگر آثار صحابه کرام ثابت
 فرموده اند پس طعن عدم پذیرائی سنت که برای آنها تفصیل ائمه دین بلفظ حیف آورده جواب
 این حیف که سکت طائفه صاحب ساله باشد بجز از سیف صیبت **قول** با بنیان بدعات مخالف است
اقول در حق قائلین سخنان عمل مکرم و عاقدین مجلس فرکر معظم باین طعن فاسد و ناصواب پر طعن
 نزد او ایالاتی است که بر آفتاب مذاق نیست بودن امام چیزی صاحب حصن حصین و امام قسطلانی
 و علامه املی قاری و محدث دهلوی شیخ محمد باقر تفتی غیر هم از محبان و معبودان بارگاه صاحب لولاک
 و وارثان در گاه پیغمبر پاک و پیشوای دین و قدوه شرح همین نزد کافه اهل ایمان و ایقان زیاده
 از آفتاب و شمس و عیان است اگر کسی کور یا طغی خود این آئینه هادی را از اهل ضلالت انکار و یا از بعضی
 و بعضی ضلالت جناب خاتم رسالت شمار و فی الحقیقت روی خود سیاه می سازد و خود را در خارستان
 ضلالت می اندازد **قول** که زینب و زینبیه چشم چشم آفتاب یا چه گناه **قول** فصل دوم در پاسخ
 شبهات مجوزین عمل در انداختن **اقول** تقریر علماء الهیست در لکن آنرا تزیین خود بخلاف بعضی مقدمات

و قلت بعض عدم فهم مراد در بعض بلفظ شبهه تعبیر می نمایند و جواب هر چه در مدعی می آید بی باک
می سراید و از غایت علی شری حقوق حضرات مستندین خود یاد می آید و از هر دو در گذشتن احوال شود
باک نمی آید که همین حضرات با بجا برای نام مستند می سازد و طرفه آنکه بر شکر و بی غایت علی شری
می ناید و در کلام او نشان نظر نمی ماند از آنکه سهام طعم و لذت و ثواب و شکر و کلام او نشان توجه می گرد
از آنجا که همه جو باقی از قبیل خرافات و غیره تقریراتش از خرافات و غیره است و این را در کلام او
مقصود صرف دفع ادیان و بجز جمله و اظهار لغویت و عادی می نماید و بهر سبب اظهار میل و درین کلام
در سخنان عملی و حیان و مستندین حاجتی ندیده توجه بیان فسادات اجوبه صاحب السالک گردید
قول تحقیق بدعت و مقدمه گذشت **از اقول** از ما سبق ثابت گردیده که آنچه در مقدمه بنام تحقیق
آورده مخالف تحقیق تحقیق بلکه مخالف اتفاق است پس چرا از آن محض کلام و بنابر الفاسد علی الفاسد
ثبت الغرض و انقش قول که اگر وجود آن فعل از حضرت مقدس نبوی واقع شود بهمان سنت گردد
و اگر آن فعل با وجود مقتضی عدم مانع بوجود نیاید ترک آن فعل از سنن بدی بود **از اقول** واجب
که او را یعنی مانع مقتضی دریافت می نمودن بعد قدم در رد و ابطال احوال الیه اسلام می فرسود
از شهادت صحابه کرام واضح که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسیاری از امور خیر را به جو و بیکه و بطن
سبارک می بود صرف شفقته علی الاله هم بکمال استقامت حج را نشان ترک می فرمود و پس از آنکه این کلام را
بیشتر است اعتراض آن حضرات بدین خرافات محض بی سرو پا است با جمله ترک آنحضرت را علی السلام
تحریم و محافظت لازم نیست البته در صورتیکه کدامی قرینه فاحشه ب فهم تمیز بین رکعت و اجتناب از
کدامی فعل و مالک کند آنوقت البته ترک آنحضرت باین معنی دلیل محافظت می تواند شد **قول** چه می کردی
بجو اذان عیدین و نماز فضل بعدگاه **از اقول** از آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم را که علی الاطلاق
مغوشان است و مقید بهی و مخصوص تقید نیست بخصوص تقریر سنت اذان برای عیدین که مخصوص
فرائض است قیاس نمودن از آن حکم ضلالت استنباط کردن قیاس مع الباطنی است که در تعیین سنن
برای صلوات مخصوصه البته خصوصیت قول فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ضرورت و امریکه از قول
و فعل آنحضرت صلی الله علیه و سلم ثابت نباشد اعتبار آن مخصوص بطن سنت برای کدامی یا در
نموده علی تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم بجای اذان کدامی کردی بیکه بطور سنت بلکه علی و

خلق گفته شود و البته حسن است که مندرج است در عموماً شایع ملا علی قاری علیه الرحمه در مقام از باب
 العیدین در فصل ثالث در شرح لا اذان لا اقامة ولا نداء گفته فیذبحان یفسر النداء بالاذان
 لانه یستحب ان ینادی لها الصلوة جامعة بالاتفاق و عن ابن الزبیر رضی الله عنه ان
 نهما و قال ابن المسبک مراد من الصلوة العیدین معاویة رضی الله تعالی عنه لم یأت
 در خصوص اذان عید هم که از مجتهدات بعض صحابه کرام بوده اطلاق ضلالت بطوریکه داخل عقاید
 نجس نیست محل کلام است و حال بطلان قیاس بر نقل قبل عید و صحیح بودن اطلاق ضلالت
 بر فاعل مجوز و مستحسن آن در مقارن روایت منقول صاحب ساله بر روایت ما فتی نفرمودن
 حضرت امیر المؤمنین کرم الله وجهه از آن که دیگر مفسرین فقها نقل فرموده اند از مابقی ظاهر
 قطع نظر از آنکه میگویم که همان حضرت امیر کرم الله وجهه قایل تجویز و تحسان جهت تکیه در عید
 بوده اند با وجودیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در عید فطر ترک آن فرموده اند و صرف رحلت
 جهنم داده اند بلکه بعض فقها را در ثبوت جهنم از آنحضرت علیه الصلوة والسلام در عید اضحی کلام
 در غنیه السنی در بحث اختلاف حضرت امام اعظم صاحبین فی رضی الله تعالی عنهم در جهت تکیه
 فطر و عدم آن بعد از ذکر دلایل طریق و اجوبه آن فرموده والدی ینبغي ان یکون الخلاف
 فی استحباب الجهر عدمه کافی کراهته و عدمه فاعندهما یستحب الجهر عند
 الاخفاء افضل لان الجهر قد نقل عن کثیر من السلف کابن عمر رضی الله عنهما و علی بن ابی حمزة
 الباهلی رضی الله عنه حالاً صاحب ساله را باید از خرافات خود توبه نماید که از قول فاسدش حکم
 ضلالت صحابه کرام لازم می آید معاذ الله من ذلك الفساد قوله و تخرج ابن جریر و ثعلبی
 ان یصوم ما شورا قیاس مع الفارق است الی قوله در اینجا احیای سنت موسوی نیست
 پس مع این استنباط غفلت مناظر قیاس مخفی اصل و بی اساس است انما اقول انکذا و این طبع
 و کلام بر کلام الله اسلام خود را می و هرزه درانی است باید دریافت که غایت تنگناچی هم
 مبتلین شرف ایام ولادت با سعادت و تکریم استجاب عاده شکر نعمت بچین است که ایام
 لا تحقرها بازمان سابقه موافقتی پیوسته و برای ادائی شکر نعمت بعد از زمان صلی
 در شرح به نیست امام حافظ ابو الفضل ابن حجر محبت دفع این هم اصل برای استجاب

اعاده شکر نعمت و ادای آن بعد مرور از زمان در نظیر آن یوم از شرع شریف ذکر فرموده حالاً در آن
صاحب ساله باید دید که چقدر سرگردان گردید و یک لفظ هم نفهمید و با وجود آن ایضا شکر
انکه درین سختی آن مقتدایان خود که سنت جا بجا نیست بر زبانش رسید اما حیف که مضمون
ایش را کسی شنید به یا نا طح الجبل الواسی لقصده ارجو علی الواسی ارجو علی الجبل
از منسوخیت از او صوم عاشورا و شروعت ضم تاسع مع العاشره بودن علتش موافقت جناب
موسوی علیه السلام مضر فی بامام حقه قلمانی رسیده پس همه قنویل لاطائل صاحب ساله عیث
گرمیده حضرت موسی علیه السلام که برای شکر نعمت پروردگار عبادت او شکر ادا نمودند و جناب
حضرت خاتم رسالت بعد مرور و دور از وفات حضرت موسی علیه السلام در نظیر آن یوم اعاده
نعمت عبادت بقصد موافقت حضرت موسی علیه السلام فرمودند اصیل برای استجاب عباد
شکر نعمت بعد از زمان طویل در نظیر آن زمان بثبوت رسیده و قول بطلین و منکرین مردود گردیده
و انانیک میدانند که احتراض فاسد بطلین معاذ الله بر حدیث جناب خاتم رسالت هم وارد می باشد
که آن عاشورا که حضرت موسی علیه السلام در آن نعمت نجات یافتند و ادای شکر آن نعمت در آن
عاشورا نمودند صد سال قبل گذشته پس این عاشورا را بآن عاشورا چه نسبت و این شکر را
که بعد مرور و دور از ظهور نعمت بود به شکر موسی علیه السلام چه موافقت الی غیر ذلک بر این اتفاق
و الوساوس عصمنا الله تعالی من تلك الاوهام والهو احسن باقیما اند احتمال اینکه صاحب ساله قدم
بر جنت تمیزی اندازد و متنبه گردیده از ثبوت بودن صوم آن حضرت صلی الله علیه و سلم بقصد
ادای شکر نعمت و اعاده آن موافقت جناب موسی علیه السلام نیز انکار سازد چنانکه چند
از سفیهان تفوه می نمایند گویم این احتمال مخالف روایات کثیره از احادیث صحیح و تحقیقات
ایمه دین از شرح حدیث است علامه معینی و شرح بخاری آورده قال الامام الطحاوی بعد ان
روی الحدیث ففي هذا الحديث ان رسول الله صلى الله عليه وسلم اعطاه الله شكر الله
عنه جل في ظهارة موسی علیه السلام علی فرعون فذلك علی الاختیار لا علی الفرضیه
بجمله لانه لقائل ان يقول لا نسلم ان ذلك علی الاختیار دون الفرضیه علیه السلام
ام بصومه والامر المجرد عن القرائن يدل علی الوجوب كونه صلى الله عليه وسلم صام

شکر الله لا ینافی کونه للوجوب کما فی سجدة ص فان اصلها للشکر مع انها واجبة الخ
 اینست حال جواب تخمین حافظ ابن حجر که صاحب سال کمال جانیشانی باظهار تجربه و اشعار غفلت
 علامه مدح در آن پرداخته و بی باکانه کلمات طعن تشفیج تحریر ساخته و هم برین قیاس حال و تخمین
 حافظ سیوطی باید فهمید که صاحب ساله با وجود تطویل کلام باصل فراموش نمید و بلکه تخفیف عذاب
 ابو لیب بر تقدیر صحت فعل حضرت الهی است بنده را اقتدا بافعال حق جل و علا و قیاس
 بران شروع نیست الخ **اقول** بر تقدیر تسلیم صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاست چه در آن
 سهو است که ظهور اثر نعمت بابرکت در هر یوم الاثنین پسندیدگی حق نشنا اظهار فرج و حالات را
 ظاهر است پس البتہ بر آن دفع قول منکرین اثبات برکت ایام ولادت حضرت سید المرسلین علیهم السلام بقا آن
 برکت در نظام یوم ولادت صلی ثبوت سید و صاحب ساله کی توجه گردیده که ثبوت بقا ثبوت ولادت در نظام ایام
 ولادت و برکت فرحت جز آن نیست کجا اقتدار بنده باضال خاصه آئیمه قولہ او عانے توارث الخ
اقول این جواب توجه نیست که استدلال به توارث علمای اعلام و اعظم دین و اکابر مسلمین و غیر
 از اعظم عرب جمیع بوده پس گو معنی اصطلاح اصولی اجماع بران صادق نیاید اما اشکال ثبوت توارث
 از جمیع غیر و جماعت کثیر صلا و اعلام و قضاة و مفتیان اسلام و اعظم دین و اکابر مسلمین آن نبود
 لکن آنکه صاحب ساله و طائفه او آنهمه حضرات کرام را جمالی و ضلال گویند و مستظاہر تصریح این
 از صاحب ساله مستبعد است که خود هم آنحضرت را داخل فقہاء و محدثین میدانند و مندرجی که در کتب
 بر تقدیر تسلیم اختلاف هم حکم ضلالت و سلب فرعید باطل خواهد بود و ثانیاً صاحب ساله بنام
 جواب تطویل می سازد و برکتب سندی و فنی نظر نمی اندازد و تحقیق مستثنی بر صاحب ساله که در سائل
 مختاره خود یا بدلیل توارث حسن آن ثابت می نمایند و ما خود و فنی و حسن آن قرار میدهند کجا اجماع
 تمام است از صدر اول غیر هم ثابت نموده اند و فنی برین شرط عمل فرموده اند و در مختار و بحث تکبیر بعد نماز
 عید آورده و بالنسبه عقب العید لان المسلمین توارقوه و جنب تساهم و علیہ السلام
 و لا یجمع العامة من التکید فی الاسواق فی الايام العشر به داخل و بعد از آنکه بخیر و غیبه و هم
 در بجز در بیان غایب آورده و فی الخمیس ذکر الخلق الراشدین مستحسن بدانند مجری التوارث
 و لکن کما العین الخ قولہ باید که اهل اجماع کسانی باشند که بجهت بودند الخ **اقول** این قول هم وجهیست

اگر چه اجتهاد شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول است اما در مسائل فروعیه اتفاق محققین هم با وجود
 مراعصار برای حجیت مثل اجماع اصطلاح کفایت میکند در سلم و در بحث اجتهاد فی المذاهب
 علی این اتفاق العلماء المحققین علی عمل که اعصار حجة کالاجماع این قول نیست آن را گویان
 که باستحسان استغباب این عمل قائل اند بخیر است و در توریع و طهارت این کرام شک نیست
 لیکن این قول مردود است باینکه کلام عباد و زهاد فی اجتهاد و استنباط شرعی هرگز صالح عمل
 نیست این قول چنانکه در توریع و طهارت این کرام شک نیست در بودن این حضرات از آنکه
 اصلا محققین دین اسلام و ارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلی الله تعالی علیه وسلم هم
 هیچگونه شکلی نیست و گواهی اجتهاد مطلق مستقلا می ایشانرا حاصل نیست اما بحر علوم دینی و جابسته
 اصول و فروع مذاهب خود با و بلکه تحقیق و تدقیق بر طبق اصول مجتهدین حاصل یافته است
 پس سخنان این آئم که موافق کتاب و سنت و مندرج در عموما مندرجات شریعت خیر
 مزاحم و مخالف بکلامی سنت است البته صالح عمل است و نسبت ضلالت و تهمت معارضه
 کتاب و سنت بران آئمه امت مخض بجا و مهمل است قوله و من شر قال فی مجالس الاراد
 و من یس من اهل الاجتهاد من الزهاد و العباد فهو فی حکم العوام لا یعتقد بکلامه
 انچه اقول استناد بکلام مجالس الاراد همان مثل سنت که جمله لا تقربوا الصلوة را پیش نظر دارند
 و کریمه و انظر سکاوی را پس پشت انداخته کان لم یکن انکار این قدر خیال نکرده که صاحب
 مجالس دین قول استناد بهم نموده و متصل بهمین قول نوشته الا ان یدکون موافقا لاصول الکتاب
 المحتوی علی این عمل که اولیا کرام التزام و اهتمام آن فرموده اند موافق کتب معتبره مشهوره
 اعلام است که حاوی فروع و اصول محقق معقول و نقول بوده اند قوله استدلال باین صحت درین
 محل بی محل است این قول حال کمال حضرت بجدیه قابل تمناست امری که برای اثبات
 بدعیات خود بچوش و خروش دلیل میگذاشتند همان دلیل با وقت ذکر مخالفه دلیل میگذاشتند
 برای دانش مخفی مباد که و باید دلی قنوج در سالت فهم المسائل که کمال جد و جهد برای حفظ ابرو
 مقتدایان خود در سالها سال بتالیف آن پرداخته اند و مسئله استناد با وجود اقرار اختلاف
 صرف لفظ بسیار از فقها را که در یک کلام محدث و باوری و اقی گردیده اند خود فهمیده و گفته

تصریحات وی علیه الرحمه که در همان مقام در کتاب بجهاد از ان کتاب کتاب طایع البرکات و جذبا لقلوب
و کلیل الایمان و غیره را می ایستادیم مگرین تفصیل تمام نوشته اند چشم پوشیده چه قدر بلند انگلی ساخته
حقیقت فالوا اتباع عامه فقاموا جماعت ایشان را حجت ریزا که امام احمد و محمد خود از معاندین
حلیل خود آورده قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الشیطان ذی بک انسان کذیب
الغمر یاخذ الشیخة و القاصیة و ایاکم و الشعاب علیکم بالجماعة و العامة و
ابن ماجه و سنن خود از انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اتبعوا السواد
الا عظم فانه منشد شدن فی النار و ابو داود و ابو یوسف و غیره روایت میکند قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم من فارق الجماعة شبرا فمدرج فی النار و رقیة الاسلام من عبقة
شیخ عبد الحق در ترجمه مشکوٰۃ بذیل حدیث اول می نویسد اشارت است بآنکه معتبر اتباع
اکثر و جمهور است چه اتفاق کل در همه احکام واقع بلکه ممکن نیست و در شرح حدیث ثانی حسین
عبد اسطیغی زاقا عن المحدثات می نویسد و السواد یعبر به عن الجماعة الکبیرة الی ان
قال فی این مذکور صاف واضح شد که شیخ اکثر و جماعت لازم است الی آخره افسوس که صاحب
رساله بر مسائل مسائلی فارسیه موافق نموند ایان ندیدیم چه هم زرسیده بی فایده و در حق تحقیق
بلکه تضلیل و تکفیرائی اهل حق گردیده آنا آنچه نوشته آری محققا حالت کیش و سفها ضلالت انباش
فریب بخورند و میدانند که ایقدر را بنوه کثیره صلا یگونه بر راه باطل و ناصواب سلوک خواهند کرد
الی قول حدیث اتبعوا السواد الا عظم از اهل کتابت خود شنیده و وثیق عقیده خویش می کنند
الی آخره جو آیین امر همین نیست که اهل فیهب صاحب سال هم بحواله شروح الیمه دین از احادیث
حضرت سیدالمسلین صلی الله علیه و سلم لازم بودن اتباع کثیر و عامه صلا و جموع تحقیق ثابت کرده اند
صاح و جو ابکم فوجو ابنا قول نمیدانند که اباب حق از قدیم اندک بوده اند و خواهند بود و کما
فی التزییل الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الخ قول برای ابطال استدلال
برای اتباع سواد اعظم مذکرات کریمه فی فهم طالب نهادر و اعتن و این امر که اباب حق اندک بوده اند
و خواهند بود از این ثابت ساختن خود را از اباب حق قرار دادن و آنکه مشهورین تحقیق در این
که اصول ابن هبند عن هم باشند و در غرض اهل ضلالت نمودن اتباع و افض است که این سواد

پیش نموده و اهل حق باطل را مرد آن فرموده اند در تحفه اشاعریه و فصل ثانی از باب یکم گفته
 کید یازدهم آنکه گویند هفتاد و نه عتیر حق است هفتاد و نه باطل نیز که اشاعریه و اکثر
 اوقات و اکثر بلدان قلیل و ذلیل مانده اند و است کثیر و عزیز و خدا تعالی در حق الحق می فرماید
 و قلیل ما هم و تیر فرماید و قلیل من عبادی الشکود و درین تقریر تحریف کلام الهیست و تغلیط
 مدلول آن نیز که حق تعالی در حق اصحاب الیقین این است فرموده است ثلثة مراتب اولی و ثانی و ثالث
 و جایگاه یقینت وصف کرده است کمال و لا یجدنا کثر هم شاگردین و فی الواقع شکر که صرف الهی
 جمیع ما انعم الله علیه الی با خلق لا جمله است مرتبه است عزیز الوجود و در اینجا بیان حقیقت و بطلان
 مذاهب سبب بیان قلت شاگردین و کثرت غیر آنهاست و همچنین در آیه ذلیل ما هم بیان آن نیست که
 عامل جمیع اعمال صاحب یک است الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و تحلیل اهم و غیر آن است
 ذکر نماید خفیه غیر خصیست و اگر قلت و قلت موجب حقیقت شود باید که تمام سبب و خواص
 و زید و اعطیه و ناسیه الحق و اهل حق یا شدند از اشاعریه که بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی
 در کتاب عزیز خود بجا نثار و غلبه تسلط در شان اهل حق و عده سیفر فرماید و لقد سبق کل متنا
 لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون و ان جندنا لهم الغالبون و جای هر سه فرموده
 و لقد كتبنا فی الزبور من بعد الذل که ان لا ترضی عن عبادی الصالحون و جای دیگر
 و عد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیس تخلفنهم فی الاخر كما استخلف الذین
 من قبلهم و لیکن لهم دینی و اهل الذی انقضی لهم ان یخیر ذلک من الایات و در احادیث و کتب
 با تلخیص سواد اعظم است و موافقت با جماعت تاکید فرموده اند الی آخره انتهى قوله اگر فرموده اند
 این لفظ مراد باشد کفار نسبت به اسلامیان سواد اعظم اند اتباع ایشان واجب است و اگر تعبیر
 با است پس درین است مرجمه نیز اصحاب طایفه نسبت با اهل حق سواد اعظم اند چه در حدیث
 وارد است مستفوتی امقی الحدیث و پیدا است که بفتا و دولت نسبت به یک و او اعظم است
 و بیرومی آنها نمایند الخ **اقول** قطع نظر از آنکه طایفه فقهاء و محدثین بنابر علم اتباع جمود
 علمای دین و اکثر ایشان است لال این را شاهد حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده اند
 صاحب سالک هیتقدر فهد که کبر او بهم ستاد و بدان نموده اند پس بر صاحب سالک است و فخرین

مشارف و جواب ازین مناقض اما احقر را که مرام بیان مطلب است نه قصد مجادله و شغب پس مختصر میکنم
 که بحاجه احتمال اول در ارشاد آنحضرت بامت اذا اختلف الناس فعليكم بالسواد الاعظم مضمون
 الحاکم است اما آنچه بر احتمال ثانی لازم گردد انیده و آنچه در دلش آمده بی باکانه بقلم رسانیده و جانش آنکه
 در مسلم و شرح آن موجود است **اقول** که کثرت الفرق کلاستلوم کثرت الاشخاص بل بحوزان یکون
 اشخاص الفرقه الواحدة اکثر من اشخاص سائر الفرق فوحدة الفرقه الناجية لا یوجب
 کون الحق مع الاقل الخ پس اصحاب فرق باطله را نسبت باهل حق سواء اعظم قرار داد و باطل است
 و در انجلیح الحاکم حاشیه ابن ماجه که در وهی مطبوع گردیده است و معتقد این طایفه است نقل نموده
 فهذا الحديث معيار عظیم کاهل السنة والجماعة شکرا لله سعیم عرفانهم هم السواد
 الاعظم و ذلك لا يحتاج الى برهان فانك لو نظرت الى اهل الاهواء باجمعهم لا يبلغ
 عدد هم عشراهل السنة والجماعة اما اختلاف المجتهدین فیما بینهم و کذا لا یختلف
 الصوفیه الکرام و المحدثین العظام و القراء الاعلام فمع اختلافهم لا یضلل احد
 الاخران قوله کذا فی جملة مذاهب انتهى قوله فی قسم ثابت شد که مثبتین افضل سواد اعظم
 نسبت ما نفعین عمل مولد الخ **اقول** اولاً که افضلیت و عظمت و اکثریت مجوزین در عالمه صاف
 علی جملة اصحاب از کتب معتدیه علماء دین ثابت است و اگر کسی شک داشت بجهة افتاد است محققین
 قولش مردود ساخته اند اگر صاحب سالد را رجوع بآن کتب کبیره و صغیره مثل شیخ شامی و غیره
 و ما ثبت بالنسبة و غیره و دشوار باشد تا بر سالد استاد خود رجوع نماید و مختصر آن در سابق
 دیرین سالد هم منقول است و ثانیا که برای طایفه هم از ان انکار نمودن نتوانستند از همینجا است
 که در تفهیم المسائل مقتضای آنکه در وعظ و محاوره حافظه نه باشد لاچار گردیده و از تناقض و اشتباه
 کلام هم نمانده نشیده و درین سبب نوشته که ما را نظر بر قوت دلیل باید نه بر کثرت اقوال **قوله** سکوت
 صدر اول درین باب اشخاص آنقدر را با ما نفعین یکذات کرده است الخ **اقول** اولاً هرگاه
 سکوت شایع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس تا دیگران چه در ثانی
 میگویند که بدلیل اشخاص اجله صدر اول بسیار می نامور خیر با وجود اطلاق محدث و عبرت
 و اثر از عدم ثبوت بخصوص صاحب آنکه سنت گنجائش آنست که بجهت ثبوت سحران بدعت حسنه از

صدر اول صدر اول با مجوزین درین باب یکدکات گفته آید **قول** پس منین شد که نیست مراد از سواد علم
 مگر جماعت اصحاب یا جماعت علمای و منین **از قول** بعد از آنکه صاحب سالک سرگردانها در تعجیب مراد
 نموده قرار بدین قول کرده حالا اگر چیزی انصاف دارد و اینقدر دیگر بخیاں آید که بدون امام این چه
 و قسطانی و سخاو و عسقلانی و صاحب مجمع البحار و نا علی قاری و غیرهم در اعصار خود ما از
 علمای و منین درین حایان شرح مبین و بهترین و درم برپوشن چون آفتاب است پس امریکه
 این حضرات تحقیق و امثال اینها از علمای کبار علی جمیع الامور و فائز ناد کتب شده و معتقد هستند
 آن فرمایند و حسن آن از مضامین احادیث شریفه استنباط نمایند و اگر شاذ و نادر بر خلاف آن گفته
 توانش در کتب مشهور معتدیه مرود و فرمایند و ثبت است آن از سواد اعظم چهار تیاست اگر گوئی که اینها
 مجتهد مطلق نبوده اند و منصب اجتهاد و استقلال ندشتند گویم بجهت بجزیکه در جامعیت اصول و فروع حدیث
 مجتهدین و ملکه را سوره تحقیق احکام دین متین دشتند اگر بالفرض نقصان مجموع این خفیات عصر بعد عصر
 حسن این امر نباشد لا اقل حکم ضلالت بر مجوزین آن چگونه جائز خواهد بود **قول** و درین قیاس است
 از حدیث من سن فی الاسلام سنة حسنة الحدیث که سن یعنی اجلی است نه یعنی اربع و او جهاد الله
 شرح حدیث از تحقیق تصریح فرموده اند که سن یعنی مطلق قوج وانی بطریقه است که شامل است اشیاء
 طریقه سابقه و ایجاد طریقه بشده را و مفهوم سن منافی ایدع است علامه شامی در رد المحتار آورده قال
 العلماء هذه الاحادیث من قواعد الاسلام و هو ان کل من ابتدع شیئاً من الشرائع علیه
 مثل من اقتدی به فی ذلک و کل من ابتدع شیئاً من الخیر کان له مثل اجر کل من عمل
 یوم القيمة و قامه آخر جملة المرید و یحییان است در شرح صحیح مسلم از امام نووی میگوید بحار و غیرها
 طرفه آنکه اینجا از بودن سن یعنی او جهاد انکار دارد و خود در رساله قول الحق نام می نگارد و حدیث شریف
 من سن سنة حسنة فله و زها و من من عمل بها یعنی هر که طریقه ایجاد کند بر وی گناه است
قول استدلان به تعامل بلا وجه عربی چه محض بیجا و نا صواب است **از قول** بسیاری از علمای و منین
 را چنین تصریح فرموده اند که البته تعامل و احتیاط مسلمین در بلاد خود با اگر چه بعد عصر صدر است با و منین
 و احتیاط آنکه در حدیث شریف هر که او را امتیاز است و در حدیث العظمی و در حدیث رابن النبی
 فیما لم یکن علیه و صار معتاداً بعد عمرهم حسن آن کان بدعه لهم و نه کمالی

انوار وجد فرموده و اینست اگر چه بدعت است و از صواب و تابعین نقل نگردیده اند ولیکن هر چه بدعت
 بود بختش اینست که بسیارست بدعت نیکو باشد پس بدعتی که مذموم است آن بود
 که مخالف سنتی بود اما حسن خلق و دل مردم شاد کردن در شرح محمودیت و هر قومی را عادی است بایشان
 مخالفت در اخلاق ایشان بدعتی بود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خالفوا للناس یا خلاصوا
 و چون این مردم باین موافقت شاد شوند موافقت ایشان سنت بود و آن صاحب مال که بخواهد مال خود را
 بخیال بدهد و غیر را بجهت نبودن تعامل خاص و شرط نبودن اتفاق جمیع بیان نموده و باز حکم از محال قرار
 داده قطع نظر از آنکه این مردمی بود لا بر تقدیر تسلیم از جهت تعامل انکار ساختن سنت و تائید علماء
 مذکورین که اعتبار اتفاق و نبودنش از صدر اول شرط میکنند و او اینست که تعاملی است که مقتضای تقیید
 اطلاق داشته باشد همانست که نزد صدر اول بالاتفاق آید و داشته باشد پس اگر در عصری بدعتی
 باشد عرف خاص آن بدعتی که آن از شرح ثابت باشد مروج گردد البته این تعامل و عرف موجب تقیید
 اطلاق نمی تواند شد و اگر اصل اطلاق بی اعتباری عرف خاص و تعامل بعد صدر اول مراد داشته
 مخالف تحقیقات محققین است علامه شامی در ماشیه در مختار و شرح قولی که از اشباه نقل نموده
 المذموم اعتبار العرف الخاص لکراهته کثیرون باعتبارها و علیه فیفتی بجواز النزول
 بعد الوظائف بمال آخری نویسد قال فی المستصفی التعامل العام ای الشائع المستفیض
 و العرف المشترك لا یصح الرجوع الیه مع التردد و فی محل آخر منه و لا یصلح مقید الیه
 لما کان مشترکاً کما کان متعارضاً ان یدری و فی الاشباه عن التمازیه و کذا فی تفسیر
 الا جازع لودفع الی الکائنات من الاعیان بنسبها بالتک و مشایخ بلخ و خوارزم اقوا
 بجواز جازع الکائنات للعرف به افتی ابوعلی النسفی ایضا و الفتوی علی جواب الکتاب
 لانه منصوص علیه فیلزم ابطال النص فافاد ان عدم اعتبارها بمعنی انه اذا وجد
 النص بخلافه لا یصلح ناسخاً للنص و لا مقیداً و لا فاقداً معتد به و فی مواضع کثیره
 و اتحاد ما در ایشان العرف العام یصلح مقیداً لآخر قول بدعتی که با حسن بدعتی که با
 اقول بدان که بدعتی که در قضاات مذموم است و بدعتی که در شریعت اجله صدر اول و دیگران بدعت
 از تقدیرین و مستأثرین از اهل بدعت فرموده اند بدان معنی لفظ بدعت هیچ منافاتی بحد ندارد

و یعنی که بدعت منافاتی بحسن دارد بر سخنان جمهور آنکه دین عمومًا و برین محل خصوصًا صدق ندارد
 قوله اما تعامل حرین الخ اقول قطع نظر از آنکه عرف مسلمین و تعامل بلاد اسلام را اندوین و ضمنا
 محققین عمومًا معتبر انگاشته اند تعامل حرین شریفین را از او جدا نموده و تعاملی شرفا خصوصًا موجب حسن
 و مندوبیت و مخالفت آنرا مستلزم قبح و کراهت نگاشته اند و مراد از آن تعامل و تحسان علماء و ائمه و غیره
 طبعین و اعیان آن بلدین شریفین داشته اند در هدایه در بیان تراویح فرموده و المستحب الجلوس بین
 التو و یجتنب مقدار الز و هیئة و کتابین الخامسة و التو لعادة اهل الحرمین الخ اما آنچه در
 رساله بعض عبارات تفصیله مبتلا بدون بعض ساکنین حرین بقولت علم و افعال سیه حریم و غیره
 پیش نموده کلام را بی فائده محض بلول داده و بیک آنکه از غیظ و غضب دل خود بدگوی گسانیکه در کتب
 شرح شریف بکف لسان و غضب بمر از ذکر مسادی آنها ام فرموده اند و بر این حسن اوجب آنجا را
 نموده اند بمیدان بیان می نهد فائده دیگر نمی برد آنکه بی شک شکیه سیکه در حریم طبعین حریم
 شریعه بعمل که در آن افعال و لیاقت اتباع ندارند اما این را آنجا که تعامل ائمه محققین حرین طبعین
 و علماء و غیرین آن بلدین مکرر قابل استناد نباشد و برای تفصیل و تکفیر آن محمد بن شارح اعتقاد
 ظنیه و اج شرک و کفر و ضلالت در ایامی آن ائمه مقدسه بر خلاف مضامین احادیث شریفه فرمود
 شود و قوله پاره است از حدیثی که موقوف است بر این مسعودی اقول قوله در حکم موقوف نوشته
 هولین شجرة علی الامام اقول اولاً که فقها و کرام محدثین علم حدیث را راه امور
 حسنا را موعودا هم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم روایت نموده اند و بدان جایجا در کتب مشهوره
 معتبره برای تحسان سخنان ائمت و تعامل خوف عادت است لال فرموده اند پس کام
 صاحب رساله با وجودیکه دعوی بخنکی خود دارد و محض خیال فام است و بیخاسندی از مستندین
 و در کتب مشهوره نشان میدهم شاه ولی الله صاحب بلوی در بیانات گفته اند مشایخ و تلمیذ
 که مناسبتی به دو جانب ندارد و کالبر نخ است کما لا یخفی استنباط کرده اند قال النبی صلی الله
 علیه و سلم ما راة المسلمون حسناً فهو عند الله حسن و ما راهم فی الموطا تعلیقاً له
 و در بر چندی شرح مختصر و قایه فرموده فان العرف ایضاً حجة بالنص فقد قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما راة المسلمون حسناً فهو عند الله حسن الخ و ثانیاً اگر چه

بودنش بر حضرت ابن مسعود و ايراد ليس بحد صحيح خود ايد و تا بسياري از احتجاجات کبرای طائفة
رومی بطلان خود ايد و این را نکاح احتجاج بموقوف برای خود صحیح و برای دیگران قبیح است **قوله**
یس را از مومنین محمدین بشنید که در صفت اسلام کامل اند و صفا لاطلاق الی الکمال الخ اقول
اینقدر که مراد از جنس مومنین علی و کمالین اند و عوام و جالین از مومنین است و درستی بل قال
و قبل است اما تخصیص و حصرت بهند و آنهم به جهت مستقل و آنهم در قرون نشسته با در قرن صحابه پس البته
بجست مخالفت است لال فقها و محققین و مراحت شرح محدثین معتمدین نامقبول است و بهم فی نفسه
فی دلیل ملا علی قاری علیه الرحمه در مرقاة فرموده و المراد بالمسلمین بهند و هم العلماء
بالکتاب السنة الا بعدا عن الحرام و الشبهات الخ و مسند عبارت ملفوظ سراج الهدایت تقدیر
صحت نقل هم مفیدد عایش نیست بلکه او است که در آن عبارت همین قدر مرقوم از لفظ مومنان
در لفظ حدیث خلفاء را شریع ائمه مذنبین مراد اند و عوام انتهی پس اگر جماعت ائمه دیر اثبات
شرف ایام و ولادت با سعادت و استجاب ادای شکر آن نعمت با انواع عبادت نمی فرمود و صاحب
رساله صرف بودن این امر از تحسنات عوام ثابت می نمود صاحب رساله را گنجایش ذکر آن بود و حال آنکه
اکابر ائمه دین از علمای محققین مذاهب فقه الاسلامست و محققان شرح مبیین و راجحین دین چنین که در علوم
دینی حدیث و اصول و فقه و لواحق آنها تخری عظیم داشته اند و عامه لاحقین و تمام این طائفة
هم سلسله تلامذ و بنیاد و بنیات با تحضرات دارند این عمل را از تحسنات پنداشته اند **قوله** که خود اید
که الف لام بر ایکی استغراق حقیقه باشد یعنی هر چیزیکه نزدیک جمیع اسلامیان خوب است نزد خداوند
نیز خوب است **الخ** آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق اثبات اجماع و اتفاق مردم قاطبه بر
استحسان چه ضرورت چه بودن الف لام استغراق مفید مفاوکل افرادی مذنب منصوص است و تحقیق
این امر از کتب مشهوره عربیت و اصول منطق مثل مطول و اطول و سلم و شروح آن و غیره ظاهر است
من شاء فلیراجع الیه یا پس بر تقدیر استغراق بموجب تحقیق این را باب تحقیق این معنی خواهد شد که
پسندیده هر چه من پسندیده پروردگار است حال صاحب رساله که فرماید که تقدیر استغراق صحابه رساله
چه مفید رکاست **قوله** که قواعد شرعی و دلائل مذاهب حنفی که مفید ضلالت این عمل اند اینک در فصل
بالا اولی سوره جمیع شده اند **الخ** آخره **اقول** بر تقدیر الف لام استغراق و کمالی غرض رساله

گردانیده بود بطلان همه تطویش چه روز روشن و نمود از الفاظ اجمال ابهام مطابقت توان کشود و
 آوردن عبارات خارج از مقام محض بیکار و بی سود ایما قهرا تا اینکه از طرف خود افزودند مخدوش مردود
 و با اینهمه شریک صحت قیاسات و استنباط از قواعد همه موقوفه و که از جواب فصل اول اینهمه آشکار و عاده
 آن در مقام محض تطویل و تکرار قوله پیش شا برای آسان جواز این عمل کدام دلیل است **الحاق اول**
 لوفرضنا که دلیل دیگر نزد علمای محققین تا استاد و مستند صاحب ساله برای جواز این عمل غنی بود و این
 یک دلیل که دلیل بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می نمود و کاش بدعیان ضلالت و مخالفت
 این عمل قدری انصاف سازند و سر در گریبان اندازند که محتاج دلیل نیست و معنی دلیل چیست و لولما
 که قواعد آورده شان تمام باشند پس این استنباطی و قیاسی و اجتهادی پیش نیست و بهرگاه علمای محققین
 ایشین جواز این عمل این لیاقت نزد صاحب ساله نیست پس مطلقین که باین مرتبه و اصل اند با جمله
 لغویت بیان پریشان صاحب ساله ظاهر و عیان است قوله از انکار یکا که مستحسن چند البعض
 باشد نه جمیع هرگز انکار جمیع مستحکات فقها لازم نمی آید معلوم نیست که منشأ انشراح این التزام است
 الی آخره **اقول** منشأ و التزام اینک امور یکسانم و لائل تطویل لا طائل منیش نمی آید و از قواعد شرعی
 می پندارند در جمیع مستحکات اجرای آن اجلی است مثلاً همین صاحب ساله که ترک آنحضرت صلی الله
 تعالی علیه و سلم را و لائل ثبوت ضلالت و لزوم ممانعت انکاشته و زیادت بر قدر سنون بالموجب
 بخوبی شرح کتاب و حدیث پنداشته اگر این دلیل مستلزم ضلالت این عمل است البته ضلالت جمیع مستحکات
 فقها و کرام این لازم است بلکه کبری طائفه اسامی علیه التزام نیست که بهین جهت امور منقوله از
 صحابه کرام و مستحکات ائمه عظام را داخل بدعت ضلالت مصطلحه می شمارند و قیاس این انکار بر انکار صحابه
 که از قسم انکار مجتهدین میباشند مستند نه توان نمود که اول برای طرفین در هر دو جانب لائل شرعی موجود
 و ثانیا حکم تضلیل و تکفیر بلکه تفسیق و تحقیر هم در آنجا موقوف و بر خلاف انکار و باینکه که نوبت به تبیین است
 رسانیده اند و اموری را که تا پیش از اینست آنهم بدلائل قوییه ثابت با اتفاق محققین نیست با وجود اقوال
 اختلافی هم بیه شرک و مستلزم خروج از اصل ایمان و خلل آن گردانیده اند قوله در انکار آستان علماء مشایخ
 هرگز رفع امان از شرعیات نیست **الحاق اول** در مقام بعدنقد رئیس است که بر تقدیر صحت بیان صاحب
 ضلالت و فسق انکار مسلم صاحب ساله که در سند کتب شرعی حدیث و تفسیر و فقه داخل اند ظاهر

و انكاست پس بر روایات فساد ضالین چنانچه انزل عطاء و اعتبار است و این امر دینی لزوم ضلالت
 و ضیق علماء و دین همین است و این صاحب ساله و اکابر سندش را از علماء متاخرین بلوث باین تهمت
 می رساند بلکه بر تقدیر صحت مذبحش در عدالت صدر اول بهم که بسیاری از امور زاننده بر قدر سکون
 و مانع را با وجود ترک آنحضرت صلی الله علیه و سلم و اقرار عدم سنیت و اطلاق محدث و بدعت داخل
 مستحکم و منتهیات ساخته اند خطی عظیم می اندازد قوله من مات بعد علیها نیستند **الی قولہ** البیاض
 تبلیس دشمنی است **الی قولہ** و همچنین هر چه از کشف الهام معلوم شود ضرورت نیست که صحیح باشد
الی آخره اقول ذکر الهام منام صلی و کرام و اولیا و عظام برای سستی نیست نه بطور حجت قطعیه
 و هر چند ضرورت نیست که هر چه از کشف و الهام و اقیقات و منام صلی و کرام و اولیا و عظام معلوم
 عملی الاطلاق حجت باشد اما بوجوب قول مستندین صاحب ساله و مستندین مستحق شل بجهاد و
 مخالفت بکم حضرت شارح نداشته باشد قبول باید کرد قاضی شاعر آمد و سیف المسلمون در بیان
 الهام فرموده که آنچه بدان بدست آید آنرا بریزان شرح باید سنجید پس اگر شرح آنرا قبول کنند آنرا حق
 اید و نیست و قبول باید کرد و آنچه شرح آنرا رد کنند آنرا خطا و باطل باید دانست و رد باید کرد و آنچه
 شرح از آن ساکت باشد آنرا نیز قبول باید کرد و قسطانی در مواهب آورده و کذلك یقال فی کلامه
 علیه السلام فی النوم انه یعرض علی سنته فما وافقها فهو حق و ما خالفها فافخل
 فی سمع الرای المردی مقام روایات چند از مستندین صاحب ساله آورده و ضرورت تا واضح گردد
 که اورشان بهم ذکر منامات نموده اند و حجاج و عمل بدان بهم فرموده اند شاه ولی الله دلو می در
 قره العینین فی تفضیل الشیخین آورده نوح چلم اشاره فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مقام
 منام که استقامت از عمر طریک کند از حدیث مابك الدارقانی اصاب للناس قحط فی من عمر فناء جبل
 الی قبله النبی صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله استسق کما متک فانه قد هلك و اقال
 فاتاها رسول الله صلی الله علیه و سلم فی المنام فقال ایته عمر فمیرا ان یستسق للناس فافهم
 سیتقون قال علی بن الکیس فان الرجل عمر فاحبره قال فیکل عمر و قال یا ربنا آواک
 ما یجرت عنه رواه ابو عمرو و الا استیجاب انهم نیز شاه صاحب موصوف در انشاء فرموده
 اخبرنی سید الموالد انه اراد فی ابتداء طلبه ان یلزمه و دام الصیام ثم یرد فی ذلک

لاختلاف العلماء فيه فتوجه الى النبي صلى الله عليه وسلم فراه في النوم كانه اعطاه غيفا
 قال فقال بوبكر الهديا مشترك فقد منته اليه فاحذ منه كسره ثم قال عمر بن الخطاب الهديا مشترك
 فقد منته فاحذ منه كسره ثم قال علي بن ابي طالب الهديا مشترك فقد منته اليه فاحذ منه كسره ثم قال
 عثمان بن ابي طالب الهديا مشترك فقلت ان قسم من الرغيف فاي شئ يبقى لهذا الفقير فامساك الى كره
 ونيز ورايت سألته صلى الله عليه وسلم سواك وحبنا عن سر تفضيل الشيخين علي بن
 ابي طالب رضي الله تعالى عنهم مع انه اشرف نسبا واقضاهم حكما وشجعهم جنانا والصوفية عن آخرهم
 ينسبون اليه ففاض علي قلبي منه صلى الله عليه وسلم ان له صلى الله عليه وسلم وجهين وجه ظاهر ووجه باطن
 فالوجه الظاهر الى قامة العدل والناس وازدادهم الى ظاهر الشريعة وهما بمنزلة الجوارح له فذلك والوجه الباطن الى مراتب الغناء والبقاء
 وعلومه المروية كلها انما تتبع من الوجه الظاهر والحوادث والامثال من حكايات وزيارات شامخة
 بيش از بيش است بخوف قطوبين برهمن قدر انكشافي ودر بالاترازه ها نيکه طهارت وى که مستند طهارت
 نوشته ورد في بعض الآثار الفقهية عن فضل الاطراف يوم الاربعاء فانه يوم رث البرص وعن
 ابن الحاج صاحب المدخل انه هم بقص ظفاره يوم الاربعاء فانه يكثر له شر راي
 ان فضل الاطراف سنة حاضرة ولم يعم عند الفقه فقصرها فالحق انه اى صاب به البرص فوالنبي
 صلى الله عليه وسلم في النوم فقال لم تشع فبقي عن ذلك فقال يا رسول الله لم يعم عند
 ذلك فقال يكفيناك شئ نعم ثم صلى الله عليه وسلم بدنه فقال ان البرص قال ابن الحاج
 فجددت مع الله توبة ان لا اخالف ما سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ابدا
 قوله مراد از چه ما مور بهست **حقلي** الى قوله و انك مولوديان را ادعا محبت با جناب سالک و اين عمل
 اظهار مودت قرار داده اند کذب صريح و بهتان عظيم است **الح اقول** قطع نظر از حال باکمال ايرانيان
 کسانیکه از لا حقيق مجوز اين عمل فاعلي کن بوده اند مثل شيخ عبد الرحيم هلموى شيخ عبد الرحمن شيخ
 عبد الوهاب شيخ ابن حجر مكي که صاحب رساله در بهمن جواب باوشان استناد نموده و در يک جمله اعلام
 و اولياء کرام بودن ايشان از مبین در گاه جناب محبوب رب العالمين محبوبان بار نه حضرت
 سيد المرسلين صلى الله عليه وسلم مثل آفتاب نيز در تمام عالم جلوه افروز است و طاعت عبادت

محبوب الفتح حقیقیه بامتسبان مطلوب در ذوات بابرکات اینحضرات بوجه اکل موجود بوده است
 پس اگر کسی موجودیان مجانب محبوبان بارگاه نبوی را بشنود و برقرار دهد و یاد ایشان اینحضرات کلمه شنیده گردد
 ضلالت پشوره در معرض بیان نهد و مصداق اولئک هم مثل البریه گرداند و اظهار صدق محبت
 و اعلان خلوص مودت را سطوت تشویلات الیسیل گوید و محبوب اینحضرات خواه خواهد جوید و در شانش
 هر چه گفته آید کمتر از آنچه میمنت هم حواله اش بهتر قولی بدعت را محبت دانستن به حسن آن نفوذ نمودن
 بدان ماند که خون جگر حسین را دم الاخرین نماند الی آخره اقول اولاً احسان امور خیری که در مذهب است
 شریعت سدرج اند و مزاج مخالف سنت نیستند با وجود اطلاق بدعت و محدث از عهد صحابه کرام
 ثابت و صاحب ساله در اقوال علماء اعلام ثابت و واضح است بلکه عدم انکار از حسن بهر حال حسنه
 باقیات جمله فرق اسلامی از نقل صاحب تنبیه السلیله لایح است پس بجهت اطلاق حسن بهر عمل مولد
 بلزوم حکم بغضیت پر و دشمن و وجود محبت را بجهت تلفظ لفظ بدعت حسنه خارج از دائره امکان
 ساختن صدها ائمه امت را ازیندم تا صدر اول از زمره بغضیان و بغضیان برقرار دادن
 و در تبرایچو روافض کشادین است و ثانیاً قطع نظر از همه این و آن بر تقدیر صحت مذهب بابیه اسماعیلیه
 حضرت امیر المومنین سیدنا حسن رضی الله تعالی عنه و امام المسلمین حضرت سیدنا حسین رضی الله تعالی عنه
 کی از جهت ضلالت بجات خواهند یافت که صاحب ساله باظهار غایت در محبت فی ضرورت و جهت
 این کلمه مشغله الی ادبی بر زبان آورده این تار و پود ابلهانه بر بافت باید دید که با وجودیکه آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در بیست طواف بیت الله شریف که عبادت مخصوصه مثل صلوة است بر استلام رکن یابی و
 رکن اسود و اقتصار فرموده اند و استلام رکن عراقی و شامی ترک نموده اند معتمد تحقیق در شرف صحاح
 احادیث مثل شیخ صحیح بخاری و غیره وایت می فرمایند که مذهب حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
 عنهما و سلام الله علی جدیهما و علیها آجتاب جواز استلام رکن عراقی و شامی بوده است حالادر خرافات
 صاحب ساله که بنام دلائل و قواعد بار بار بر زبان می آورد باید اندیشید که اکثر نهان دلائل درین مقام جاری
 توان گردید و از تصور احکام ضلالت التیام طائفه لیم که در هر مقام بر تحسنات الله عظام از این نام لازم
 میگردد اند و برایمان خود باید لرزید اما چون کار به حال سفاهت شعاریست احوال از بیانش و شواهد چنانکه
 تریب و تفهمن قدری از خرافاتش در اینجا میسر میسر و شش خردوار بکنار اشتهار می نمیمد پس حسب اقتضای

گفت که باری تعالی از عبادات و اعتقادات آنچه برای عباد خود کافی و کفایت میسر شود و درین کمال کرد
و نعمت خود بر عباد خود بر زبان رسول خود ختم کرده پس برین تقدیر اگر اسلام در کنه اقی و دشمنی از خود بینا
یا عبادات و مواظب و بندگی بود البته حق تعالی از او شروع میفرمود و چون شارع از آن بحث نکرد معلوم
که احداث آن زیادتر از حد نبض است و زیادتر از حد نبض است الی آخر از اخراجات و نیز می توان گفت که این فعل از
حضرت شارع مأثور نیست کلا و لا فعلا و کفی بهذا منعا لجم و نیز می توان گفت که اتباع همچنانکه در
فعل باید ترک نیز شاید پس عملی که فی نفسه محسن باشد اما فعلش از آن سرور مأثور نباشد ترک آن در حق
عین اتباع است و فعل آن موجب اخذ خدا و نیز می توان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ترک فرمودند و عمل نیافر و ندیش در اینجا چند احتمال است یا که معصیه یا این که نیکین آن در زمان نبوت
اقتران موجود نبود یا محبت کعبه شریفه علی وجه الکمال نبود یا علم بشر و عیت آن حاصل نبود یا احتیاج
باین عبادات نبود یا مانع یافته شد یا در اتیان آن تقاعدهفت یا مکروه و نامشروع و پسنداشتن
الی آخر از اخراجات باجماع از هیچ دلالی که اسما علیه حکم ضلالت بر الیه دین لازم میکنند از ایشان
که درین ماه و هم محبت عمل به متروک آنحضرت و زیادت بر سنت در بیست کذا نیه طواف از ارام
تحت ضلالت و تجویز شیخ شریعت آنحضرت بر ریاضتین رسول الثقلین صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم نموده خون بر دوسر داران جوانان اهل چنان ماه و الاخرین نامند قوله در جای دیگر از همین
کتاب یعنی اخبار الاخیار در حالات شیخ احمد مجذوبه بانی نوشته که کوزهای نواز شربت پر کردی و بر
نماوی و بر در خانه سادات رفیق و یمین و فقیران ایشان را خورانیدی اگر شخصی با بسید و سحر
و خصوصت شرعی بودی نمک و شفاعت چنان کردی که سحر بالا آمدی و گفتی با سادات سخن
شریعت نباید کرد با ایشان سخن بدوت باید کرد انتهی اقول حال دیانت آنحضرت دیدنی است
که عبادتی از کتابی ذکر میکند و برای غلیظ عوام آنچه مخالف هوا خود می باشد از اول و در میان و آخر
تقریفاً و میگوید عبادت محدث دهلوی از حال شیخ احمد شیبانی نقل نموده و در آخر آن انتهی بهم نوشته
حال آنکه عبارتش چنین است و سی و بنایت محبت نامندان نبوت علیه التحیت مخصوص بود بر طریقه خبر
گویند که در عترة عاشورا و دوازده روز از اول و پنج اول جامه نو و بار شسته نهوشید و در کمال
این ایام جز بر خاک نمیفتی و در مقابل سادات که شسته و میزدند و در کمال این ایام

خاتم رسالت صلی الله علیه وسلم و بار و اح فاندان مطهر قوسیع طعام میکرد و چون روز عاشورا شد
 کوزهای ناز شربت پر کردی و بر سر خود نهایی و بعد خانه سادات رفتی و بیتان فقیران
 ایشان را بخوانید و همان ایام چندان گریستی که گویا آن واقعه در حضور او شده است و چون آواز ناله
 و فریاد و نساء و دختران که در ایام عایشه را متعارف این دیار است بگوش او رسید و حالت کردی خون
 از چشم بباریدی و اسب صحابه و سایر مشایخ رضوان الله علیهم اجمعین آنچه بایشان رسید بود و اما لکن
 ترک نماوی و سر و در بسیار دوست دشتی و طالب آن نبود و در قصه خواهر نگردی و مجلس نیز نگردی
 و در عموم احوال عامه حسرت کم که بغایت سفید نباشد پوشید و انقلب اوقات کلاه فقط بر سر او بود
 و جز در وقت نماز دستار بر سر کمتر نهادی از جهت غلبه عزت امامی گویند که یک ستار بزرگ اعلی
 و یک پیراهن نفیس نهیادشتی و برای نماز جمعه و احیاء پوشیدی و اگر یکی از انبای دنیا آندی نیز پوشیدی
 و شیردار در مجلس نشستی و اما قال الله و قال الرسول بهیبت و عظمت تمام گفتی چنانچه زبیر و ملوک آب شدی
 و میدان خود فرمودی که اهل دین را بابل دنیا خوار نباید نمود که اینها مردم ظاهر بینند و فقیران را در بعضی
 مجانی که در آن دیار بودند بسیار دوست دشتی و در راهی که سوار سیرت چون مجازیب با بدیدگی
 فرو آندی و دست بسته ایستادی هر چه ایشان فرمودندی آن کردی اگر کسی پیش او ذکر غیبی کردی
 با سخن لایعی کردی گفتی بابو خاموش باش و اگر کسی نام او بظلمت گفتی چنانچه رسم میدان باشد چشم
 پر آب کردی و گفتی احمد بن حنبل و زین العابدین نقیست که خواهر حسین با قدس سره نیز خوش نیامدی
 کسی تعظیم او کردی و گفتی بلا حسین را ننگ و انگ کنینه کسی گویند که کمترین کسان باشد رحمة الله علیهم
 کسی پیش او آمده گفتی که من حضرت رسالت را صلی الله علیه وسلم در خواب دیده ام باو شب نشستی
 و تمام قصه و یار باش خودی دست و پای او را بر بوسیدیدی و اما آن آستین او را بر سر خود فرومالی
 بر جایی که آن شخص میگفت که در فلان جا دیده ام آنجا رفتی و دوسه وادی و گردان جارا بر سر
 دومی خود مالیده و اگر سنگ و سی آن سنگ شستی و آن آب بخوردی بر تن بر جامه چون کلاه
 پوشیدی اگر شش بار بگوید بخیر خصوصیت شرعی بودی همیشه شفاعت چنان کردی که سخن میداد
 اندکی و گفتی که اسادات سخن طریعت نباید کرد با ایشان سخن میرسد باید کرد و آله آخره حال از حد
 استفسار در راه بود که از آنجا نماند گاهم خواهر که گاه از راه می شنود و از آنجا

و تحریف چشم پوشیدن: اهل خیانت است یانه دیگر آنکه قطع نظر از آنکه در اخبار الاخبار سابقا و بعدا هیچ احدی قیام
 ذکر فرموده است صاحب ساله خود او عاصم بن شاذان خود را و مشایخ معتبرین است نموده است برین
 نشیجات و تعزیهات او در حق مجوزی و عاملین مولود بعد بر پا شدند که حال مستندین و معتبرین این
 چنان است فافهم و لا تنکرم قوله نفس قیام برای تعظیم مطابق بیان شرعی علی الاطلاق کرده است
 اقول این ادعای است مخالف تحقیق آنچه محققین و تصریح جمهور علماء دین اگر تحقیقات آنحضرت را در اینجا
 بالاستیعاب قصد نموده که کتابی ضخیم گردد و اندک نظر ختصار چیزی از علماء مشهورین معتبرین صاحب ساله
 و دانش فاضل ذکر میکنند و در مختار گفته و فواید هبانیة میجو زبل بنده بقیام تعظیما للقاء و کما یجوز البقیام
 و له للقاء بدین یک العالم الخ شامی در حاشیه نوشته ای لکان ممن یستحق التعظیم و قال و الغنیة
 قیام الجالس فی المسجد من دخل علیه تعظیما و قیام قاری القرآن من یجعی تعظیما لایکراه اذا
 کان من یستحق التعظیم و فی شکل الآثار القیام لغیره لیس بمکروه بعینه اما المکروه عبثة
 القیام من قام له الخ و در شرح مذکور گفته لایکراه قیام القاری للقاء و تعظیما اذا کان مستحقا للتعظیم
 و همچنان است در قاضیان و عالمگیری و غیره و در لغات بعد ذکر احوال گفته و ایضا ان احترام اهل الفضل
 من اهل العلم و الصلاح و الشرف بقیام جائز الخ و اگر برینهم تسلی نیاید تا به بنده که قطب اسماعیلیه
 و مظاهر حق نوشته وقت تلاوت کی تعظیم کنید نکر می گرد عالم با عمل او استاد و والدین کی بی قیام
 و تعظیم جائز می باشد قوله فقال لا تقوموا كما یقوم الامم الخ اقول او لا بار ب تحقیق و برین
 احادیث شریفه تطبیق نموده تصریح نموده اند که ازین احادیث نمی عام علی الاطلاق از قیام اگر
 ثابت نمی تواند شد و اگر صاحب ساله را بران اعتماد نیاید تا به بنده که شاه ولی اسد دهاوی در حجت
 بالغه بعد ذکر دو احادیث مختلفه نوشته و عندک اختلاف فیها فی الحقیقة فان المعانی
 القیید و علیها الامور الفیه مختلفة فان التجموکان من امرهم ان یقوموا الخ من بدین
 سادتهم و هو من افعالهم فی التعظیم حتی کاد یقتاتو الشراک فمذا ائنه و الی هذا
 وقعت الاشارة فی قوله علیه الصلوة و السلام کما یقوم الامم الخ و ثانیاً عامه طایفه
 که تسبیح تسبیح ائمه فی باب ادنی کلام کسی معتبر نمی داند پس احتیاج باین تسبیح جایز و صحیح می باشد
 بر حاشیه نسخه سفر ائمه و او و مطبوعه ولی که با اتهام کبر و اسماعیلیه مطبوع گردیده است از قاضیان

آورده قال الطبرانی هذا الحديث ضعيف مضطرب بالسند فيه مكره يعرف قوله عن
 انس لم يكن ينسحب من حب الیهم عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وكانوا اذا راوه لم يقوموا
 لما يقولون مكرهاته **اقول** ادلاکه درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است
 ادعای اطلاق نیست و در این قضیه محله است و محله در قوت جزئیه پس ادعای کلیت و عموم از آن
 کی ثابت خواهد بود از هیچی است که حجة الاسلام مستن صاحب سالک گفته بل کان الصحابة
 لا يقومون لرسول الله صلى الله عليه وسلم في بعض الاحوال كما رواه انس رضي و لكن اذا
 لم يثبت فيه شيء عام فلا نرى به باساق البلاد التي جرت به العادة فيها باكرام
 الداخل بالقيام الى اخره اما فظكر است پس لمعات گفته و ما جاء في حديث انس رضي
 كراهته صلى الله عليه وسلم قيام الصحابة له فانما هي من جهة الاتحاد الموجب لرفع
 التكلف لا للنهي عنه الى اخره **قوله** من كنتم كه احاديث جواز قيام خود ثابت نیست **اقول**
 سبكه مطالعة كتب ائمه دين نموده است كذب اين قول بروي ظاهر شمس بوده است و در بخارا
 چند بايد شنيد قاضي حياض عليه الرحمة در شفا آورده و عن عمرو بن السائب ان رسول الله
 صلى الله عليه وسلم كان جالسا يوم ما فاقبل ابوه من الرضاعة فوضع له بعض ثوبه
 فقعده عليه ثم قبلت امه فوضع لها ثوبه من جانبه الاخر فجلست عليه ثم قبل
 اخوه من الرضاعة فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجلسه بين يديه
 الحديث علامة خفاجي و شرح گفته و فيه دليل على انه يجوز القيام تعظيها من يستحق التعظيم
 خلافا لمن قال انه مكروه **الح** و نیز علامه خفاجي و شرح شفا فرموده و كان صلى الله عليه
 وسلم يكرم من يدخل عليه بالقيام و يلاطفه **الح** امام نووي در انكار بعد بيان سبب
 قيام براي اكرام نوشته و على هذا الذي اخترناه استمر السلف و الخلف و قد جمعنا ذلك
 جزءا و ذكرت فيه الاحاديث و الاثر و اقول السلف و افعالهم الدالة على ما ذكرته **الح**
 حالا سيگويم كه ائمه محققين مستدين صاحب سالک تصریح فرموده اند كه احاديث و روای صریح
 قیام ثابت و صحیح نیست در لمعات فرموده قال الشيخ محي الدين النووي القيام للأمام من
 اهل الفضل مستحب قد جاء في احاديث و لم يصر في النهي عنه شيء صريح الى اخره **قوله**

در عده حیات و حضور آن علیه السلام از اصحاب قیام برای تعظیم ثابت نیست **الحق اول** این او را
 صحیح نیست اینک محققین قیام در عده حیات و حضور آن سرور علیه السلام ثابت فرموده اند و علامه
 خفاجی در شرح شفا فرموده اما القیام للعلماء والصلی فیستحب و كان النبی صلی الله علیه
 وسلم اذا جاء قام له الصحابة الخ وحق بهین است که قیام در عده و زمان نبوت اقتضای بود و اما
 تکلف اعتیاد بدان مروج نبود در لغات گفته و الحق ان القیام عند الله دخول کامل واقعا فی مرتبه
 صلی الله علیه وسلم والکراهة انما كانت للتکلف لو یکن معاد الی آخره **قول** تعظیم کسی
 مشاهده او و یوانگی تحت ست **الحق اول** ایہ وین تصریح فرموده و اند که تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 وقت حکایت ذکر شریف باشد تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم است در حالت حضور پر نور پس آن
 ابطال تعظیم جناب سول کریم صلی الله علیه وسلم مشاهده را شرط تعظیم قرار داد و آن تعظیم فی مشاهده
 و یوانگی تحت نام ندان الحاکم محض است امام ابو الفضل قاضی حیات صلی الله علیه وسلم در شفا فرمود و اعلم
 ان حرمه صلی الله علیه وسلم بعد منته و توقیر و تعظیمه لازم در مکان حال حیات
 و ذلک عند ذکره و ذکر حدیثه الی آخره و نیز در شفا فرموده قال صل فی کل اثناء الی اناس
 ما کاخرهم من الهم الحادیة فتقول لهم بقولکم الشیخ یریدون الحدیث الی المسائل فان قالوا
 المسائل خرج علیهم برسعة وان قالوا الحدیث دخل مغتسل فاعطس و تعظیم لبس ثیاب
 جد او لبس ساجده و تقعود وضع علی راسه رجاء و تلقی له منمعة فخرج للناس و تجرد
 علیها و علی الخشوع و لا یرال یثنی بالعود حتی یخرج من حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم
 الی آخره علامه خفاجی در شرح فرموده فجعل مجلس حدیثه کجسه حیا الی آخره و نیز در شفا آورد
 و لما ذکر علی مالک الناس قبل لو جعلت مستقليا یسئفون فقال قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا
 لا ترفعوا اصواتکم الا ینسجوا و یسئفون و یسئفون و یسئفون و یسئفون و یسئفون و یسئفون و یسئفون
 دفع الصوت فی مجلس قراءة الحدیث علی منعه فی مجلسه حال حیات الخ و نیز در شفا آورد
 قال ابو ابراهیم القیمی واجب علی کل مومن من ثیاب ذکره صلی الله علیه وسلم و ذکره عند ان
 و یخشع و یسکن من حرکت و یأخذ فی هیبة اجلاله لما کان یاخذ به نفسه لو کان بین یسئفون
 صلی الله علیه وسلم الخ علامه خفاجی در شرح گفته فی غیر ذلک و بلا حظه و بقتله فکانه عند الخ

بالجملة تعظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را بخیاال تصور ماضی خود در حضور وقت حکایت ذکر شریف
 در مجلس عینی مشاهده و یا اگر گفتن و مشاهده را شرط تعظیم گردانیدن خلالت است قوله از خصان
 حضرت رسول جناب بنول است **الحق** اظهار محبت نمودن بود **الحق** قول اوهای جزم تخصیص منقطع
 از ایمه دین و بی اقامت دلیل قابل ذکر نیست و مراد نبودن اجلال در قیام جناب سیده محل کلام است و در
 مقام حق بذیل این قیام آورده و اوراسمین به تاویل کرنی که ده قیام محبت و اقبال کاتمانه قیام تعظیم
 و اجلال به خالی بعد سنی نبین و اورطیبی بهی می السید نقل کیا ہی که اجماع کیا ہی جمهور علما فی سائنه
 اس حدیث کی او پر اکرام اهل فضل کی یعنی علما و صلی کی اور امام محی الدین نووی لکھا کہ یہ قیام اهل فضل
 لی بیج وقت اتنی کی مستحب ہی اور حدیثیں اس باب میں وارد ہوئی ہیں اور بیج نہی اسکی کی صریح کچھ
 نہیں ہوا **الحق** مقصود آنحضرت اعانت سعد بود در نزول حارب ببحر جروح بودن **الحق** قول اگر چه
 بعض علما اصل حدیث برین احتمال بعد نموده اند اما مخالف جایز محققین و مخالف ظاہر احادیث است کہ
 برین تقدیر حکم بیک و کس کفایت نیفرمود کہ از ان سعدا حالانکہ خطاب عام بلطف جمع فرمودند قوله
 سیدکم الذین ہی است کہ اجله محققین این فقہاء و محدثین احتجاج باین حدیث برای تنجیاب مشرعبیت قیام
 اکرام برای اهل فضل فرمودہ اند مانند امام نووی و امام بخاری و امام مسلم و غیر ہم پس نزاع یک و کس علما
 و ران قابل التفات نیست علامہ خفاجی در شرح شفا فرمودہ و حمل حدیث سعد علی انه کان مریضا
 و قد نام را کہ افام هم صلی الله علیه وسلم بالقیام لیعینوه فی النزول عن دابته خلا و الظا
 الی آخره در حاشیہ صحیح بخاری باہتمام مولوی احمد علی در وہابی مطبوع شدہ بذیل حدیث مذکور آورده فیہ
 استنباط باقی ام للسادات کہ فی الکرم ان قال فی الجمع اجماع بہ الجاہدہ اکرام اهل الفضل
 بالقیام اذا اقبلوا و اما القیام المفہی عنہ فانما هو فیمن یقومون علیہ و هو جالس طول جلوسہ
 و فیہ تفسیر انما و در حاشیہ شمسین ابو داؤد کہ باہتمام مولوی نوارش علی اسماعیلی مطبوع شدہ از
 فتح النور و آورده خواہ قوموا الی سیدکم اجماع بہ المصنف و البخاری و مسطور علی مشرعبیة القیام
 قال سلمہ اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من هذا و نازعه فیہ طائفة من المحدثین
 الی آخرہ قوله طریقت جماعتی از مجرین علی مولد بمع قائل اند **الحق** قول این مقابلہ خانہ جنگی است کہ فی الله
 المومنین القتال **الحق** قول این چنانا اسقاط محبت کہ از غیظ و غضب بملہ شیدان گردیدہ بار

بضلال و تکفیر اکابر دین که مجوزین این عمل اند اشعار می نماید و از خدا تعالی خوفش ناید و قطع نظر
از آن میگویم که منع قیام از نایبه و علما مشهورین به نقل صحیح باثبات برسانیده ناحین روی کاغذ
سیاه گردانیده اما آنچه نوشته که در کتاب باران محبت که آن حجر یکی در فتاوی و شیخ نورالدین
در حاشیه مواهب بدعت و لا اصل نوشته اند پس اول تصحیح نقل ضرورت و تأیید بر تقدیر نقل
از قول ابن حجر یکی و شیخ نورالدین و همچنان از قول صاحب سیرت شامی حکم ضلالت مجوزین آن کجا
لازم است آیات می داند که آخر جمهر آورده اند بلکه خود حضرات مذکورین هم قائل تقسیم بدعت بوده اند
و بسیاری از امور را با وجود اطلاق بدعت بهیچ صحابه کرام جائز و مستحسن فرموده اند و همچنان اطلاق لفظ
لا اصل حسب قول علماء باایقان کی مستلزم ضلالت و خروج از اصل ایمان است پس استدلال صحیح است
بآن محض باطل خوانده کفی الله المومنین القتال درین مقام از علمیه و علم دین عاقل است از هیچ
که شیخ الاسلام برهان الدین حلبی در انسان العیون فی سیرة الامین المامون نقل صاحب سیرت شامی
تفسیر بدعت حسنه مستحب فرموده اند تقسیم آنرا ثابت نموده اند درین مقام برای تفهیم مرام مثالی دیگر
از کلام علماء کرام باید شنید و بر جمع البحار فرموده قد کتبت فی شان الصلوة علی النبی صلی الله
علیه وسلم عند الطیب الشیخنا الشیخ علی المتقی قدس سره هل له اصل فکتب الجواب عن الشیخ
ابن حجر و غیره بما نصه سئل نفع الله به بما ضو رة جرت عادة الناس انهم اذا عطفوا
او یاحین او غیرها و شوه ان یصلوا علی النبی صلی الله علیه وسلم فقل لذلك اصل
و ما حکمه فاجاب بقوله اما الصلوة عند ذلک و نحوه فلا اصل لها و مع ذلک
فلما کانت فیدلک عندنا انما ملخصاً قوله اگر نفس قیام را از بعض کتب ضعیف و قد ثابت
خواهند کرد برین قیام خاص محبت از کجا خواهند آورد الی آخره اقول ظاهر اقول و ضعف
و اعتماد و بی اعتمادی کتب فقده حدیث و البته به او نفس خود میداند در نه مستندات خود را کجا
که کتب قوی و جای در ضعیفه داخل کردن و بنای آن بر موافقت و مخالفت غرض غیر حکما
جائز نبوده و هرگاه که در مابقی تحقیقین مشروحه است و بدباین فرج اگر اقامت ثابت گردیده پس برآ
کجا آوردن آن بقصد اعلان تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه حاجت محبت دیگرست هیچ مسلمانی
چرا تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را با امور جائز نموده اند و اگر تکریم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را با امور

محققین گرامست خصوص قیام برای اگر ارم داخل وقت قد و تم تسیم هم کرده اند تا هم بر تحریر و منع این کلام
خاص حجت از کجا خواهند آورد **قول** فتم شاکه عالم بر غلات خیر البشر فتولی ندهد الی **قول** دشمنان
دین همیشه با کتساب فزون و تحصیل علم کمال پیدا کرده الی **قول** استیصال دین نماند که کان فی العلم
من دون الحق شرف لکان اشرف خلق الله اهل بیت **الح** **اقول** این تطویل کلام درین مقام
تلبیس بیجاست و معالطه نازیباست که اهل علم دیندار و دنیا دار و اتقیا و اشتراک هر دو قسمند اما حجت
بسیار از مجوزین عمل مولد خصوصاً و تقسیم معنی بدعت بسوی حسن و سیئه عموماً که معروف و مشهور
هم استند با قوال نشان در کتب دینی مذکور و مسطور است بدون نشان از عکس را چنین در ایامه شرح مبسوط
دین تدبیر متصرف با تبع شریعت و معروض از دنیا و راغب آخرت ثابت است با اخبار متواتره
و یقینی است کاشمیر فی المهاجره و خود صاحب ساله و مقتدایانش با تحضرات استناد می آرند
و در شیوخ دین خود می شمارند اگر حالاً اسماعیلیه بخت آخسان مجلس شریف و دیگر سقوت ایشان
ضلالت و بی دینی لازم کنند و سلیک را بر طریق ایشان مگر اهی قرار دهند و آنحضرت را از دشمنان
و مخالفان دین رسول کریم و مبتغان اهل بیت چیم شمارند و سلسله دین خود را هم بر زمین بچو صاحب ساله
این الفاظ تشنج بر زبان آورند اگر درین سواد تیره پسند این حرکات تشنجه باطل است که خود سینه
اما برای در محضر جواب از **قول** عقل با الهی است می راند که موخر از مقدم همیشه اکمل می باشد **الح**
اقول اگر او از این کلیه است دعوی با الهیست عقل باطل است و الا قطع نظر از آنکه مثبت بر ارم نیست
در خصوص این ماده صاف هم نیست که صاحب ساله و کافه اسماعیلیه ها شاکه در کمال بخصه
و نه ارم هم از آنحضرت رسیده باشد چه با آنکه اکمل گردیده باشند **قول** افضلیت تقدم زمانیه قد
مارست و آن تسلیم عدم اعتبار متاخرین و سقوط ایشان از پادشاه است **الح** **اقول** فیض
از باز مدد فرماید دیگران هم بکلیت آنچه میگوید **الح** **اقول** ازین قول خود بر یک خودتیش می نند
بسیاری از دعای خود را میکنند اما مخالف از موافق و خدا را از نافع نمی شناسد چنانچه از سیرای
ساقشات این اسماعیلی و سایر اسماعیلیه ظاهر است **قول** پس سعادت بر زمانه آنکس است که در سیر
صفات عالم دیندار و پادشاه **اقول** و فضل او شکر نماید **الح** **اقول** پس نهایت شقاوت است که
با وجود موجود بودن جهان آنکه حکم دیندار در ایامه دین که مجوزین عمل مولد از بر تحقیق است

ایشان اطلاق ضلالت و بی‌نی‌نموده آید باری چه بگوید در حق شاه ولی اسد داری جدا مجد و منتفی
 است نهفته او خود و هم‌نام و والد و مرشدشان شاه حمید الرحیم صاحب شیخ سند وین شاه ولی اسد
 مثل صاحب حسن حصین حافظ سخاوی این حجر عسقلانی و بلال سیوطی و غیرهم این حضرات را موصوف
 بصفات عالم دیندار میدانند از تصنیف بصفات اهل دنیا و از اشتراک قول که خاتمه دانستی است
 که نام سنی است از قول اگر سنی در اصطلاح جدید صاحب ساله همان را گویند که کتب بسیار و احادیث
 اتباع سنت عقائد فاسده ایجاد ساخته و با تلاح و موافقت اهل ابواء فاسده سابقه پر و اخته در حق
 ائمه الهی است از صاحب کلام و دیگر علمای اعلام در فروع احکام بی‌شمار مرام حکم تحقیق و تحمیل و تحقیق بلکه
 تفسیق و تضلیل و تکفیر لازم نماید تا البته این ادعای فاسده اسماعیلیه می‌شاید در نهان تحقیقت این
 ادعا همان مثل است که اهل اعتزال خود را خالق افعال دانند اما معذرت خود را موصوف اهل توحید دانستند
 و این است بسبب ثبات صفات شرک لازم گرانند اما کلماتیکه صاحب ساله متضمن فرموده طعن باینکه
 و مدح بقیست خود بار بار برای اظهار توجه خویش در میان می‌نهد خیار طول کلام خارج از مرام فائده
 نمی‌برد و جواب جمله خرافات از ما سبق آشکار پس حاجت اعاده و تکرار نیست قول که بر صاحب بیست
 که در رعایت تحریر جواب این کتاب شوند توقع است که این دو سه بار را پیش نهاد خاطر مبارک نمایند
 اول آنکه آنچه در اینجا ایراد یافته است موید است بنصوص کتب کتب کتب و آثار اصحاب علم و شایع و کتب
 است پس در حقیقت تردید و تفسیق توجه بحال این حضرات باشند بملف که ناقل و مبلغ سنی است پس از
 اقول یکبار چشم به پیش نور انصاف مکلست نیک میدانند که صاحب ساله برای مفاد و رسیدن
 کذب و تحریف می‌داند چه در بیان مراد آیات و معانی احادیث که برخلاف مجرور و مفسرین شایع گردید
 محققین با بجا قدم انداخته و در بعضی مقامات گویا که به توفیق پر و اخته و همچنان در آثار اصحاب
 و علمای و شایع خرافات خود خلط نموده و مقدمات ضحاک و بی‌بها افزوده پس دعوی اینکه آنچه
 یافته است موید است بنصوص قول که مبلغ و ناقل است این ادعا کذب باطل است قول که دوم آنکه
 برابر هر جهت و در بیان این ساله احتجاج با قول و روایات اهل حق نماید و مستند بر چنین علمای و شایع
 فرماید اقول بر چند بنده را اقرار نیست که کسی را وقت توهم موافقت بدیج می‌ستایند
 و بدقتی دیگر باید از این صفت بخواهی خود را خلی اهل ضلالت می‌نمایند فقیر را بی‌کیلی الزام احتجاج

همان طایفه است که مستند به صاحب ساله اند التزم کرده ام و اگر یک و جانز دیگر علمادین
 آوردم آنهم بعد از آن است که در دیگر رسائل این طائفه و کبرای شان ستانده و ذکر آنها دیدم و نیز ستان
 بدان کتب کرده ام که وجود و اعتبار آنها در عامه امصار نزد علما و بدرجه کثرت و شتخابست نه از
 رسائل مجهوله و غیر معتبره مانند رساله صریح نورالیقین و باران حجت و غیره و اما افقار صاحب ساله
 که تاکنون وجود آنها را اختفا و استتار است فضلا عن الشهرة و الاعتبار قوله چنان گفت که جواب
 بعضی مقدمات رساله نویسنده و از باب استخراج دیگر مطالب قطع نظر نمایند و الا این جواب ناقص شمرده شود
 و قابل رد و طرد باشد **الحاق قول** اول این کلامی است تعجب غایب از قانون عقل و ادب و ثانی این
 آرزوی صاحب ساله هم حق تعالی بر دست بنده ضعیف بطور رسانیده که از جمیع مستدلالات
 و اقوال صاحب ساله که متعلق بحجت و مقام و مدار اصل مرام بوده اند آنچه شایسته داده و بطلان همه
 خرافات ظاهر گردانید **قوله** پیغمبر آنگه پیش از تحریر پاسخ هکلی رساله را از بدایت تا نهایت لفظ بلفظ
 مطالعه فرمایند **الحاق قول** برین ایامی صاحب ساله هم عمل نمودم و بعد مطالعه شش تمامها از حضرت
 رسیده که یکم در حکایت خیر طلب داشته و حجت نفس و حمایت کسی در خیال نگذاشته لب به جواب کشودم
 و هر مطلبی مستند به تحقیقات آمده وین نمودم اگر صاحب ساله نفسانیت و اعتساف بگذارند و در راه
 تحقیق حق و انصاف آمده امید قوی است که بعد مطالعه جواب توضیح مجوزین مولد و عالمین آن باری
 و از خرافات خود توبه نماید **قوله** چهارم آنگه هنگام مخالفت و مناظره بر سب و شتم پیش نیایند بلکه سر
 پاسخ و ادب حفظ مراتب مخاطب از دست نگذارند **الحاق قول** اگر صاحب ساله را حفظ مرتبت خود
 محبوب بود و از راهی شیعیه که میارباب شرافت و کرامت چرا از دست داد و همچو اسافل و پستی تحقیر و تحقیر
 آگاه برین چالافتاد و در سب و شتم و تفسیق و تضلیل چاکشاد اگر نارسیده در کلام آگاه برین بخاطر
 خطایه بود چرا بطور طلبه حق از اساتذہ خویش و دیگر علمای حق اندیش طلب تحقیق حق نه نمودن از ط
 خود گفت اسان در شان ائمه دین ساختن ولی باگانه علم طعن و تضلیل و تفسیق افراختن و از دیگران حفظ
 مرتبت خود و طلب نمودن برای تعلیم و تکریم خویش و طائفه خویش فرمودن نهایت تعجب و نهایت
 غریبست و در خویش بدشنام میالاضا است اما معذرت وقت مطالعه این جواب خواهند دید که حقرا
 برگزینش صاحب ساله ملتزم طعن و تشنیع نگردد و اگر با کسی بگوید و چون بدو نسبت است از صاحب ساله

واحقر معذوره کلخ اندازد پادشاه سنگ است به و این مصرعه هم سه آخر ای او صبا اینست آورده و دست
 معروف و مشهور قولم **خیم** آنکه با قوم انکان که بر علیه که مقامی تن کیوی بایات الله فعلی الله
 خاجه و امر که و شرکاء که **الحاقول** این آیات که می که در قول جناب حضرت فوج علی نبینا وعلیه السلام
 و السلام در مقابل که فراموشی قحید و نبوت وارد گردیده ایراد آن درین مقام چه مناسبت دارد مگر آنکه
 حسب عقیده طائفة اسماعیلیه در بنیاهم اشعار است باینکه علی اکرم و ادایای کرام را که قابل شمس
 عمل مولد اند گواهی می بخشد و این طائفة باشند از اهل ضلالت شمارد و خارج از سلبین انکار و پس باینکه
 این خیال از سابق روشن و فساد جمله او باشد در ماتقدم مبین و هانا اختصار الکلام و اسال الله تعالی
 حسن الاختتام و لایحی اهل الاسلام ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالا بهار و لا تجعل
 فی قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک وف حلیم و صلی الله تعالی علی نبیه الکریم و صلیه و آله
 سیدنا و مولانا محمد صاحب الخلق العظیم و علی اهل و اصحابه اولی القدر القدر و الفیض العظیم
 اتباع صاحب ساله برادر افتخار و برادر عزت اعتبارش چهاران تضرع شهادت حسن صورت و دست
 مولف در حق او ان شایسته تالیف و بکار بردن مجرعه عیسوی درین باب چون مهر نموده اند و شمس
 طلوع نموده آن کتاب الی غیور ذلک صراط البیاتی تعجب الی الا که باب درین گردانیده اند و از
 بخیاال نیار و ندکه این کسان چه لیاقت ان دارند که به شهادت آنها تضرع تضرع فیضیل آیه درین باب
 و قطع نظر از ان حال این کسان و امثال ایشان معلوم اما جمله آنها حال دو کس که بمنزله سرسبز این عالم
 در یخام قوم اول که شهادت نزیل ثونک ثبت نموده و بلفظ تلج الفقیه و الحدیث مستوده و حال فخر
 ایشان در رساله صیانه الاناس باید دید و به قدر قلیل از خرافات ایشان مطلع شاید که و دیدار
 بست که نزیل ثونک بقاعده لاکثر حکم الکلی بر بنا حسابیات و مسائل فقهیه که یکی که در
 مسائل موافق است و در اقل موافق اهل یهود و بدعت باشد و اخل باسنتی پنداشته و صاحب
 از رجوع الشیاطین نسبت نمودن آن بطرف شاه عبدالعزیز صاحب فرموده که مذکور است و عت
 نهایت شک و یار یک ترازوی است هر که اولی مخالفی باسنت نماید از دایره این مذهب یک
 صاحب ساله و برادر بزرگوارش در معنی سواد اعظم که نهایت تطبیق نموده و کلامی که
 ازین بقیه مخالف حدیث و اندیشه و جماعت فرمودند و نزیل ثونک در صیانه الاناس حسن و قبح

مطلب سواد اعظم قرار داده و همچنان عدم قابلیت کفر عفو را محتمل از سبب سواد اعظم قرار داده و چنانچه
خور فرماید که اطلاق سواد اعظم در اینجا حسب تحقیق او خبر از علم و تحقیق نریزید و کمال سبب به شهادت دیگر که از
شیخ عباس پیر شیخ احمد عرب شروانی نویسنده اند و شیخ صاحب موصوف شروانی برای تهرانی باشد
فائق بر ذریه اولین قرار داده و تبصریح و کماله تشنیع را از حد گذرانیده و نسبت بالزام شرک و کفر این بر مجری
این عمل شریف رسانیده اند هر چند از شیخ صاحب موصوف بنابر غلو مذکور تشیع و تقبیح تشیع بر نفس
الزام ضلالت بایده است و اگر با اینست غیر غریب اما اگر کسی که خود را خواه خواه سنی گوید افتخار به شهادت شیخ
و الاتبار نماید عجیب طرزه آنکه از ساله کشف الالتماس ماسوس به انحناس حال شیخ ابو الفضل
باید دید و بر نادانی حضرات اعلی علیه باید خندید و عبارت الکشف مگذارد و جناب ابو الفضل که مصداق
پیشی نه کسی نام محمد فاضل پیر او نکی کیا توفیق کجی که پیش ناظم ناظر و پیش ناظم و پیش هر دو پیش و پیش
پیش هر دو پیش کایه حال کجی علم صرف و پنج جسم فهم احدیث امیه بدی ملطوی می اورا دراک در اول انصاف
او صیای منطوی او سکو علوم ناحق بین معده و فراتی بین او رخصیه کو بر عکس شمیلیاتی بین او صحت عباد
به منوال می که هر چند سالها سال سی بلکه بد و غیر سی آج تک شق انشا نگاری او و نظام و مناری
برابر جاری می آید با صاحب نزد یکده و در سی اصلاح منظوم و منشور لیجانی بین اب تک بلطفه تقاضا
و مستحق و عامل نمین که روز مره انشا می فرسی اصلاح و زلات سی مبرم بلکه سکین بود جبار سی ضعیف
به حال حق خولی رفیع کا کیا حال بود گا اورا یسا و لا و در جوان مرد صاحب تمیز بر اورنگ مصرفه
عزیز محاوره خوب جواب و مواروم احتمال کلمات طبیعات کتابا مد و صفت بهضبار کو کیا همچی اورا و
کیا شد لال و حسابا سائل دیگر کا شیخ کیا جانی معاینه کا برسا و الی اخره مخصوصا باللاتر از همه آنکه
لغات فیرون چشم ناو التفتیح فی العالمین فی العالمین محمد صدر الدین خان بهادر و آگوستی بایس عبارت
که در لغتی سید صابقی حسن حبیب و جمعی درین سلیم و قوت حافظه الهم بهم زیب تحریر سا فخته فخته
که آن سید العالمین فی العالمین هم از مجتهدین مولد اند و درین سلسله فتوی فو شفته اند که مشهور
مکتوبه عروف و مشهور است و بر این عمل مولد طعن و تشنیع نموده اند از نوکر نام و سند العالمین

حاصل آنکه اشهاد نا حقیقی امری دیگر نیست فقط	بسم الله الرحمن الرحیم
---	------------------------

الحان قال پس ازین مذکور صاف واضح شد که اتباع کثیر و جماعت لازم است الی آخره مقام چهارم است
 که بخندید بر تالیف تفهیم غلطه شاه مانی از فروش تاعوش سانسیدند و در شهر آن قصوری نگذاشتند
 باینکه تکلایم عوشی آنرا ندیدند و یاد کردند و تفهیم ندیدند و پسندیدند یا آنوقت پسندیدند
 و اینوقت قابل منسوخیت آن گردیدند هر صورت این ترانه خارج از اینک که کشیدند
 طرف کبراء خود چه جواب اندیشیدند اگر درین مقام تشبیحات شان قلب نایم بجاست و اگر نه ^{الله}
 المومنین القتال در جوابش خوانم سرست و اگر این شعر بیادش بهم زیباست چه بی دارم
 زو نشین مجلس باز پرسش تو به فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنی مملکت ساکنان قوی و دلی
 که احقر اصناف ده گانه تکلایم عوشی را متوجه استدلال و احتجاج تفهیم المسائل گردانند بجا که مجرب
 مولود و قیام نام کبرای خویش بر کسی نشاند سپس چه جواب از آنجا نب تصور آرند تصدیق آن از آنجا
 هم لازم شمارند صاف چه میگوید که احتجاج موفیق تفهیم مقبول است و جواب یام و دو و توضیح
 و خراب حال متوجه بیان تکلایم باید گردید و جواب مفصل آن بایشه قدس قولی که اول آنکه معناه بعد
 تحقق الاجماع **اقول** اگر از کلام بعض اعلام در شرح یک حدیث یک معنی فهمیده شوند مستلزم
 آن نیست که معنی مختار دیگر شرع محققین که آنهم موید بدی و الامالی و احادیث باشد باطل اعتقاد کرده اند
 از نقل عبارت تفهیم که معنی حدیث ظاهر گردید بر آنیاد توضیح مرام و تکمیل الزام سند دیگر هم
 باید شنید قطب سیاحیل در مظاهر حق در فائده حدیث ابتعوا السواد الا عظم و فائده من شدت
 فی المنار نوشته معنی جو اعتقاد او قول و فعل اکثر علی هو ان او سک پیروی کرده الی آخره **قولی**
 و صراحت معلوم میشود ازین حدیث دیگر که این ماجر مرفوعه از انس روایت کرده ان امتی لیتیم
 علی ضلالة فان را بقر اخلاقا فعلیکم بالسواد الا عظم و تفریع لزوم سواد عظم بر عدم
 انعقاد اجماع امت بر ضلالت دلالت میکند بر اینکه مراد از سواد اعظم جماعت جمیع امت است **اقول**
 دعوی جماعت ازین حدیث ثابت نمودن لزوم سواد اعظم را مفرع بر عدم انعقاد اجماع
 امت بر ضلالت قرار دادن موجب احتیاج لزوم سواد اعظم در حدیث شریفه مفرع است
 بر دلالت اختلاف صاحبیه که آنرا مفرع بر عدم انعقاد اجماع امت بر ضلالت قرار داده معنی
 بخاندان را بقر اخلاقا فائضیا نیامده **قولی** این ابو ذر کسی است که در بعض مسائل با جماعت جمیع

صاحب طرف شدنی قوله پس حدیث مذکور قابل تمسک نماند چه در اصول حنفیه مقرر شده است که هر حدیثی که صحاح راوی او مخالفت او کند یا پایه اعتبار و احتیاج می افتد آنرا قبول رود و افضح خواهد بود که صاحب اهل ضلال که تمسک بجای روایات شاذه و اقوال نادره بر خلاف جمهور و مخالف مذہب شریف خود نموده اند اینست و جماعت نیز آنرا دفع او نام جهان که در مقابلۀ آنها تمسک احتیاج بحدیث مذکور فرموده اند بخالف شان بود و حتی در حدیث شریفی که به انیمه انت را از پایه اعتبار انداختن کما ضلالت در تحفه اشاعریه در جواب کینه حضرت و ششم فرموده اینست در اصول خود قاعده قرار داده اند که سبب آن ازین فائده مقتضی آنست که ایضا السواد الاعظم و ایضا که مخالف جمهور باشد ترک دهند آنرا آنچه صاحب ساله خواجه اصول از ناظمی خود نموده قطع نظر از سبب طویلۀ این مسئله اینقدر محال نیاموده که این حکم عملی را طلاق کجاست از کتب مشهور اصول اعتبار شروط و قیود چند در آن ظاهر است یکی آنکه مخالفت راوی یقینی حقیقی باشد و دوم آنکه این مخالفت بعد از روایت نموده باشد سقیم آنکه در مردی احتمالی دیگر نباشد چه اگر در مرد احتمالات چند باشد و او راوی بر بنابر یک احتمال عمل نماید مستلزم آن نیست که عمل باقی احتمال دیگر حدیث و احتیاج بدان سلبا باطل گردد و آن حدیث علی الاطلاق از پایه اعتبار ساقط گردد و در شمار آورده و المروی عنه اذا انکر الروایة او عمل بخلافه مما هو خلاف یقین سقط العمل به و امکان قبل الروایة و او را بعضی تارخیه نمیکند چرا و تعیین الروای بعضی محققان در بعضی العمل به لکن اوایل الاخر الی آخره و چون در حدیث شریفی است که مراد باین خطاب عثمان بن عفان نه مجتهدین پس اگر راوی این حدیث که از اجله مجتهدین بودند اجتهادشان در کدامی مسئله بر خلاف اکثر باشد نتوان گفت که این حدیث سبب مخالفت عملی او قابل تمسک نیست و بهیچو مخالفت مستلزم آن نیست که احتیاج بدان بر غیر مجتهدین هم برای ترجیح اشیاء اکثر درست نباشد و در همین مسئله که قصص مخالفت حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس بنحو صریح بتلوییل تمام نقل نموده است حالا اگر کسی قول جمهور صحابه را گذاشته تقلید قول حضرت ابو ذر و حضرت ابن عباس درین اقوال نماید پس اگر او را در او درست نیست و نیز می توان گفت که چون در حدیث شریفی احتمال لزوم اتباع اجماع و منع از مخالفت بعد انعقاد اجماع و هم احتمال اتباع اکثر موجود است پس اگر راوی این حدیث حسب

اجتماع خویش بر احتمال اول حمل نموده در بعض امور به طور مذرت مخالفت اکثر کرده باشند لازم نیست
 که حسب تحقیق دیگر محققین که بدلیل دیگر احادیث و دلایل مراد ازین حدیث اتباع اکثر داشته اند
 حمل بر اجماع احتجاج از آن باطل باشد قولی که ارشاد کردند که آن جماعه صحابه است اجماع قولی که یکیه و ایات
 متعدده حدیث اتباع جماعت علمه حدیث اتباع سواد اعظم صورت وقوع اختلاف مطابقت
 نموده است و شرح محققین هم دیده است نیک میدانند که مراد حصرت و تخصیص صحابه که ائمه است و قطع نظر از
 برابر صحابه ساله اقرار نموده باینکه مراد از سواد اعظم نیست مگر جماعت اصحاب یا جماعت علی بن
 کلمه سابقا و جواب بحث قیام سابقا گذشته و قدری لاحقا هم می آید قوله حق تعالی فرمود که الالدین آمنوا
 و عملوا الصالحات و قلیل ما هم الی قوله مخالفین آیات است حجت نمی تواند شد اجماع قولی که از نافع
 مطلب آیات کریمه و احادیث شریفه تفصیل در ازوهم خود قائل مخالفت یکی مراد دیگری را گردیدن برین
 بنا حدیث شریف را از پایه حجیت ساقط ساختن و بر آنکه درین که احتجاج بآن نموده اند سهام تمام ایشان
 شریکین از تحریف و انکار و بتنی بر لدا و عدا و صاحب تحفه اشنا عشریه در باب مکالمه آورده که یازدهم
 گویند مذاهب اشنا عشریه حق است و مذاهب اهل سنت باطل زیرا که اشنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان
 قلیل و قلیل مانده اند و اهل سنت کثیر و عزیز و خدا تعالی و حق الحق فرماید و قلیل ما هم و نیز فرماید و قلیل
 من عبادی الشکور درین تفسیر تحریف کلام است و تعلیل اول آن نیز که حق تعالی در حق اهل بیت
 این امر فرموده است ثلثه من الاولین ثلثه من الاخرین و باینکه بقلبت وصف کرده است
 کما قال و لا تجدوا کثرهم شاکیین و فی الواقع شکر که صرف العبد جمیع ما نعم الله علیه الی ما خلقنا لاجله
 مرتبه نیست عزیز الوجود و برینجا بیان حقیقت و بطلان مذاهب نیست بیان قلت شاکیین و کثرت غیر
 شاکیین است و همچنین در آیه و قلیل ما هم بیان آنست که حامل جمیع اعمال صالحه کیست الا الدین آمنوا
 و عملوا الصالحات و قلیل ما هم درین آیه هم ذکر عقاید حق و غیر حق نیست و اگر قلت و قلت جمیع
 حقیقت شود باید که نواصب خارج و زیدیه و افضلیه و ناوسیه احق و اوجبی باشند از اشنا عشریه که
 بسیار قلیل اند بلکه حق تعالی در کتاب عزیز خود جایگاه خود و غلبه تسلط و نشان الحق و عده میفرماید الی
 و در احادیث با جماعه با جماعه سواد اعظم است و موافقت جماعت تاکید فرموده اند الی آخره قولی که
 کسانی که جماعت بر ایشان صادر است صحابه اند رضی الله عنهم و ایشان این قیام ناجز می دانستند

اقول برای حکم لزوم ضلالت بر آنکه است و تخیریم تکرم آنحضرت افترای عظیم بر صاحب کرام می نماید چه
نسبت ناجائز و انستق این قیام بسوی صاحب کرام کذب است شنیع و اگر برای گلو حلاخوار جائزند انستق
قیام جائزند انستق قیام وقت آمدن حضرت در مجلس اصحاب ملاحظه و پس اینهم افترای است چه محمد بن یحیی
قیام اصحاب کرام وقت آمدن آنحضرت ثابت غرضه و اندر علامه خفاجی در شرح شفا موده اما انصافاً
للعلماء و الصالحین فاستحب کان الذی صلی الله علیه وسلم اذا جاء قام له الصحابة الى اخره
و اگر اینهم منزل کنند و مراد جائزند انستق اصحاب قیام وقت رویت آنحضرت را مراد دارد و حدیث
حضرت انس رضی الله عنه پیش آورده پس آنرا میگوید که از آن قضیه در سلسله جائزند انستق چگونه ثابت گردیده اگر بلفظ
که است آورند پس انستق گوییم که لیکن هذه الکراهة للنفی پس اینهم ناجائز و انستق به ثبوت
نرسید و ثانیاً آن عدم قیام وقت رویت بسبب کراهت چگونه مستلزم ضلالت محویرین این قیام نماید
که قیام وقت رویت و نیز علت آن که اگر است آن بود و برین موقوف و بسا امو که در مواضع شخصی در وقت
مشاهده و حضور او کرده است و در غیر آن غیر کرده از آنجمله است مدح کسی و تخریج آن که در دست نمانی
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اطلاق سیدنا بر ذات مبارک در مواضع شریفه فرموده بعد از آنکه
صلی الله علیه وسلم فرمود و جمع البحار بزیل حدیث غیل انت سیدنا و انت فخرنا و انت سیدنا و انت فخرنا
کانه که آن محمد فی وجهه و اجله و افاضه و در کتب سیر مائنه شفا فصلی بر اینست که است برای
بیان که است آنحضرت بسیاری امور را بجهت محبت و شفقت فرمود که جماعت خود مخالفت جماعت جائز بود
الی قوله این حدود قرآن به دن معوذتین و دیگر مسائل اتفاقیه انکار می که انما اقول رقیع نظار آنکه در ظاهر
کلامی است و بعضی طویل اما انحر الطلیه انهم قال و قبل ضایح از بحث گذشته و مناقشه فی المناقشات
در اصل بحث کلام بکنیم و میگویم که ما حاصل استدلال استدلالین باین احادیث همین قدر است که در بعضی
بعض علماء است را بنحویرتبیین و اکثر محققین خلافی واقع شده و حکم احادیث شریفه متبع آنکه باید
گردید و قول نادر را محجور باید فهمید اتباع مذنب محقق سواد اعظم مواب و بواسطه التزم انما
شاذ و در وایات نادره خطا و نازیباست پس اینانچه صاحب سالد که درین وجه و همچنان در وجهیم
بعض وایات نادره و اقوال شاذه که از بعض علماء کرام صادر شده اند پیش می آید و از آنجمله آن
نازد این تطویل لاطل بر تقدیر صحت وایات آورده پس ابطال آن نمی سازد آنرا می گردانی

و عوی سیکو که از کرامی محمد بن سید علی مخالف جمهور و مشهور سید البیته در رد آن این بطلان فایده می کشید
 و چون نکته مقصود همین قدر است که اتباع اقوال شاذ و نادره که مخالف مذهب محقق اکثر ائمه علیهم السلام
 گویند آن مجتهد در آن خطا نیست سبوح و عظیم علم حقیقت یار دیگر و جوه معذور باشد اما اتباع آن قول مجبور
 و ترک و طرد مذهب محقق جمهور نبی شایسته و این مطلب از تحریر این جواب مرتفع نگردیده از صاحب رساله
 می پرسیم که مثلاً در همین قول از حضرت ابن مسعود در مخالفت اتفاق در انکار قرآن بودن عتوتین برای الزام
 نقل نموده ای اگر بعضی محال صحت و صدق این روایت را از حضرت و می ضعیف الله تعالی عنه تسلیم نمایم
 آیا اتباع این قول شاذ و نادره درست و صحیح است یا خطا و قبیح اگر قبیح می پندارند همان قول به ثبوت رسیده
 مشیع قول شاذ و نادره نباید گردید و مذهب سواد اعظم را درست و معتبر باید فهمید و اگر اتباع آن قول
 شاذ و نادره را درست می پندارند و قولش کذب و زور است و در عقیده شش سلسله خطا و قصود در اینجا
 برای روشن فرستادن استندین امثال صاحب رساله ضرورت شاه ولی الله و الهی
 در الزامه الحفا و موده پس قیامت و الذکر و الاثنی شایسته و در نماز نباید خواند حال آنکه در حدیث ابن مسعود
 و الهی در آن صحیح شده و در وقت التماس صاحب حثمانیه از اصل شیخین بنی عباس رض و صحابه دیگر
 مباحثه فرمودند و در بعضی آیات و معنی رب ربک بجا قضای ربک نوشتند و همان نسخ در افاق شایع شد
 همین قاعده و آنچه که قول جماعت صحیح بود و ترجیح این عباس رض من باب خطا المعذور الی ان قال یا زید و
 خیر بی و در کتابی نور برین تعجب آورده باشند که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت و در وقت
 اشکال یک جانب اصابت بود و دیگر جانب خطا المعذور چون پرده از روی کار برداشتن و حق
 مثل قتل آن صحیح بود پیشند مجال اختلاف نه نماند به که بحال همینها و شما لا افتد ز نذیر است و ارامی باید
 بقضای رسانید الی آخر و خفی ما و که نام اسماعیلیه هم در رساله ایضاح اقرار کرده است که اقتدا صحیح
 و تابعین در امور یکدیگر از بعضی این ایشان بطریق ندرت صادر شده داخل بدعات حقیقت است قوله
 بچکه بانکار نفس این مخالفت دم نزد و گفت که مخالفت جماعت جائز نیست **الحقول** این مجرب
 او عاست و ثانیاً بقدر تسلیمش خارج از اصل بحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر بسبب اجتماع و شل انکار
 سکوت کند مستلزم آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتماع باشد یا اتباع و اقتدا آن نزد این مجتهد صحت
 و درست گرد و بسا اوقات صحابه کرام امری را مفعول میفرمودند و بران از احادیث آنحضرت صلی الله

علیه و سلم استدلال می نمودند و این را اجتماع و مجتهد دیگر سکوت می ورزیدند اگر چه آنرا خطای فیهی
 در غنیة المستملی در بیان کراهت صلوة جنازه و سبب جماعت بعد از آنکه این مطلب از حدیث
 حضرت ابو هریره رضی الله عنه در سنن ابوداود این ماحضت اثبات کرده و از حدیث حضرت صدیق
 که در صحیح مسلم است جواب داده می نویسد و ما قبل او کان عندای هریرة هذا الخیر لواله
 ولم یسکت مدفع بان غایة ما فی سکوتہ مع علمه کونه مسموع الاجتهاد و الانکار
 الذی لا یجوز الشکوت علیه هو ما یکون معصیة و ما ادعی الیه رأی المجتهد لا یکون
 معصیة فی حقہ فلا یجوز انکار فیه بیکار که سبب از راه خطا و اجتماع می راه خلاف رفته
 معذورست اما بر دیگران اتباع مذهب محقق چنانکه دین ضرورت و مدیده دانسته اقول شایده
 و نادره را اختیار ساختن و مذهب بود او اعظم را پس نسبت انداختن البته مخالفت عادیست
 پر و اذن است قولم مراد از جماعت اگر اکثر اند پس آن دعوی یعنی جماعت را یعنی اکثر گفتن
 خلاف لغت و شرح و جماعت است اقول بطلان این دعوی از ما سبق تحقیق محققین
 اکابر این طائفة ظاهر گردید قولم اما شرح پس حدیث مرفوع است ایشان فما فوقها جماعت
 اقول درین حدیث که اطلاق جماعت بر ایشان مافوق آن آمده مستلزم آن نیست که هر عاقل شرع
 لفظ جماعت آید مراد از آن همین باشد تا که برین بنابر آنکه تحقیقین که ازین لفظ درین اسناد
 علماء دین و جمهور محققین مراد گرفته اند نه لغت مخالفت شرعی شریف نماده آید
 و اگر نزد صاحب سالک معنی شرعی مراد از جماعت خصم در بین نیست پس این اقتضای سابق این
 که محل اجماع جمیع امت نموده بود بطلان آن بر و نموده که ایشان مافوق آن معنی شرعی این
 گردید حال باید فهمید که مراد ازین حدیث شریف نزد بعض علماء که اجماع بیان حالت مسافرت
 و نزد بعض فقهاء حکم اقتدار در جماعت نماز است و نزد بعض محمول بر نماز است نه آنکه بیان معنی
 آنجا جماعت و عماره آن مراد و مقصود ازین حدیث باشد در توضیح فرموده و الحکم
 معمول علی الموارث او علی منیة تقدم الامام فانه اذا کان المقتدی فاحدا یقوم علی
 الامام و اذا کان اثنين فصاعدا یتقدم الامام او علی اجتماع الرفعة بعد قوة الاسلام
 فانه ما کان الاسلام ضعیفا فلیلتی صلی الله علیه و سلم عن ان یسافر احدا و اثنان

لغوله علیه السلام الواحد شیطان والاثنان شیطانان والثلاثة مركب فلما ظهر قوة الاسلام
 رخص في سائر النعمان قولنا ما قول جماعت ليس محي السنة وشرح السنة گفته الجماعة عند اهل العلم
 اهل الفقه الى آخره قولنا اين قول مخالفان انهم دين نميت چرا كه مرادشان بهم با اتباع اكثر اتباع
 اكثر و جمهور اهل علم و فقه بوده است نه اكثر جهان و حوام پس ايراد اين عبارات براي بطلان آن استدلال هم
 باطل است و خيال تمام قولنامه ثابت است كه در آخر زمان اهل حق و ارباب تقوى اكثر خواهند بود و اهل باطل و
 ارباب فسق اكثر از قولنامه در صورت تعارض قابل حجت نخواهد ماند **ما قول** در احاديثيكه ثبت ترجيح
 اتباع سواد اعظم اند و علماء و ائمه بدان استدلال فرموده اند كجاست كه در آخر زمان شيوع حركات اعمال
 و عقايد باطله و ظهور فسق و كفر خواهد شد يا آنكه در منوعات مخصوصه اتفاقيه امور شقيه كفر يه هم در هر وقت
 اتباع اكثر موجودين آنوقت بايد نمود تا كه حكم معارضه نموده گفته شود كه احاديث مذكوره قابل حجت
 افسوس كه صاحب رساله نه معالي احاديث محي نموده معني معارضه مي يابند و مركب در ميدان تجميل و تحليل
 ايمه دين و واند قولنامه شايسته جميع علماء روي زمين را با وجود انتشار ايشان چرا انگشت آوريد
 و معلوم گرديد كه ثبوتان قيام اكثر اند از منكران **ما قول** امر يكبار صد سال متواتر است ميان ائمه اعلام
 مجتبهين حضرت خيرا لا نام در اكثر بلاد اسلام است و در اعصار متعدد جماعت يكسان مشهورين مختارين
 مشهوره مستنده استسان جوانان تحقيق فرموده و عمل بدان نموده باشند و مخالفين با وجود جدد و جاهل
 در زمره منكرين بجز چند نام و انهم باستناد رسائل غير معروفه و فريب كه در آن نوشته اند كسانيكه كثر علماء
 مشهورين مجوزين وقت بطلين و منكرين آنهم از جمهوري هستند بر ايشان بموجب اقرار كبراي حصار رساله
 از فاسعين تفهيم و غيره البته اتباع علماء شيعين كه نسبت منكرين بكونين اكثر اند ضرورت و در انگشت افرويد
 جميع علماء روي زمين بخنده و مجوز حال اين امر كه شايسته منكرين اكثر باشند و قول ايشان ظاهر نگريده باشد علمي
 نمي اندازد و تا نيامي گويم كه چون از رساله برادر خود و اين بزرگ ظاهر است كه علماء تا به ارسال قائم نرسيدند چيست
 استسان بدعات حسنه بوده اند پس اين اقرارشان ايشان با شيعين قيام كين است كه در و تا نشاء و بخا
 كه حاجت به شمار جميع يكسانيت برين بنا استدلال با اين احاديث باطله و طائفه اسماء حليمه كه
 براي ثبات دعوى خود با و علماء و اتباع و اتفاق بيان خود با كذب تحت آلوده اند كرايد و آنرا و
 رساله را و آنچه كه اول اين نهار از طائفه خود مي نموده اند كه صاحب رساله جواب اثبات دعوى ايشان

و اجماع از طرف طائفه خود چه اندیشیده مگر آنکه صاحب رساله را در این ادب اتفاق و اجماع جمیع علما
 مشارق و مغارب از متقدمین و متأخرین از روی کمال علم و یقین و معلوم گردیده که صاحب رساله
 درین باب بر خلاف جمهور الیه دین راه می پیود حال او در بنیام اقوالی چند از کلامی طائفه نشان میدهد
 و شمار کنندین جمیع علما مشارق و مغارب ازین نامی خواهم پس منجمه آن اینکه مولفین تفهیم المسائل
 در مسئله انکار سماع اموات و دعوی اجماع امت نموده اند و منجمه آن اینکه نیز بل چونکه در سوسه انکشاف گفته
 تو به دور کن بالا اتفاق بین اینک امرت فعل ماضی بر دو سر خود مخرج و نکرانی بر استقبال بین اینک و منجمه آن
 اینکه در همان رساله در بیان اعلی بودن مصف بعثت لتبلیغ ما و حی الیه و معنی بین گفته سب علما نفهم
 اور قریف بین بین و اعلی کلماتی از منجمه آن اینکه منجمه آن اینکه منجمه آن اینکه منجمه آن
 غیر قیاسی که باجماع ضعیف بلکه شافعیه می مکرده می آن و اگر صاحب رساله و اتباع او گویند که اینها و اینها
 اینها که دعوی اتفاق و اجماع نموده اند به از جهال خود اند پس باید دید که همین صاحب رساله نسبت
 بودن اشاره با سب دعوی اتفاق امارت و آثار متواتره و اجماع آنکه بعد و جمیع فقهاء و محدثین
 نموده معلوم نیست که بوقت این تحریر کدام عالم و آنوقت در کدام عالم بوده حالا مکاتیب شیخ محمد باقر
 و از اتباع صاحب رساله آنچه پرسید است باید پرسید که علم حدیث شما که مقلد محض پدر بر شما
 جان نیست که سیکوید این امر خاص ای محمد واجب و برای مقلد حرام الی قوله اگر اکنون احادیث منع
 الیه پس فی غیر التوهمه امثال بر شاخص کنیم **اقول** در هر قول زیاده تر نافی خود را هر یک است
 یعنی فهم که آنچه مقلدین گفته اند هیچ قدر نیست که مقلدان را ترک مذنب صریح محمد خود صرف بنا بر شنیدن
 لفظ ره است که امی حدیث مخالف قول امام می رسد چه تحقیق معاد حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن
 و نیز نسخ از منسوخ و قوی از ضعیف و دیگر ضروریات محمد و که آن حکم فرموده است از مقلدین مذنبش
 بخوبی زیاده تر بود و بر مقلد آنچه واجب بود بوجوب فاسدوا اهل الذکران کنند که مقلدون اند
 و این امر اگر چه اسما علیه و باید برای تکفیر است محمدیه که و شرک قرار میدهند اما مستندین صاحب رساله
 تصریح آن نموده اند از انجمه شیخ محمد که برادر صاحب رساله حسب عم خود تنها قول همین یک شیخ را تحقیق
 جماعه کثیر از آنکه درین که تا هزار سال گذشته تراجم میدهند و مکاتیب و بعد نقل عبارات فتاوی غیر اینست
 و غیره میفرمایند مقلدان را نمی رسد که مقتضا احادیث نقل نموده حیرت در اشاره نماید و بفرمان

چندین علماء و مجتهدین در کتاب حریم و مکروه و منعی گردیم الی آخره و کلمه حجة علی صاحب الرسالین
 این امر لازم نیست که نزد این علماء فقه علم امری که مخالف جهت نیست از ظاهر احادیث شریفة و عمل بدان و احتیاج
 بآن احادیث حریم یا اگر کسی علی الاطلاق حکم بحکمیت احتیاج با احادیث و عمل بدان عموماً برای علماء مقلدین
 تحریر نموده تا از آن قول جمیع علماء بخودین قیام مستدلین با احادیث شریفة الزام صاحب ساله تمام
 اما مثالی که ذکر کرده و پس منشاء آنهم همان نافیست قیاس امری که از جهت منع آن ثابت نیست بر امری که خود
 از جهت مدین عظام تحقیق نسخ آن و اثبات عدم آن با احادیث کثیره و جواب از احادیث مستدل و دیگران
 مروی باشد نمودن و بنابر آن علماء مقلدین با در فهم امری که از جهت و مانعش از مجتهد مروی نیست ظهور
 احادیث که آمده درین بدان احادیث مستدلالات فرموده باشند همچو الزام دادن ناشی است از ندیدن کلام
 اولی در فقه و از آنکه در علمای جدیدین مخالفتشان است از آنکه این بطلانی بی ربطی که از
 کار بسته نمی شاید و این تعلیل باطل است از پیشانی منکرین که دیده و نه است قول مشهور جمهور را ترک نموده
 بر این تعلیل مسل این اختیار احوال شایده فی دلیل محض میکنند داغ مخالفت جماعت مخرج از سواد عظام
 نمی رود و باید و حکم بدون این احادیث شریفة مخالفی که از بعضی محل کلام است و از آنچه صاحب ساله
 نظریل نموده این مقصد ثابت نگذیده اولاً که صاحب ساله در امثله تعلیل و از اطراف تقریب نموده در بعض
 امور اختلافیه که به یکی از ائمیه الزام مخالفت جمهور داده صاحب ساله چه هم هیچ علماء را حسب قیاس
 در انگشت آورده و ثانیاً از کجا ثابت است که ائمه مجتهدین بعد از انگشت آوردن مخالفان و علم مخالفت
 اکثر جمهور و اطلاع بر آن اختیار آن احوال نموده اند و ثالثاً در بعض مسائل اگر این امر هم فرض تسلیم
 کرده شود تا هم مستدلین باین احادیث که در مسائل غیر مخصوصه استدلال بآن نموده اند مضرتی
 میرساند مثلاً بحال و تکرار که گوید مجتهدین مشهورین قائل آن نباشند اما چون که حضرت امام اعظم (ع)
 تأیید فعلی و تأکید قولی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است با جهتها و خویش و جواب فمیدند البته میر
 نمی توان گفت که مذکور امام اعظم مخالف این احادیث شریفة است بجهت این بعد قائم گردیدن لایزال
 و آنچه حسب اقتضا خود حکم و عمل می باید موافقت دیگران بسوی در هر صورت خاصه کجا است
 در هر صورت در جواب گفته قلت المواتقة لیسبت شتافی المسألة که اجتهادیه الی آخره قوله
 در برابر آن فرموده است که از طریق اتفاق اکثر مستدلین نموده و خلاف آن اصداً مانع است از احوال

البته جماعی که مصطلح اہل اصول است صرف باتفاق اکثر قول مشہور معتقد نمی شود اما بموجب اصل پیش
 شریفہ قول حکم باتباع سواد عظیم و جمہور ائمہ دین چہ منافات از دعوی حقیقت دارد اینست تحقیقین
 خفیہ حکم باتباع جمہور ائمہ و اکثر علما فرمودہ اند چنانچہ از ستمہن صاحب سالہ سابقا نقل کردیم
 قولہ باقی ماند تحقیق دلائل نفسی و ادیان اقول بر احوال ائمہ دین کما علی تحقیقین شجاعت فاسد
 و ادہام کاسدہ از نا فہمی پیش نهادی از بطور فخریہ تحقیق خود قرار دادن اگر پیش عوام کالانعام
 موجب افتخار است اما فی الحقیقت موجب سوای پیش اہل عقل و اعتبار است و یک از نکاید کہ در اینجا
 برده آنکہ تحقیقات ائمہ اعلام را کہ در کتب دینیہ معتقدہ مشہورہ موجود اند اول و آخر آن برای تعلیل و
 ساختہ و بخت پرورہ داری نام آن کرام بر زبان نیارودہ صرف بکفر نقل بودنش در رسالہ تحقیق و
 معقول منقول کثافت دقائق فروع و اصول بنبدہ علماء الزمان قدوہ اصغیاء دوران سیف العبد
 المسلول حضرت مولانا فضل الرسول الخفی القادر علی البیادونی دامت برکاتہم پر داختہ تار و پود
 تحقیقات ائمہ اسلام تبصریح اسرار کرام موجب حشمت احد نگرد و پیش عوام کالانعام یا حشمت افتخار شود
 ہر چند دفع جملہ ادہام بر فسخ کل شجاعت تا تمام از در سبالہ کلان برادر خود این بزرگ واضح است و حیان
 اما در اینجا ہم چیدہ چیدہ چیز بقلم رسید و باقی در ان باید دید قولہ ای مصادرہ علی المطلب است
 بدعت رافع سنت است اقول بر اہل علم خفی نخواہد بود کہ فقرہ لو لم یکن فی ذلک الا غلام الشیطان
 الخ و رسل اللہ فی الارشاد و غیرہ کتب مشہورہ و دینیہ موجود است پس قطع نظر ازیکہ مسلمہ تحقیقات ائمہ اسلام
 نزد صاحب سالہ محل کلام و خطبات اما بچو طعن و ملام باوجود عدم لیاقت فہم مرام خلاف حیات و اعلام
 بدعت بود چیکہ رافع سنت است برین عمل کہ ائمہ دین سخنان آن فرمودہ اند محض بیجا است و ایراد اما بدعت
 فی فہم سائلان ازینا از آنجا کہ این ادوی مرماست علی گردیدہ اینجا بر یک سندان کہ اوطافہ افشا و زبیر
 قطب اسما علیہ و در مظاہر حق و شرح حدیث ما احدث قوم بدعة الا رقع مثلہا من السنۃ و شستہ
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت یعنی جو کہ مزاحم سنت است ہوا الی آخرہ و در شرح حدیث ما احدث قوم بدعتہ
 نہیں نکالی کسی قوم فی بدعت ہیچ دین اپنی کی یعنی بدعت کہ مزاحم سنت است ہوا الخ و در شرح حدیث من
 احدث فیہ ما لیس منہ نوشتہ اور لفظ ما لیس منہ اشارہ الی اسکی طرف کہ نکالنا اور سچیز کا کہ
 مخالف کتاب سنت است نہو بڑا نہیں ہی الی آخرہ قولہ این عجیب قیامت ہی سہوین چہ مشابہت ہر دو

بر روز ولادت آنجناب حاصل نشده **الحاق قول** این قول را صاحب سیرت شامی از امام عبدالرحمن کشاف
 آورده است و مقصود بیان شرف و عظمت یوم ولادت و کرامت آن یوم با سعادت و امام مذکور درین
 تعلیل عذاب جهنم بر کسی که فرج یولادت شریف نموده بود مذکور فرمود و بدین تقریب شباهت یوم جمعه
 گردید پس صاحب سیرت که کلام امام را قلمبرد و در پیش آمدنی فهم بقلم رسانید اول کلام او بر امام نیست
 و ثانیاً مثل است بر لغویات بسیار از آنجمله آنکه گفته شباهت بروز جمعه روز ولادت را حاصل نموده
 حال آنکه چنانکه در هر روز جمعه تسبیح جهنم نمیشود همچنان در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تعلیل و تخفیف
 عذاب بر کسی که فرج ولادت نموده بود وارد است و از آنجمله آنکه گفته این مردم هر روز ولادت آنجناب
 همان روز خاص گمان می برند **الحاق** این افتراء است بر امام مذکور و دیگر امیر دین که اینحضرات هرگز نظیر یوم
 ولادت را همان روز خاص ولادت بعینه گمان نمی برند البتة بسبب ظهور آن نعمت در یوم واحد قابل شرف
 و مقدر بقادر برکت در هر یوم مثل آن بوده اند و این مضمون از حدیث فضیلت یوم الاثنین ثابت
 فرموده اند و سنجایا عاده شکر نعمت در مثل آن یوم از آن استخراج نموده اند احتراض آن آیه است که
 در حقیقت از نا فهمی و احتراض با حدیث حضرت خاتم رسالت صلی الله علیه و سلم است که سابق
 تقریریه فافهم لا تعجل اما آنچه بعضی منها مضمون احادیث شریفه را که آیه دین تخرج آن فرموده اند
 عقل از شوائب هم قرار داده اند دلالت بر بی عقلی ایشان دارد و نه بسبب ظهور کرامت نعمتی در روز
 متبرکه که در سنتن نظائر آن روز هرگز مخالف عقل صحیح نیست البتة نظائر آن روز را آن روز خاص بعینه
 مثلاً در روزی که شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین نه هر سال ولادت آن گمان بردن که بعضی علما
 همین معنی را حمید گرفتن اصطلاح نموده اند پس البتة آنو همیات است که با واحد و سنتن نظائر متعدد
 و کجا مجرد بقادر برکت و شرف در زمان لا محاله بسبب ظهور نعمت در زمان سابق گویایین معنی هم بعضی از
 علما دیگر اطلاق حمید فرموده باشند که این بحث نلفظی است و لا مشاعیه فی الاصطلاح امام سلطان
 در جواب لدنیه فرمود و فان قبل هل فی العقل وجه یدل علی ان یوم الجمعة افضل من السبت
 و الاحد و ذلك لان اهل الملل الثقلاء انه تعاقل العالم فی ستة ايام و بدء الخلق و التكوين
 یوم الاحد و كان الفراع یوم السبت فقال النحویون فوافی بها فی ترك الاعمال فغینوا السبت لهذا
 و قالت النصارى و بدء الخلق و التكوين یوم الاحد فجعل هذا عیدنا فلهذا الیومان معقولان

حاله وجه فی جعل یوم الجمعة عیداً فالجواب بان یوم الجمعة هو یوم الکمال والقام و حصول الکمال
 والقام یوجب الفرح الکامل والسرور العظیم فجعل یوم الجمعة یوم العید اولی من هذا الوجه
 انما یجعله لیکونه بعد از آنکه بر آنکه دین بجهت متبرک در سنن نظر از ایام و مکررات و اثبات شرف و کرامت
 و احتیاج عاده شکر نعمت طبعی قبیحی که بیرون می رود و خارج بیان و نصاری نفوذ نموده میگویند
 مشابست اینها با اتفاق ممنوع است چنانچه آنحضرت صلی الله علیه و سلم روز عاشر را بر پنجشنبه
 ایشان منسوخ کرده الی آخره ازین مقام خوب ظاهر گردیده که تا حال معنی مخالفت و مشابست هم
 تفهیده حالاً بفهمد که چون در خصوص صوم عاشر و مشابستی پیدا می شده برای رفع آن نسخ
 خصوصاً افراد صوم همان یوم و شریعت صوم آن یوم مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قدر
 تغییر مشابست برآل رسیده پس متبرک در سنن ایام ولادت جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم
 و قول اشرف و کرامت آن در احتیاج عاده شکر آن نعمت را مشابست اعیان و بنود و نصاری و بنو
 قرار داد و آن نعمت التزام تشبیه ممنوع بر آنکه دین بخداوند حماقت و سفاقت است بلکه میگویند که
 حدیث شریف که برای اظهار مخالفت یهود و رفع مشابست ایشان افراده صوم عاشر را منسوخ
 شده و شریعت صوم همان عاشر را مع ضم التاسع مقرر گردیده و ازین قدر تغییر مشابست برآل
 پس اگر فرضاً کسی بنیت برکت نه بقصد ادای رسم نصرانیت در روز ولادت حضرت عیسی الیسای
 بلکه اظهار شرف آن یوم و نعمت خاصه کند اما بر خلاف نصاری روزی دیگر قبل آن ضم کند پس اگر چه
 اینجا نکه اصل شریعت احتیاج عاده شکر نعمت ولادت جناب سرور با علیه الصلوٰه و السلام
 در شرح شریف موجود است که بدینجست آنکه دین قائلان بحسبان این بوده اند و اینچنین اجتنابی را
 شریعت احتیاج عاده شکر ولادت حضرت عیسی علیه السلام در شرح شریف ماقصود است و نیز آنکه
 تصریح بحسبان آن فرموده اند و هذا هو الفرق القاطع اما مع هذا درین صورت هم بر آن کس که
 تشبیه توان داد و لبان کلمات نباید کشاد ورنه با وجود اینقدر تغییر که در صوم عاشر و یثرب
 آمده است قرار در آنچه قرار از آن مقصود بود و خواهد بود و قولی که ذکر کردیم و ایشان را
 خداوند در روزی که در آن نعمت و حضور اقدس غریب می پور و امثال آن نوشتن می تواند بود و دعوی
 محبت خدا و رسول کردن چیز است که از غیای ایشان نباید انما قول اولاد در احوال آنکه دین

این خرافات قدس و سلام پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن است که نزد هیچ ذمی حقیقت مضرست
 مسئله تفسیر آنحضرت نمی رساند بلکه طعن کند بر آنست که و این میگرداند و ثانیاً سبکی که احوال کبار
 اسما علیهم السلام صاحب تبیین الکلام فی شرح التوراة و الانجیل علی ملة الاسلام و صاحب المستطین
 و غیره پدید آورده و شنیده است چه گویم و چه نویسم که در جواب تشفیجات صاحب ساله چه بر زبان می
 آید اما حقیر عجز و خارج از بحث را محض فضول می شمارم و قولم برین دلیل چند سخن است یکی آنکه در حق
 احسان الی الفقراء بودنش مصداق علی المطلب است و بدعت سنی نبودنش ثابت میکند بلکه
 احسان است الی آخره **اقول** این دلیل در کتاب سیرت شامیه که نزد کبار صاحب ساله هم مستند و مقبول
 بدین عبارت منقول است قال الامام الحافظ ابو محمد عبد الرحمن بن اسماعیل المعروف بابی شامة
 فی کتابه الباعث علی انکار البدع و الحوادث قال الربیع قال الشافعی ربح المحدثات من الامور
 ضریان احدهما ما لا یلحق کتاباً با و سنة او اثر او اجماعاً فهذه البدعة هي الضلالة والثانی
 ما احدث من الخیر خلاف ما احدث من بدعة فهي محدثة غیر مذمومة قال عمر بن الخطاب نعمت البدعة
 هذه یعنی آنها محدثه و اذ کان فیها ربح و فایس فیها ربحاً ما مضی فالبدعة الحسنة متفوق علی ربحها
 و جواز فعلها و الاستصحاب بها و رجاء الثواب لم یجسست بینه فیها و هی کل مبتدع موافق
 لقواعد الشریعة غیر مخالف دینی و لها و لا یلزم فی فعله محذور شرعی و ذلك لثبوت بناء المدارس
 و الربط و المناشر و غیر ذلك من انواع البر التي لم یعهد فی الصدر الاول فانه موافق لما جاءت
 الشریعة و من احسن البدع فی زماننا من هذا القلیل ما کان یفعل بمدينة اربل کل عام
 فی الیوم الموافق لیوم مولد النبی صلی الله علیه و سلم من الصدقات و المعروف و اظهار البر
 فان ذلك مع ما فیه من الاحسان الی الفقراء یشتع بحبة النبی صلی الله علیه و سلم و تعظیمه
 و جلالة فی قلب الله و شکو الله علی ما من به من ایجاد رسول الله الذی لای ارساله حتی للعالمین
 صلی الله علیه و سلم الی آخره پس میگردانی فهم میدارند و می دانند که برین بیان این امام که نزد صاحب
 سیرت شامی و غیره از حکما و دین پسندیده و مرغوب است ایضا و مصداق علی المطلب فاسد
 معصیت است چه امام مذکور بدعت حسنه نبودنش و بدعت سنی نبودنش مفرج بر نقل معنی بدعت
 اتفاقاً بر می آید **فان** آن نبوده است اندراج این عمل و معنی بدعت حسنه و عدم

صدق معنی بدعت سیئه بران ظاهر و عیان منتهو ثانیاً قطع نظر از آن اگر امام مذکور را است
اثبات حسن این عمل تصریح میفرمود که درین احسان الی الفقراء است و هر چه در این احسان
مستحسن است و یا برای اثبات بدعت سیئه بدو نش میگفت درین حرکت و انحراف از احسان بدعت سیئی باشد
پس هر دو ضرب از ضرب شکل اول است که بدیعی لا شایع است مثلاً آنکه برای بیان ثبوت حیوان
زید گفته شود زید انسان و کل انسان حیوان و بر اثبات فرس نوعی زید گفته آید زید انسان باشد و
من انسان بغیر فرس پس فریجانه توان گفت که انسانیست زید و موقوف بر ثبوت حیوانیت یا انسانیت
زید موقوف بر فرس نبودن آن پس اثبات فرس نبودنش با انسان بودن مصادره علی المطلب است
مشتاب این اعتراض جمل است آری گنجایش کلام در کلیت کبری است و آن اعتراض دوم است اما آنچه
برای لازم گردانیدن مصادره علی المطلب گفته که طعام بدعت سیئه کسی خوانیدن بر وجهان
پس این قولش مردود است بآنکه خود بعد چند سطر در اعتراض دوم میگوید هر عید غدیر مثلاً اطعام
کردن و العیاد بامه سب عمر کردن ای قوله بلا شک احسان است بر فقر انجمنی سخنان الله این کس باین
یا و گویند خود را و میدان میدانند و باین جو صله حرف رد و ابطال لاکل آیه دین بر زبان
قوله دیگر آنکه دعوی بطلان دلیل است الخ اقول این قول نیز بجهت نافی کلام امام سبزده است
لفظ من هذا القبیل در کلام امام می دید و مشتار الیه آن می فهمید اما دفع شبهه از او مشتاب است اطلاق
لفظ بدعت و عدم نقل خصوص این بریت جمع انواع عبادت پس تفصیل تمام از اسبق نقل است
قوله گاهی مجلسی که آنجناب نموده اند الی قوله بالضرورة از سلف تا خلف متواتر می آید و این
ظاهر معنی ضرورت نمی آید و برای تعلیل جمال این لفظ بر زبان می آید و اولاً که اصطلاح تمامه بجهت
احوال و جمیع افعال هر مرد از صحابه و تابعین و تبع تابعین هرگز ثابت نمی تواند شد و ثانیاً از ادعای
شرف مجلس سلاد و فضائل تمامه مجالس کار که از احادیث صحیح و ثابت و نیز از اصحاب معهود و عظیمه
برای شکر و لاوت با سعادت از نقل خصوص این عمل که نسبت خصوصاً از فرقه اهل بیت و صحابه
مؤکده نیست معنی می تواند گردید پس تحریر احتمال جور نقل این عمل که ای نسبت خاصه بجهت
شده و لکن از افراد صحابه و تابعین تبع تابعین در بعضی اوقات و ضروری نبودن نقل آن
جایی ضرورت متواتر بودن نقل آن از سلف تا خلف مخالف نقل سلطنت و ثانیاً بجهت

و تابعین در اکثر اوقات و اغلب احوال در تمام سال مشغول با ذکر آنحضرت بهم در خلوت و بهم در مجالس بودند
 پس در عمل مولد چگونه اشعار کجامل حیاره بودند آنحضرت در محبت می تواند بود آری اگر صاحب ساله
 از جای ثابت میکرد که آنحضرت با وجود یک در دیگر اوقات و مشهور بزرگ آنحضرت است تمام می نمودند
 در ماه و لاوت ترک میفرمودند پس البته ذکر این اشعار گوناگون محل کلام می بود می توان نمود و رنه
 این همه ساوس مطرود و داند اما دیگر عوارض قد و شعاریه صادره پس هرگز بیچگونه با وجود چنین
 عدم فعل آنحضرت بهم دلالت و شعاریه برین امر می توان ساخت ^{تکمله} لایسم که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 روزه عاشورا بجهت آن گرفت که بیود گفته بود نذر عاشورا که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بیود
 سر و پا چو د این چنین هم فاسد که کودکان بازی کوش را بهم خنده آید پسند و گو ساده مردی
 از بسکای جنت و ایام کند کلمه انا الحق بموسى متکبران برگزیده دلالت ندارد و الی آخره ^{اول} دلیل
 صوم عاشورا در کتاب شیر شام از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول است و آخرت
 این قم چهل بران سخت نامعقول است اول باید فهمید که سوگ حافظ عسقلانی و دیگر ائمه دین بهم
 فرموده اند که بعد از آنکه بیود تنظیم نمودن صوم عاشورا بجهت نجات حضرت موسی و صیام آنجا
 در این روز نیست ^{عاده} شکر آن نعمت که موسی علیه السلام جناب حق تعالی در مثل آن روز در زمان
 سابق عطا فرموده بود و ذکر کردند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجهت موافقت حضرت موسی
 علیه السلام برای ادای شکر آن نعمت حقیقت خود بجهت موسی علیه السلام از یهود ارشاد فرمودند
 و مقصود از آن موافقت حضرت موسی علیه السلام و عاده شکر آن نعمت سابقه و راز منته لایسته بود
 پس تحقیقات ائمه و کبر صریح از مضامین احادیث صحیح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله
 ثابت و یقین این سخنیه و سبزه ساختن و آن ائمه دین به ابله و احمق قرار دادن کمال حماقت
 اما آنچه برای ابطال اینکه این روزه برای شکر آن نعمت باشد گفته این چنین و هم فاسد کودکان باز
 کوش را بهم بر خنده آید حقیقت اینست که بجز ملا حدادی و دیگران که باین چنین طعن و تیراز
 در شان ائمه شرع شریف زبان خود بیا لای علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده
 و قال الامام الطحاوی بعد از وی هذا الحديث ففي هذا الحديث ان رجلا من ^{الله} الله
 عليه السلام غاص في الماء حتى انكأ الله عز وجل في ظلمة من تحت الماء فنادى يا موسى فاستجاب له موسى

على الاحتياط دون الفرض قلت وفيه بحث لان لقائل ان يقول لا تسلم ان ثالث على الاحتياط
 دون الفرض لانه عليه السلام امر بصومه والا لم يخرج عن القرائن يدل على الوجوب كونه
 صامه شكر الله عز وجل لا ينافي كونه للوجوب كافي بمحضه فان اصل الشكر مع انحصار
 واجبة الخ امام قسلا في مواهب بذي حدیث حضرت ابن عباس رض آورده يدل على ان العباد
 على صيامه موافقهم على السبب هو شكر الله تعالى على نجات موسى عليه السلام الخ طرفه انكه
 خود در ایل و یوم اقرار نموده است به بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت
 یهود پس از نفس کلامش این قول او باطل است در مورد قول که از او وجه دیگرست که در دو حدیث صحیح
 وارد شده الی آخره **قول** بودن دو وجه دیگر برای امری که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم
 آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که از حدیث صحیح دیگر باقرار آنکه دین ثابت و صحیح باشد باطل و محال
 قرار داده آید غایب الامر آنکه در وجه ثلثه توفیق و تطبیق نموده شود پس در یک حدیث که روزه و شستن
 یهود برای شکر نجات موسی علیه السلام موافقت نمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم درین قدر و بیان
 نمودن احقیق خود بنا و ادای شکر نجات بهمت متابعت و موافقت حضرت موسی علیه السلام که در مثل اثر و
 نموده و بودند و در گذشته و در حدیث دیگر قرار دادن یهود عاشورا را روز عید و لهو و لعب نمودن آن
 در آن روز و برای قصد مخالفت ایشان شروع گردیدن صوم که مذکورست آن یهود و غیر این یهود باشند
 و در تعیین صوم موافقت یک قوم و مخالفت یک قوم مقصودست پس استدلال صاحب ساله بضمیمه یک
 حدیث برای ابطال مضمون صحیح دیگر حدیث صحیح باطل در دست در جمیع البهار آورده فان قیل
 اتخاذهم عید اینافی صومه و ایضا قصود ما مشعر بان الصوم کان مخالفتهم قلت لعل عیدهم
 کان جائزا الصوم و هو لاء الی غیر یهود المدینه فوافق المدینین و خالف غیرهم الخ ما مر
 صینی در شرح صحیح بخاری شریف آورده قبل ما وجه التوفیق بین قوله عید او بنین ما تقدم من الحج
 تصوم عاشورا و یوم العید یوم الافطار واجیب بانه کایلازم من کونه عید الافطار لاحتمال
 ان صوم العید جائزا عندهم و هو لاء الی غیر یهود المدینه فوافق المدینین حیث
 انه الحق و مخالف غیر هو بخلافه الخ معلومست که هرگاه نزد صاحب ساله صرف همین دو وجه در صوم
 عاشورا معتبر اند پس چرا سابق بجا آوردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم صوم عاشورا را بموافقت یهود

باستناد صاحب تحفه ذکر نموده و هرگاه که نوشته خود پیش بایستی نامه نوشته برادر خود و بجا یاد خواهد بود
قول که ثانیاً صوم عاشورا منسوخ است بالاتفاق **الحاق قول** دعوی اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که متبادر از این کلام درین مقام نسخ نفس این صوم است که شامل است منسوخیت فضیلت
و استحباب تطوعیت و مسنونیت را و متضمن است اطلاق منسوخیت را باطل محض است علامه عینی در شرح
صحیح بخاری شریف آورده اتفاق العلماء علی ان صوم یوم عاشورا الیوم سنة و لیس بواجب
و اختلفوا فی حکم اول الاسلام فقال ابو حنیفة رحمه کان واجبا و اختلف قول الشافعی علی
و حنین من اشهرها انه لم یزل سنة من حین شرع و لم یرک واجبا قط فإضافة الامة و لکنه
کان تاکیدا لاستحباب فلما نزل صوم رمضان صار مستحباً و من ذلك الاستحباب الثاني کان
واجباً قال عیاض کان بعض السلف یقول کان فرضاً و هو باق علی فرضیه لم تنسخ قال
و انقض القائلون بهذا و حصل الاجماع علی انه لیس بفرض فما هو مستحب الی آخره بر ما شیخ
صحیح بخاری مطبوعه بل در کتاب الصوم بر صفحه ۲۵۴ آورده قال لکن ما فی اتفاقنا علی ان صوم عاشورا
فی زماننا سنة الی آخره امام قوی در سلم آورده و العلماء مجمعون علی استحبابه و تعیینه للاخذ
و اما قول ابن مسعود کنا نضومه فترك معناه انه لم یرق کما کان من الوجوب تاکد اللذ
الی آخره اگر ما در وصف نسخ و وصف فرضیت است نه منسوخیت صوم عاشورا پس هیچ ضرر بقال حافظ
عسقلانی نمی رساند بلکه اگر بالفرض نسخ منسوخیت صوم عاشورا هم بالاتفاق علی الاطلاق بجهت
صوم رمضان شریف تسلیم کرده آید تا هم هیچ فعل در هتد لال ایام مذکور نمی اندازد و شبهات و اشکالات
مرد و می سازد از شان هیچ کس حجاب احاده شکر نعمت سابقه و رازمه لاحقه فی وقت من الاوقات ثابت
گود و دیگر اوقات در فرد و خاص آن یکد امی جهت تبدیل آن عکس ظهور رسید پس آن امر که در وقتی شایع
استحباب آن نبود از قبیل و نهیات فاسده که کد و کان را هم حسب بان فرازمی صاحب ساله بران خنده
کی می اندر بود و در مقام شرم عبرت باید نگریست و بر گواهی فرقه سماعیه باید نگریست که چگونه با وجود احوال
عیال فقیری بر آیه دین لب الحن و تیراجی کشانید و با وجود احوالی اتباع سنت بر مضامین صریحه احادیث
صحیح اخراجات فاسده دارد نموده ابر و می ایمان خود می رابانید **قول** که صوم عاشورا منسوخ است
باتفاق برواه الترمذی پسند صحیح عن عائشة **الحاق قول** این سخن سازی افترا پر دانه است

و دعوی اتفاق منسوخیت صوم نمودن و بر ترمذی حیال آن کردند که عظیم متوجه ترمذی اول باب بحث
و تاکید بر صوم عاشورا بر نموده بعد از آن بی بابت خصمت و در ترک آن صوم این حدیث را روایت فرموده
عن عائشة رضي الله تعالى عنها قالت كان عاشورا يوم تصومه قریش في الجاهلية وكان
رسول الله صلى الله عليه وسلم يصومه فلما قدم المدينة صامه وامن الناس بصيامه فلما
افتقر رمضان كان مضان هو الفريضة وترك عاشورا فمن شاء صامه ومن شاء تركه و بعد از آن ترمذی
قال ابو عيسى والعلة على هذا عند اهل العلم على حديث عائشة وهو حديث صحيح لا يرون صيام
عاشورا واجبا الا من غلب في صيامه لما ذكر فيه من الفضل الى آخره پس امام ترمذی متوجه بود که
عاشورا بالاتفاق کی روایت فرموده است صرف منسوخیت فرضیت و وجوب پس آن حدیث آنهم نمی گوید
اتفاق فرموده است و فضیلت خود از بیان ترمذی عیان است پس تحت روایت منسوخیت صوم عاشورا
بالاتفاق بر امام ترمذی نهادن لب بکذب شنیع کشادن است و تخمیر که درین حدیث است بنا بر رفع
و وجوب است در فتح القدر بذیل حدیث حضرت صدیق مرتضی علیه السلام آورده بقوله افلا ارض
رمضان قال من شاء الى آخره دلیل علی آنکه مستعمل ها هنا فی الصیغة الموجبة للقطع بان التخيير
ليس باعتبار الندب لانه مندوب الى الاكل بل مسنون فكان باعتبار الوجوب الى آخره و اگر برخلاف
مقتباد گردد که امام منسوخیت صوم فرموده است صرف منسوخیت و ضعف فرضیت و وجوب پس امام
عسقلانی کی دعوی فرموده بود که وجوب فرضیت آن باقی است تا که در روان این تطویل می نماید قوله
و صرح به محمد فی الموطاء الخ **اقول** برای ثبوت دعوی منسوخیت صوم عاشورا بالاتفاق حواله
نصیح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح است در موطا منسوخیت فرضیت آن از شهر رمضان
و بقاء تطوعیت و سحاب آن مذکور است که این امام بیچگونگی حضرت بحافظ عسقلانی نمی رساند اما و حواله
صاحب سالک را در و دیگر و اندک علی قاری در شرح موطا فرموده قال محمد صيام عاشورا
كان واجبا قبل ان يفترض رمضان ثم نسخ في شهر رمضان اي افتراضه اي صيام عاشورا
تطوع اي مستحب من شاء صيامه ومن شاء لم يصبه وهو قول ابن حنيفة والعمامة الى آخره
قوله بلکه حدیث اذا كان في العام المقبل انشاء الله تعالى صيام اليوم التاسع من شهر رمضان
منسوخیت او دارد و الى آخره **اقول** و اکت این حدیث بر مانعت صوم عاشورا منسوخ است البته

محققین ائمه دین ازین حدیث بشهادت دیگر امامی است و استنباط و مسنونیت صوم عاشورا بضم ناسم ثابت فرموده اند امام نووی در شرح صحیح مسلم آورده قال الشافعی و اصحابه و احمد و مساق و اخرون یسقط صوم التاسع و العاشر **عنه** لان النبي صلى الله عليه وسلم صام العاشر و هو يوم النحر الى اخره و رفع القدر بركته و المسنون عاشورا مع التاسع **عنه** و في ظاهره حق و در ترجمه این حدیث است
الوقابل لاصوم التاسع نوشته اگر زنده را بین سال آینده تک توزه رکوع گزین کوبی این حدیث قطع
اینهمه خود برادر خودش قائل استجاب صوم عاشورا بضم ناسم است و معنی این حدیث چنین قرار داد
پس هرگاه که صاحب ساله با وجودیکه حواله رساله برادر خود می نماید اما از مطالب تحریرش خبر
نی دارد و با قوال ائمه دین چه خبر خواهد داشت و اگر گویند ما او را شناسیم و او را شناسیم و او را شناسیم
پس در این هم کلام است عامه فقها فرموده اند که ثابت از احادیث اولویت و افضلیت و مسنونیت
ضم ناسم مع العاشر است اما ممنوعیت صرف عاشورا ثابت نیست بدیهیست قائل صوم ناسم است
آن شده اند گوید دیگر بعضی محققین بکرات تشریحی بهم رفته اند امام عینی در شرح صحیح بخاری شریف
و فی البدایع که بعضی افراد را بالصوم و لو بیکره عامه که صلا ایام الفاضله
صاحب تحفه در رساله فیض الیام فرموده روزه دهم حرم کرد و ز عاشوره است بسیار مسنون
و موجب کفاره یکساله است **عنه** و باین شرح مسلم گوید قال القاطبی ظاهره انه کان علی السلا
ان یصوم التاسع بدل العاشر هذا هو الی فها هو عباس بن ابراهیم **عنه** انما هو قول
ابن عباس رضی الله عنهما مضطرب اند از بعض آثار بضم ناسم است و صوم عاشورا بضم ناسم ثابت است
و از بعض آثار باطلای عاشورا بر صرف یوم ناسم ظاهر میگردد اما اکثر علما و دین این امر را بسبب
جمعه صحابه و تابعین قابل عمل و اتباع ندانسته اند شاه ولی امر دهلوی در صفحا شرح موطا بذیل امر
نه در حضرت عمر رضی الله عنه بصوم عاشورا نوشته مترجم گوید سخت نزد اکثر علما روزه و شستن و غیره
و محققین از آثار قسم اخیر هم همان بیان استجاب صوم عاشورا بضم ناسم را و در ششمه ضعیفی
صحیح بخاری شریف فرموده فان قلت هذا الحديث **عنه** ظاهره ان عاشورا هو التاسع قلت
اراد ابن عباس مرقی له فاذا اصبحت من قاسمه فاصبح صائما ای ضم التاسع مع العاشر
و از این مقوله نفعی ما روی عن عمنه علیه السلام علی صوم التاسع من قوله لا صوم

قال القاضي نعل ذلك على طريق الجمع مع العاشر لا يشبهه باليهو كما ورد في رواية
 اخرى فصوم التاسع والعاشر ذكر في هذه الرواية عن عطاء عنه وقيل من قول
 ابن عباس نعم اي نعم كان يصوم التاسع لوعاش في العام المقبل قال ابو عمر وهذا دليل
 انه عليه السلام كان يصوم العاشر الى ان مات ولم يزل يصومه وذلك محفوظ من
 حديث ابن عباس الاثار في هذا الباب عن ابن عباس رضي الله عنه مضطربا الى آخر
 درواسب از ابن ميثم آورده قوله اذا اصبحت من تاسعة فاصبح يشعر بانك اراد العاشرا
 لانه لا يصح صائما بعد ان اصبحت صائما تاسعة الا اذا نوى لصوم من الليلة المقبلة العاشرة
 انتم وهم درواسب آورده قال ابن القيم من تأمل مجموع الروايات عن ابن عباس ثبت له
 زال الاشكال وسعة علم ابن عباس فانما لم يجعل يوم عاشورا اليوم التاسع بل
 قال للسائل صم اليوم التاسع واكتبه معرفة السائل ان يوم عاشورا هو اليوم العاشر
 الذي بعده التاسع عاشورا فارشد السائل الى صيام التاسع معه واخبار
 رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول كذا فاما ان يكون فعل ذلك واما ان يكون
 محل فعله على الاوجه وعزمه عليه في المستقبل وهو الذي مر في امرنا رسول الله صلى
 عليه وسلم بصيام عاشورا يوم العاشر الى آخره قوله فتوحيت او كرهت بعض ثابت است
 درو فضيلت او موقوف است بر اثبات انك بيان فضيلت او بعد از نسخ است انما اقول قطع نظر
 از انك اطلاق لفظ بعض خالي از تعناي نيست هر چند اقوال علماء دين كه مبطل است از جهت سابقا
 مرقوم اما در بخار و سند از كبر او طافه هي آرم در بظاير حق گفته اور حكم كيا يعني صحابه كراول ساه
 واجب بود او سكي كه پهر بعد نسخ او سكي كي ساهنه مستحب في كي انما اينجا ثابت است كه بعد نسخ فضيلت
 صوم عاشورا هم مكتم مستحب بودن آن فرموده اند و در ترجمه مشارق نوشته اول عاشوره كاوه
 فرض تهاجب رمضان كار و زده فرض بود عاشوره كار بايست حديث مير كه او سكي رورتي
 ايك سال كي گناه معاف بودي بن انچه و چكه فضيلت بعد نسخ ثابت نيست حالانكه حضرت شارح الزم
 و اهتمام اين سال فوات فرموده و درين سال در عزم خود يك وره قبل انهم افزون نموده حالانكه
 نسخ وقت فضيلت رمضان شريف بود قوله و بعض گمان برند كه چون فرضيت انفسه

فضیلت و استحباب باقی ماند و نسخ نشد بگفته نشدن فرضیت و این خلاف قاعده اصول است
 مختصاً **اقول** اولاً بسیاری از علماء و متحرین ائمیه دین جامعین معقول و مقول و محققین فقه اصول
 تصریح بنسخ فرضیت و بقا و جواز فرضیت فرموده اند پس برای اظهار تبخیر و ضلای الاطلاق
 مخالفت اصول مختص بنسخ جواز فرضیت بنسخ فرضیت گوشتار بعض محققین باشند قاعده فقه اصول
 بلکه خفیه اجماع ندارد که این اطلاق صاحب رساله درست آید و مسلم هم که کتابی است معروف
 و مشهور مذکور است که اذ النسخ الوجوب بقای الجواز خلافاً للغزالی لان الوجوب يتضمن الجواز والنافع
 لا ینافیہ فبقی علی ما کان الخ علامه عینی در شرح صحیح بخاری شریف بذیل حدیث حضرت ابن عباس رضی
 فرمود و ظاهر حدیث ابن عباس رضی دل علی الوجوب لانه علیه السلام صامه امر بصیامه
 و لکن نسخ الوجوب بقای الاستحباب الخ و بذیل حدیث حضرت ابن عمر رضی که آثار کثیره بنسخ
 فرضیت صوم عاشورا بثبوت تطوعیت آن نقل نموده بعد از نقل آن آثار فرموده ففی هذه الآثار
 نسخ وجوب صوم عاشورا وان صومه قدراً الى التطوع بعد ان كان فرضاً واختلف أهل
 الاصول ان ما كان فرضاً اذا نسخ هل يبقى الا باحة ام لا وهي مسألة مشهورة بين المتأخرين
 حدیث عائشة رضی و معاویة رضی لان علی ما دللت علیه الاحادیث المذكورة الخ محدث
 و باری شیخ عبدالحق حنفی در جذب القلوب در آداب یاریت قبر شریف آورده و از آن جمله است که شیخ
 تقدیم صدقه کن در صوم اسلام هر که قصد مناجات حضرت سیدنا امیر میگرد و بر او واجب و که چیز
 صدقه کند ای قوله و بعد از آنکه وجوب آن منسوخ شد استحباب که صفت لازمه مطلق صدقه است
 بحال خود باقی ماند و باری آنحضرت صلی الله علیه و سلم حکم ملازمت دارد در حالت حیات و بی حیات
 علیه و سلم الخ امام محمد بن حنفیه رحمه الله و موافق فرموده قال محمد اما العقیقة فبلغنا انها كانت فی
 الجاهلیة و قد فعلت ثم نسخ بالاصح کل فیجوز ان قبلها و نسخ بصوم شهر رمضان کل صوم
 کان قبله و نسخ غسل الجنابة کل غسل قبله و نسخت الزکوة کل صدقة قبلها و كذلك
 بلغنا انهم لما صلی قاری و شرح بذیل قد فعلت فی اول الاسلام و نوشته ای بطل بقی الوجوب
 لا توافق الخ و بذیل کل صوم کان قبله نوشته ای کان اجابا کایام البیض و يوم عاشورا الخ
 و بعد ختم روایت نوشته و فیه ان الفرضية اذا نسخت تبقى الفضيلة التي تتوالت علیها

المشوية كصاوة التجدد وصوم عاشوراء هي لا تنافي إلا باحتمال لا ثواب فيها ولا عقاب في
 المبدائع ذكر محمد في الجامع الصغير لا يوفق عن الغلام ولا عن الجارية وإنه أشار إلى الكثرة
 لأن العقيقة كان فضيلة ومنه نسخ الفضل لا يبق الكراهية بخلاف الصوم والصدقة فإنها
 كانت من الغرائض فإذا نسخت الفرضية يجوز النقل مما قلت وفيه بحث لأن الفضيلة إذا
 نسخت تبقى الإباحة لأن النسخ ما توجه إليه زيادة الفضيلة فبقى أصل الإباحة وهذا
 على تقدير أنه كان فضيلة وإلا فالظاهر من ذكر جامع الصوم والصدقة أنها على أصلها
 في كونها واجبة إلى آخره وثانياً قالين عدم بقا جواز فضيلت نسخ فرضيت بهم تعبير في قوله وأنه
 كذا في موصوف في سمت كه شارح بر مجرور نسخ فرضيت اكتفاً لما يرد في أنكم أشاره بجواز ومنع ما يرد في إباحة
 نص نسخ خود دلالت بر إباحة وجواز واروئیس بان هیچگونه كلام و مزاج نیست و صوم عاشورا
 از این جهت است چنانچه قالین خود تحقیق آن صراحت فرموده اند بحر العلوم در شرح مسلم فرموده
 مسئله نسخ الوجوب علی الحد الاول نسخه نسخ الی علی الإباحة والجواز كنسخ عدم عاشورا
 الثاني نسخ بانه عنه كالتوجه الى بيت المقدس فانه نسخ عنه الثالث نسخ من غير إباحة
 جواز وقریه ففی الاول الجواز بالنسبة إلى ما ثبت ثابت البتة وفي الثاني الجواز من سلب الإجماع
 بقى الكلام في الثالث وفيه خلاف فعندنا لا يبقى وعند الشافعية يبقى واختاره المصنف
 وجمهوران بر بقاء فضيلت صوم عاشوراء بعد نسخ فرضيت در وائر الاصول نور الاوتار وغيره تعبير عنه
 باوجوديكه قول عدم بقا جواز بعد نسخ فرضيت اختيار فرموده اند پس منشار اعتراض فاسد كلام
 حافظ حسقلانی وبعين أن إمام رباني بحججهما التوجيه خبري لم يطلب كتب مثله و غير مستطاع
 بر تقدیر تسليم روزه گرفتن بايد انما اقول هرگاه از حديث شريف اعاده شكر نعمت بعد مراد
 ثابت گردیده پس بعد تسليم آن این اعتراض بجاست که از بعين قدیر و سوسه منكرين مرود گردیده اما
 احتجاج مجالس افکار پس اول چه حاجت بقياس و امر وثانياً همان حکم که در مقیس عليه بود یعنی صوم
 عاشورا از محبت اعاده شكر نعمت درین هم موجود اما دیگر خصوصیات مثل عبادت صوم و غیره
 شكر نعمت نجات جناب موسی علیه السلام پس ایفته شدن این خصوصیات چه ضرر دست قوله
 جای چون ماه و روز را اعتبار کنند انما اقول كلامی است مختل این قدر نمیداند که چنانکه از اعاده

شکر نعمت نجات موسی علیه السلام بعد گذشتن نمانه بسیار تاریخ و ماه را اعتبار است و بواقع شدن
 روز معلوم در آن تاریخ خصوصیت نداشته و در هر سال آنقدر تعیین را ملحوظ داشته اند این امر معلوم
 دین که در هجده سال وادی شکر نعمت سابقه ولادت با کرامت تاریخ و ماه را اعتبار کرده اند که روز
 معین واقع نشود چه حضرت می رسانند و چون که اعتبار اینقدر تعیین هم محض لحاظ اوراق برکت و چون
 مناسب است پس این تعیین منعقد ساختن مجلس را در هر سال چگونه منع میگردد و اند قول این چه چگونگی
 ای قول این نذیب قابل بهین است که سندش تا ابولسب سانیه شود بلکه تا ابلیس بعین این قول
 ای اهل اسلام انصاف فرمایید که اینچه بی دینی است که در شان ائمه دین اکابر محدثین با حسنیت مثل
 صاحب حص حصین و غیره و چون کلمات گستاخی بر زبان می رانند و دعات و وبال تبرائ ان اهل کمال
 نمی دانند و لا یسکونیم که آن محدثین برای بیان شرف یوم ولادت شریف مندر تخفیف فرمود و چون
 در عذاب الی لب ران یوم لطیف و برکت آنحضرت و سرور و فرحت نعمت ولادت از قول جناب
 کریم عند الله و مکرم فی الناس حضرت سیدنا عباس فر گرفته اند که حضرت دبی از رب کریم فواجلال
 تا یک سال کشف حال ابولسب خود پسند آخر حق تعالی با جابت دعای آنجناب پرداخته حالش را آنحضرت
 منکشف فرمود و حجت الاسلام در احیاء علوم الدین در باب بیان منامات تکشف عن احوال الموتی
 و الاحوال النافعة فی الآخرة فرموده و روی عن العباس قال کنت مواخیا لابی لهب فنامات
 حننت علیه و اهینا مره فسالته الله حول ان یرینی ایاه و انما قال فرایتہ یلقب ناراً
 فسالته عن معالیه فقال صرت الی النار فی العذاب لیخفف عنی کل لیلۃ الاثنین
 فی کل الايام و الیالی قلت کیف ذلک قال ذلک تلك اللیلۃ محمد صلی الله علیه و سلم جاء
 انبیاء فبشروا تنی بولدته ففرحت به و اعتقت ولیدة لی فرحابه فاتا بنی الله بذلطان
 رفیع عنی العذاب فی کل لیلۃ الاثنین الی اخره پس فرکر این تخفیف عذاب فی نقل سکا شعله آنجناب
 که همیشه در صحیح بخاری هم موجود است بجزیر تقوه کلمات سب و تحقیر در شان اکابر محدثین
 و ائمّه دین شناسان و نذیب آن پیشوایان شرح شریف رای نعمت اتباع ابلیس بعین خود شنود
 شیطان در چشم ملعون ساختن بر خنده در نقل حدیث انداختن و تفسیل ناقلاً جاولین دین
 پر افترت و بنیامی گویم که کار می دشمن تخفیف عذاب ابولسب با بطفیل حضرت رسول کریم

بقضی ربکم در هر یوم الاثنین که نظیر یوم خاص اصلی ولادت با برکت و مناسب است از قدس
 شریف ثابت گردانیده اند پس گویند و اسما عیله قول آنحضرت قابل اعتماد نباشد اما این مقامات
 در حق آن ائمه دین چگونه جایز فهمیده اند محدث دهلوی علیه الرحمه در سراج النبوة که مستند است
 رساله است فرموده اول کسیکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شیر داد و شیر به او کنیز که بود این
 قریبه آنست که چون آنحضرت صلی الله علیه و سلم تولد یافت ایشانت رسانید به ابو لهب او لهب او را
 بمزدگانی از او کرد و او را شیره دهد حق تعالی باین شاد می سرور که ابو لهب ولادت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم کرد در عذاب بی تخفیف کرد و بزرگوار شد چنانکه در حدیث آمده است و در اینجا
 سندست مراد از ابو لهب که در شب میلاد آنحضرت صلی الله علیه و سلم سرور کند و بدل اموال
 الی آخره و دیگر محدثین هم صحیح آن فرموده اند صاحب سیرت شامی از حافظه و مشقه نقل فرموده
 قد صح ان بالهلب یخفف عنه فی کل یوم الاثنین لاعتناقه نویسه و هم مراد میلاد الهی
 صلی الله علیه و سلم الی آخره در اینجا باید دانست که بعضی از این طائفه در بعضی سالکین و بیکار شده
 آنرا نمیدانند و بر وایت تخفیف فرمودن حق تعالی در عذاب بعضی گفته اند که قطعه ای از
 کتابت و محنت و اجماع و اتفاق جمیع اهل اسلام لازم گردانیده گویا نوبت بالزام که نمیدانند و این
 برای اینست که این طائفه جز در اینجا هم می اندیشند و هیچ باور و تحقیق فرمودن خود ندارند و عدا
 بعضی آثار در بعضی اوقات بقضی که می نمود بطریق برگشت بخوبی باور خویش نه در انفاطع
 است مست و نه محال است که کتابت ثابت بلکه ثابت است از مضامین کتابت و تصحیح الهی است بر
 الزام این طائفه عبارت تفسیر عزیزی بایده شریف و تفسیر در حقه و تفسیر بایده که میگوید آنحضرت
 طهارت مسکین الا که نوشته حضرت امام شافعی پنج باین است تسکین کرده اند که کافران و منافقان
 نیز مکلف و مخاطب باشند چنانچه ایمان سودت مکلف اند و در این عذر بر آنکه خوانند که این
 عذاب نبی شد و اما اعظم میگویند که عذابان کافر و سبب کفر ایمان خواهد بود پس این که کفر ایمان
 طعم بخوراند و او را در عذاب فی الجمله تخفیف عیش و بایر پس تسکین گرفتار نمی گشت پس این دلیل است
 که کافر ایمان ساقی که از آن تسکین در عذاب فی الجمله تخفیف خواهد شد آنکه عداوت بر کافر
 برود و او فریض و اجابت نام و تفسیر بر آنکه از ان در جواب گفته یکی کافر هر چند در حبس

از عذاب ابدی نیست اما اثر او تخفیف عذاب است پس بین آن فایده دارد الی آخره علامه صفاحی
 در شرح شفا بعد نقل روایت تخفیف عذاب بلی لیس گفته و تخفیف عذاب به سبب صاخر که ایضا
 قوله تعالى في اعمال الكفرة فجعلنا له بهاءا بعد ان كان له بعد الحشر لانه لما ايقنهم من النار
 فكان له بعد هم اصلا الی آخره **قوله** که یزید و یحیی را مانند می در کرد در خود و خود حسن و حقیقت
 بهمنای دمی جل جلاله کردن است و ناموس حسن صافی نهادن قدسی سرشت را پاک کردن و می جل جلاله
 پرچون که بخود انبیا و اولیا را بی آنکه یا لغوی یزید و یحیی را در کون می نند و خون می یزد و کفار فجار را با
 سیه کاری پاینده فراموشی نمود الی آخره **اقول** اکابر محدثین که در فضیلت یوزم ولادت با سعادت نعت
 یافتن ابو لیس در عذاب بران یوزم بطریق برکت و رحمت ولادت و امیر حصول برکت برای کسی که
 مقدور خود از محبت صرف مال کند و ایام ولادت شریف را شرف دانند و برکت ینبیه بیان فرمودند
 این بیان کجا ثابت شد که این حضرات دعوی بهمنای خدا می جل جلاله کرده اند و کی با کلمات
 لازم گشت که خون انبیا و اولیا ریزند این شرافات و قلمون بقل آورده و شنبه نیست از خون یوزم
 که کفار فجار قاتلین انبیای کرام و اولیای خیار را پسند را جای و تملک و دنیا می چند و زده جلوه
 حط می سازد آخر باین حرکات شنیعه ابد الابد و در چاه جهنم می اندازد کجا این امر و کجا تخفیف کسی
 به برکت امری که از ان افعال کفریه فیه تراضی پروردگار ظاهر و تمام کار است و ازین پسندیدگی
 این جسان که آخر بفضل خود و فضلا از برکت آن کافر را هم محروم مطلق نداشته پیدا و هویدا است پس
 صاحب ساله نه معنی لفظ اقتدا باضال پروردگار توجه می سازد و نه بمقصد و نه او حکما اعلام داده
 اختیار نظر می اندازد و خواه از معادات محبوبان الهی با کلمات می آویزد و آبروی فهم دین علم
 خود می ریزد **قوله** روایت احاده حقیقه باطل است اگر چه بهیقی روایت کرده زیرا که بهیقی هر قسم است
 نمیکند **اقول** اول این چه خطبه کلام ملی ربط است دعوی باطل بودن و ایت کرده و در دلیل
 روایت کردن بهیقی قسم روایت را آورده اینقدر نفهمید که از آوردن بهیقی قسم روایت یا کجا لازم
 که روایت بهیقی باطل می باشد و ثانی خود از سفر سعادت آورده که در سناده او ضعفی است پس از حکم دین
 ضعیف در سناده حدیثی دعوی باطل بودن آن باطل میگردد و با فرض اگر وضعی یا کتابی دیگر این ضعیف
 صراحت باطل است نوشته باشد مستلزم آن نیست که نزد استدلال بان هم این حدیث موضوع باشد تا که

بنابر موضوع و باطل گفتن دیگران این تجمل و تفصیل صاحب ساله آن مستدل را بموقع باطله و چنانچه
اصول خفیه بر آن مستدل این حدیث که حافظ سیوطی شافعی است و چنانکه کلام درینکه ایابین سخن
طریقه شرعی است یا نه الی غیر ذلک من التعلیل همه بی موقع است قولیه لایسکه که مقصود اعجاب باشد که ذالک
بوجود و دلالت فیه بیان فضیلت یوم عاشور بود بلکه این ذکر اتفاقی است به تقریب و نه مذکور الی آخره
اقول برای رد احوال آنکه درین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت را که موجود است پیش از این
جواب سوال صوم آن یوم اقم است ذکر اتفاقی قرار دادن آن حصول شرف آن یوم بوجه ولادت
انکار ساختن قطع نظر از آنکه مخالف مستندین است صریح منافی جواب ارشاد حضرت سیدالمرسلین
صلی الله علیه و سلم در نجاسه کلام ابن الحجاج غیره است که در کبر و اطلال و غلبه باشد و در نظام هر چند
بذیل این حدیث شریف گفته احتمال می که یوم پنجشنبه حضرت که روزی که منی کابیر کو یا سبیل بر سر
روزه کی استخفاف می که به تقدیر سبیل و یکایه می که بزرگی نعمت او همین است که حضرت پدید آمدن او درین
او ترا او سکه شکرانه بین که می بهر الی آخره **قولیه** چنانکه قاضی در شرح مسلم و غیره خبر یوم طلعه شمس
اشمس به الجمعة فیه خلق آدم و گفته اند **اقول** او را که از یوم است ثابت که درین حدیث شریف
و ذکر خلقت آدم علیه السلام در جواب به غیبت اقم نگزیده و نیز درین حدیث ذکر خروج آدم
علیه السلام از جنت و قیام قیامت است که **قول** قاضی غایب از وجه فضائل است که اگر کسی
در دلیل تصریح میفرمود که ولادت حضرت آدم هم و به فضیلت یوم نمی تواند شد و آنصورت اگر
حواله قاضی سید او گنجایش داشت افسوس که صاحب ساله دلیل قاضی ندیده و بمعنی تمام کلام
ترسیمه و ثانیاً دیگر حقیقتین معتدین در شرح حدیث جمعه هم تصریح فرموده و **قول** قاضی ابیسه
از موم مخالفت ظاهر حدیث ترکیه نموده اند اما موم و شرح صحیح مسلم بعد **قول** قاضی فرموده هلا
کلام القاضی قال ابو بکر بن العربی فی کتابه الا حودی بالجمع من الفضائل و خروج آدم
علیه السلام من الجنة هو سبب وجود الدمریه و وجود السامیه و الانبیاء و الصالحاء و اولادهم
من الجنة طرد اهل نقضاء اوطار شرع و احوالها و ابقای السامیه فیستعمل جماعه الانبیاء
و الصدیقین و الاولیاء و غیرهم و اظهاری که مقصود از این حدیث در شرح سفر السعاده بذیل
حدیث شریفان من افضل الیام که یوم الجمعة فیه خلق آدم و فیه قبض الحیث نوشتند

بیان پریشانش از اینجا بخوبی عیان است اما قطع نظر از آنکه میگویم که برای این منتهی نخواهد بود که با وجودیکه حضرت
شایع در وجود فضایل جمیع و ولادت شریف حضرت آدم علیه السلام و بهم وفات شریف آنجناب بعد از
فرمودند اما خیال وقوع واقعه غم حزن یاد در آن بود و شروع نغمه و نند و چنان بودم الا نشین که بهم یوم الا و سبکه
و بهم یوم وفات شریف است معذرا از شرح شریف برای آنجناب عاده او ای شکر صوم در آن یوم بیست
رسیده و حزن وفات شریف با وجودیکه وقوعش در همان روز شایع بیان فرموده بودند مانع اظهار آن نشکود
سرور و امانده آن نگردد و هرگاه صاحب ساله فرموده می در اظهار تسلیم نمود که نفس حزن ممنوع نیست پس
مقصود حافظ سیوطی با حسن چه بیست رسید و شش علامه فاکسانی منفرغ گردید که حقوق حزن پر مصیبت
مخرومی خود از شرف حضور و زیارت بهمت شریف فراموشی آنحضرت بر ریاض جنت با وجود ثبوت حیات
حقیقه و بقا و توجه بحال است نه مانع از اعتقاد شرف و فضیلت آن ایام با کرامت است و منتهی تلذذ محرم
ادای شکر و جوهر سربار محبت است که بهمت آنحضرت بقصد ای حیاسی خدایک و همان خدیو لکوم
سرور و منتهی شرف بر حال است و نیز حسب تقی سماء دیر شریف بر می آنحضرت آنجناب را
باعث سرور وصال رب العزت است پس نماند بگویم نفس مصیبت محروم همان زیارت و غنای
حزن المی مخرومی چه مخالفت دارد با اعتقاد شرف و برکت آن ایام با سعادت آری اگر اظهار و عتقا
حزن و اعلان مصیبت مشروع می بود و سبب عاده او ای شکر و یوم الا نشین که بهم یوم ولادت مبارک که بهم یوم
وفات شریف است و شرح شریف ثابت نمی و البته مخالفت بکرامت در آن یوم می نمود اینست که بقدر ضرورت
در ابطال او ایام برادر بزرگ در اینجا بر نگاشتم و اطاعت کلام باطل باقی گفتار پریشانش که حالش از رد
رساله برادر خود و بلاهرت عاده قلیل الافاده انگاشتم و السلام علی من اتبع الهدی

ف کذ

رو رساله برادر خود که در رد جواب مولوی سعد الله صاحب

داخل باد که بعد تحریر کلمه الحق برادر خود را که حوصله در رساله مولوی سعد الله صاحب را فتاد
و نامش تنقید الجواب نهاد هر چند که در بعض جا با عاده همان بیان پریشان و اخته و بسیار جا
حواله آن ساخته و جواب تفصیل آن در ماسبق تحریر یافته اما تعرض به یکدیگر و قول به تجدید باز مناسبت
معلوم گردید قوله این شیخ مجهول الحال است و چکس از مشایخ و صوفیه علماء کرام اورا نمی شناسد

و سنده در کتاب خود در دیوار ده **اول** این اقوال است بخت این که بر کتابت سیرت باشد که سنده در این طبع است
 صاحب این شهر شیخ علیه الرحمه مذکور است و بنا بر این سطور بازی اگر صاحب ساله را از حال آنجا خبری
 قصور علمی می باشد حضرت شیخ را چه قصور مقام تعجب آنکه معلوم را از جهت مخالفت ندعا پیش محمول نمیکند
 اثبات دعا و بی باطله خود بی تکلف استناد بجهول بلکه محمول می نماید چه کند که تائید باطل علیه باطل بطلان
 ندارد و وجه هرگز وید باطل شدن تواند **قول** پس این عمل از اعمال ملوک و سلاطین نباشد نه از سیرت
 و سلف صالحین **الح** قطع نظر از آنکه سلطان عادل اسلام شاعت است تمام این فعل باقت و اصحاب
 مشهور است خیر الانام علیه السلام نموده و علماء و صلی و عصر حاضر شدند و انکار نکردند و مقتضایان
 دین و اهل شرع از احقین کتب بینه باعث برکت موجب بود و نفس تحقیق فرموده اند چنانچه صاحب سیرت
 شامی بسط و تفصیل آن فرموده و دیگر کتب هم سطور پس اینهمه آید که بار و علماء را اختیار و صلی و یانیت
 و پیشوایان شیخ حضرت سید ابی را از دوزیر و دنیا طلب گفتند و تیر اندوزن سفاهت است خصوصاً که
 آنحضرت داخل سلسله دین عامه محمّدین الاحقین بلکه شیوخ جماعه بیت صین هم باشند و طریقه آنکه خود صاحب
 رساله نیز آنحضرت استناد میکند **قول** اگر پادشاه مذکور باشد بقدر احوال خطیه تعهد مساکین و ابناء ائمه
 و عامی و دیگر وجه خیرات و سیرت که شرع بدان ناطق است میگرد و چه مقدار ثواب اجر و ثبوتی خود
 فراموشی نموده و لکن الشیطان نیز **اول** هر چند این بیان پریشان تر از شیطان است اما
 چون صاحب ساله که بی حاجت بلجیه ضرورت و اعیاض شوم سلاطین اسلام که در جهاد و اعزاز دین
 عمر با بسپرد و اند شیوه خود گردانیده و لاجرم چیز مختصر استندین این طبعه نقل نمودن مناسب نگردد
 قاضی القضاة ابراهیم خان در تاریخ خود که مالش بطول نوشته سقطش آنکه شهد مظفر الدین مع صلاح و صف
 کثیره و ایمان فحاح و قوه و ثبوت فی مواضع لم یثبت فیها غیره و شجره ذلک و تفسیر عن
 ان خطالة و لولیک الا و قعه حطین بکفته فانه قفه و تقی الدین بکفته العسکر باسره ثولنا سمعوا و قوه
 ترا جویان کانت النصر للمسلمین اما سیرته فقد کان له و فی فعل الخیر غرائب لم یسمع ان احد افعله
 ذلک ما فعله لم یکن شی فی الدنیا احب الیه من الصدقة کان له کل یوم قناطر مقطرة من الخیر
 یفرقها علی المحتاجین فی عده و هو ان یمع من البلد و کان قد بنی اربع خانقاهات للزعماء و العیامان
 و قرن لهم ما یحتاجون الیه کل یوم و کان دایم خوف نفسه فی کل الشیء خجین و یسأل عن الحال و میبایم

وبعده قتل وبنی دیرالاصغر الا بنام ویدخل الیه کل وقت ویتغذوا خواطرها وکان یدخل الی البیت
 وکان له دارم ضیف یدخل الیه کل قادم علی البلد من فقیه او فقیه او غیرها وبنی دیرالاصغر
 فیها فقیه القرائین من الشافعیة و الخفیه و یعمل السماع و له یکن له لذة سماع فانه کان
 لا یتعاطی المنکر و کان یمیر کل سنة دفعتین جماعه الی بلاد الساحل و هم جملة کثیرة من المال
 لیفتک بها السامع المسلمین من اهل الکفار و کان یقیم کل سنة سبیل الحاج یمیر امیننا سبعة
 آلاف دینار ینفقها بالحرمدین له بمکة ثم یسافر الی بلاد حبیلة و بعضها باقی الی اکن و هو اول
 من اجتمع الماعالی جل عرفات لیللة الوقوف الی اخره مخلصا و در آخر کفته و لو استقصیت و تعداد
 محاسنه لطال لکننا فی شهره مع وفه غنیة عن الطالقام یمیرت و میرات را انظاره و من
 و لکن الشیطان یرین لهم و یرین مقام خواندن اثر تعصب غلو باطل است به چشم بداند نشکر کینه
 عیب ناید بر سرش در نظره باقیماند اینک بحمدت علماء و صوفیه کرام صرفا امر الی پروان
 و جنود سلام را مورد عملات ساختن داخل تہذیر و اسرار است پس این ادعا محض اعتساف است
 غایت آنچه امثال صاحب ساله بنا و جز تم تقصیر قطعی شاه مذکور بران نموده اند آنکه خواص
 سماع و غناء و می مشایده کدو و لعب جنود باللات طنوں و غیره ملاهی بر تاراج این غلامان
 و غیره اده اند جو آبش اینک غناء و شکر و افواج مجاہدین لہو لعب الی لشکر اندا حدیث ثابت
 می توان شد و این در حقیقت لہو لعبیت اظهار قوت و شوکت و جمعیت لشکر اسلام و حال غناء
 اینک ملا علی قاری در مرقاہ نوشته قال النووی اجازت الصحابة غناء العرب الذی فیہ الشاد
 و ترو و الخلاء و فعلوه بحضرة صلی الله علیه و سلم و مثله لیس فی حق عند القائلین
 بحممة الغناء و حال قصص ہم در احیاء العلوم و غیره باید دید و قطع نظر ازینکہ مقلد مدعی عقل
 امریکه در نه بدیش ما نیست آن ثابت باشد جائز نیست نه آنکہ در مسائل و فروعیه حتی الاطلاق جزیمت
 و فصلیل دیگران نموده آید قولہ الحق یا در منع این عمل باینکہ گریح اختلاف نیست از اقول قطع نظر
 از آنکہ جماعت محققین از ائیمہ الحق استحسان این عمل فرموده اند حال این ادعا اینک قول صاحب
 مائتہ المسائل ہم خود این قول را مردود میگردد آنکہ صاحب ساله از فوط تعصب کار آئیمہ دین
 و فقهاء و محدثین کہ استحسان می بخیزد فرموده اند اگر چه مستندین سلسله و ینید این فوط تعصب باشند

ضلالتی فی فهم جهان قرار دهد پنج ایش همین قدر نیست که لعنة الله علی الکاذبین **قول** شیعیان که
 ماتم حسین علیه السلام در ایام شهادت شان بجای آنند چه جای اعتراض و ملاست غایت آنکه از سادات ائمه
 نمایند **اقول** ایشان از جهالت خود امثال تجده را همین دانند پس همان بطور اگر کسی ماه ربیع الاول یا
 و هر یوم الاثنین را همین روز خاص لاوت بگنج کند و نفس احکام خاصه آنوقت بجای آید البتة گمانش بجا
 و قولش خامس است اما علمای دین مجوزین گدنه صین پیدا کنند و احکام نفس آنروز بجایست آرند
 صرف قایل بقدر شرف برکت ایام لاوت و مجوز تمام آن ادای شکر نعمت با انواع عبادت اند پس حضرت
 کی استحقاق اعتراض را بداند و اگر کسی فاش شیعیان را و خل نماده روز عاشورا صرف مقصود تذکیر ایام
 شهادت جنانا نام و احوال کالیف و صبر شریف آنحضرت نموده استرجاع شروع کند و ثواب بیابد
 که ادای هر عمر و موعظ حاصل نیارد و از اظهار تکلف مذنب نیاحت پرنیز دارد چگونه با وجه عدم تحمیم
 شایع باخود بخواند بود حال آنکه مستندین صاحب سلاله آنچه فرموده اند چیزی را نانی که سیکم نماند این
 در صبر و اجتناب از قوی و زوایا اصاب الحسین **قوله** فی يوم عاشوراء کما استیسا بسط قصته انما
 هو الشهادة الدالة علی تزیید خطوته و رفعة درجته عند ربّه فمن ذکره فی الايام و هو
 لم یستغل الا بالکفر و اجاع امتثال الامور احتراز المارتبه تعالی علیه بقوله اولئک علیهم
 صواب من یحرم و اولئک هم المحدثان لا یشتغل ذلک الیوم الا بذكره و نحوه من یحظر
 انطاعات کالاصح و ایاه ثایاه ان یشتغل ببدع الرافضة و نحوهم من البدن النیاحات
قول دیگری باید که ران و از اظهار سزای ملا این بغایت قصوی سائن **اقول** جواب این و سحر و رویت
 برادر بزرگ منج **قوله** باید که تمام حیرت که آن بزرگ با وجود بیک را بجا بود و نمی قرار فرمود این **قوله** در غایت
 خود نشان صلا المرام **قوله** این فاش شریف جناب سرور کائنات که فی الحقیقت صرف نموده عروجی با از نعمت
 زیاده است و در نتیجه آن جناب موجب سرور و بصال به لغزته و در حق امت بهم موجب شاد مبارک است
 غیر اینست پس این قسم سزای احتقا و فضیلت و برکت و شرف آن ایام با سعادت و استجاب اشک
 و اشک ظهور و عروج با وجود در آن این مفارقت چگونه نعلی در برکت آن نعمت یافتاده و چگونه نافع
 آنکه درین بر سر و منی و دنیوی و با خصوص وقت او اسی شکر حصول آن نعمت این جن و اسی
 تمردی باشد شایع این عشاق آن محبوب و اجلال بیاند و این جزو الی مغایرت که فی الحقیقت

آنهم موجب خیریت است مانع ادای شکر نعم الهیه و منافی سرور بامور خیر دینیه و دنیا و نیست آری چیزی که
 منافی و مانع استجاب شکر آن نعمت و سرور بایام بابرکت بلکه مانع اظهار شکر و سرور به نعمت و برحققت
 می تواند بود مشروط به حجت تکلف و اظهار خزن و نیازت و ملال و انجیال آن نیازت بغایت قصوی
 رسانیدن است اگر شروع می بود حال آنکه این خلاف مقاصد شرعیه است ندانی که بموجب علم و ارشاد
 شارع یوم الاثنین هم یوم نعمت و ولادت و هم یوم مصیبت و عاقبت است پس استجاب شکر آن نعمت
 در آن یوم با دای عبادت مشروع فرموده اند و باظهار خزن برایی آن مصیبت و در آن اشاره به هم نموده اند
 فافهموا کلما یقول قوله بوجاهه کسانی که در خور قبول باشد و بیکی لا اجمالاً و لا تفصیلاً هم درمختار اقول
 امام علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود من عاهدت الله ان لا اكون من هؤلاء الا ان اكون من هؤلاء فافهموا کلما یقول قوله بوجاهه کسانی که در خور قبول باشد و بیکی لا اجمالاً و لا تفصیلاً هم درمختار اقول
 تحریر فرموده و در سیرت شامیه هم در تفصیلات آن نقل نموده قوله انکری اولی و ایات کاسده فاسده
 آورده علیاً حق پرست تلغ وقع چنانکه باید کرده اند اقول این دعوی آنوقت قابل گردید که در عبادت
 این حجر و امام سید و ملا علی قاری غیر هم از کسانی که در علم و دینت و وحدانیت و اعتقاد و شهرت بر حقا
 بران کرام می باشند نقل صحیح مشهور نموده و در نه هیچ حرفی به این باب نکرده اند بلکه مشهور است که اینها
 آورده قوله جواب عمر بن بقدر فهم بودی بود اقول اگر قول آن بود که من عاهدت الله ان لا اكون من هؤلاء الا ان اكون من هؤلاء فافهموا کلما یقول قوله بوجاهه کسانی که در خور قبول باشد و بیکی لا اجمالاً و لا تفصیلاً هم درمختار اقول
 برو هم فاسد و خیال کاسده بود و جناب فاروق رضی الله تعالی عنه چنانچه با آن علیه و قوت و شوق است
 تنبیه تا و بی ابطال آن و هم فاسد می فرمود و بعضی نقل شراح مشهورین مثل امام نووی صاحب غیر
 جاری و غیرها از سوء فهم خود مرود و گردانیدن و منقص علی عظیمت بنابه فاروقی رسانیدن
 سفاهت است و من قوله نظر بر و در وصفش در مصحف مجید فرمود اقول لا اكون من هؤلاء الا ان اكون من هؤلاء فافهموا کلما یقول قوله بوجاهه کسانی که در خور قبول باشد و بیکی لا اجمالاً و لا تفصیلاً هم درمختار اقول
 صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم است فکر فغلی چیزی می گیرد و در وصفش چیزی دیگر و ثانیاً آن شجره
 شهادت صحابه کرام غائب شده بود و ثانیاً اگر بجهت قرب مانع اسلام و عدم تدوین احکام است
 غلط اعراب عوام که عادت عبادت همچو شیام شدند این امر درست نمود و این نیز غلط است
 حرام نمی تواند شد که در هر دو امر غایب بود و دست قوله که فرستیم که بعضی هم صفت حکمه و غیره
 لیکن این صفت حسنه است بلکه مذموم است لانه مخالف الکتاب السنه و الاثر و الاصل است
 اقول منشاء این خرافات تفهیدین معنی لفظ مخالفت است از مخالفت با حکم و سنت

و حسن و بسیاری از امور در کتب دینی مذکور و معروف و مشهور است که قدری از آن سابقا مسطور است
 باجمعه بداند و بر معنی است نه بر مجرد تلفظ این لفظ آری چیزی را بدعت بان معنی مصطلح که جز
 مذموم نباشد گفته باز قائل حسن آن گردیدن درست نیست لیکن در اینجا فائده دیگر هم شنیدنی
 و آن اینکه امام سید که در رد و خلافات ابن تیمیه فرموده قوله و اذا سافر لا اعتقاد انه طاعة
 كان خلك محرم بالاجماع ثم هذا فاسد لاننا لو سلمنا ان السفر ليس طاعة و سافر شخص
 معتقد انه طاعة كيف يكون سفره محرم بالاجماع فان من فعل مباحا باعتقاد التو
 لا يوصف ذلك بكونه محرم بل ان كان اعتقاده ذلك لظن جليل بذل و سعه كان مباحا
 بمقتضى ظنه و الا كان جملا لا اثر عليه ولا اجر و فعلة موصوفه بالاحقة نعم اذا جعل
 احد المباح عبادة داخله في الدين مع اعتقاده ليس منه في اثر به و تقرب
 الى الله تعالى ليس قربة لا في الواقع ولا في ظنه و هذا علم سائر القوم فصرح بخل في
 الدين ليس منه فعليه اثر ابتداء اما من قوله فان كان خلك من الفروع و ان كان
 فيها التقليد و اختلاف العلماء و فعلم معتقد انه من الامور الحقة فذا اثر له و ان كان
 محال لا يضر فيه التقليد كما كماله و قول الله اوصية من الدين فعليه ان اثر البته ان قوله
 اثر مع ساقطه برای انما شكر و نوح و لو سلم نیست اني قوله و محسب و بسیار عجب از مثل عافط حسیط
 که با انهم یعنی در حفظ حدیث از احادیث است تشریح عقیده یحیات و زید و ان انهم اقول
 سوای عافط حسیط دیگر انکه محققین هم مانند تور شتی و غیره و در حقیقه برای شکر و در حدیث
 فرموده اند و احادیث را بران حمل فرموده اند پس نهایت عجب است که صاحب سالک با اینها
 بخور و دانی از کتب دینی شده و له هم غفلت و زبده در بی طعن تشنیع حافظ سیوطی کرده
 قوله سخن در مطلق سرور و ولادت بی انضمام قیود معلوم نیست اني قوله در اینجا مجیب طرفه
 بکار برده که در اخلاص سخن هنگام اثبات مجلس سرور و ولادت از قید مجلس و لزوم آن گریز کرده و حکم
 مستحب و ن بر سر و ولادت نافذ فرموده و فریقین را بر عزم خود راضی بنودا اقول اولاد و ن
 فرمودن حکم مستحب و ن سرور و ولادت مطلقا گریز از کجا نمید و چه مجیب و کلام سابق که شکر
 ایام و ولادت با سعادت و برون موم و موم انهم برای شکر آن شکرست و تحسان مجلس مبارک

که محتوی بر بیان حالات و معجزات و اطعام طعام و دیگر خیرات و مبرات و خالی از ممنوعات و منیاست
باشد تقسیم بدست بسوخته و سیئه از ایمه معتقدین مشهوری حکما اعلام محققین دین مبتدیان نقل
نموده و دلیل دیگر بر آن افزوده حاصلش اینکه در سنجاب سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه
و سلم شک و ارتیابی نیست این یک فرد آن با وجود عدم تحریم شایع حکم حرمت و ضلالت بود
و مجوزین آنرا سبب شتم و تضلیل و تفسیق نمودن تشریح جدید و شرح احکام شایع و تحریم هوا
نفس است و چون صاحب ساله رضامندی فریق خود با سنجاب مطلق سرور ولادت در این مقام
ظاهری نماید پس نیز یکبار حضرت شایع آنرا مطلق ازین قیود گذشته مشروط بوجود یا عدم
این قیود گذشته و برای آن هیئت مخصوصه و صورت توقیفه معدن نیست پس بموجب قرار صاحب
ایضاح و مولوی خورم علی و غیره اوستندین بلایقه برای سنجاب که امی فرد خاص حاجت و
دیگر نیست و تدبیر و ثانیاً صاحب ساله که حسب قرار اینها سخن در مطلق سرور ولادت ندارد و محال
فریق خود بکنند و ثالثاً صاحب ساله درین مقام طرفه مکیدی برای تعلیط هوا پیش نموده
و آن اینکه از شروع کلام برای تمهیل و تضلیل و تخمین و تفسیق محققین مشهورین از اکابر شهرت
الاست انواع انواع و خنیا در سرور ولادت سرور عالم صلی الله علیه و سلم که بر تقدیر است
آن شخص سرور ولادت از قبیل ضلالت و جهالت باشد بیان نموده گاهی اولویت اظهار جز
و گاهی بدعت بودن فرحت و لاوت و گاهی سفاست بودن خوشی کردن بتصور روز ولادت
بعد از انقضای صد سال الی غیر ذلک من انواع الکلام و المقال تحریر ساخته چون نوبت ختم
سخن رسید برای برده داری به نبودن سخن و مطلق سرور ولادت آنحضرت صلی الله علیه
و سلم تصحیح فرمود و سخن و بحث را راجع بچند قیود معلومه مخصوصه نمود و یاد داشت که فرقی
چه نوشتند و آنچه و آنچه و چه بر نگاشته قول که آنچه در خفتن دیده شود خواب و خیال است
ال قول که جو غلام آفتابیم از آفتاب گوئیم نه شمس نه شب پر شمس که حدیث خواب گوئیم الی آخره
لاشکال برای تأیید امریکه سنجاب آن سدرج عمودات مشدوبات شایع است و آنکه دین
استخوان آن فرموده اند آنچه اکابر اولیا و مشاهیر صلیا و اقیای است محمدیه و در ردیه
مصادره از جانب آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدان ملهم شده اند که از زمین چپستار نیست

که بفرموده آن بزرگوار حضرت شب پرستی نموده آید بلکه در کتب غنیه صمدیها جاتوان یافت
که اندک خطایکم الهام و منام صلحا و کرام برای استیناس سروده اند پس بوجوب قول صاحب
بر ساله همه شب پرست باشند بنا بر این ساله که بر اختصار است و نیز سگات صاحب رساله
در کار بدیجست بیک عبارت اکتفا می رود در سرور و الحزن در بیان وفات شریف گفته
و اختلاف کردند اصحاب در آنکه در حال غسل جامها از تن آنحضرت صلی الله علیه و سلم بشوند
یا با جامها غسل دهند پس خدا تعالی بریشان خواب را مسلط کرد و گوینده که نمی دانستند
که گیت گفت غسل دهید آنحضرت صلی الله علیه و سلم را در جامها آنحضرت صلی الله علیه و سلم
پس بیدار شدند و همچنان کردند آنحضرت صلی الله علیه و سلم در جواب ساله کلمه الحق گذشته و لنعم
ما قبل سه زائتاب پرست و ز شب پرست یگویند حدیث حق را می الحق زحق پرست بخود
اگر می آمد که مزاحمت و مخالفت امور محدود و شارج وارد و در تأیید عمل بدان ذکر خوا
نمودن بیجا است اما آنچه آنکه دین را از علماء کاطمین و اولیاء صالحین محبت مستحب مندوب
شمردن این عمل شریف مفضول ترین مردم نزد آنحضرت صلی الله علیه و سلم قرار داده پس
منشاء این سفاهت ضلالت و جهالت است و لیس که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خود را نشاء
و اجازت فرموده اند من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها و شرح این حدیث
بر آنکه بر سابقا قوم گردیده و الله الموفق والمعین صلی الله تعالی و سلم علی سید المرسلین و شفیع
للمؤمنین سیدنا و مولانا محمد حبیب رب العالمین و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین

خاتمة الطبع

الحمد لله علی احسانه و اشكره علی نعمائه که درین زمان سعادت توامان رساله جمیع عماله
غریبه سیمی به حق الیقین فی قوله اعلی النبیین از تصانیف عالم باعمل
فاضل او مدعو لومی سید عبد الصمد صاحب سسواسی من تلامذة
بجامع الفضل و الفناخه مولانا محمد شید القادر صاحب البیادونی مسکن کجفی
مذهبا و القادری ریشت با ارام اسد فیه هم و دام بر کاتهم تسبیح فرماشعش رئیس پاک نهاد

امیر و الاثراد صاحب المروۃ والامتنان منبع الفضل والاحسان جناب معلى القاب
 حضرت مولوی محمد واحد علی خان صاحب بہادر خلف الصدق والاحقاد
 جناب غفران باب حکیم محمد سعادت علی خان صاحب بہادر مبرور
 رئیس اعظم آلہ ضلع بریلہ موفت جناب مولوی سید محمد
 عزیز الدین حسن صاحب و مولوی محمد انعام حسن
 صاحب سہوانی عہدہ ہمہ یقین تمام وصحت بالاکلام
 مطابق نسخہ مکتوبہ مصنف مدوح الشان الثقل
 کالاصل تاریخ ۲۵ دسمبر ۱۳۵۷ ع
 در شہر لکھنؤ بطبع علوی محمد
 علی بخش خان صاحب
 از حلیہ طبع محلی گردیدہ
 اوریکہ آرا می شود
 گردید
 فقط

واسطے سند اس سرکہ کہ یہ کتاب چپی ہوئی مطبع علوی کی ہے
 مطبعہ ثبت کی گئی



212E
20

DUE DATE

ف
29/5/22

